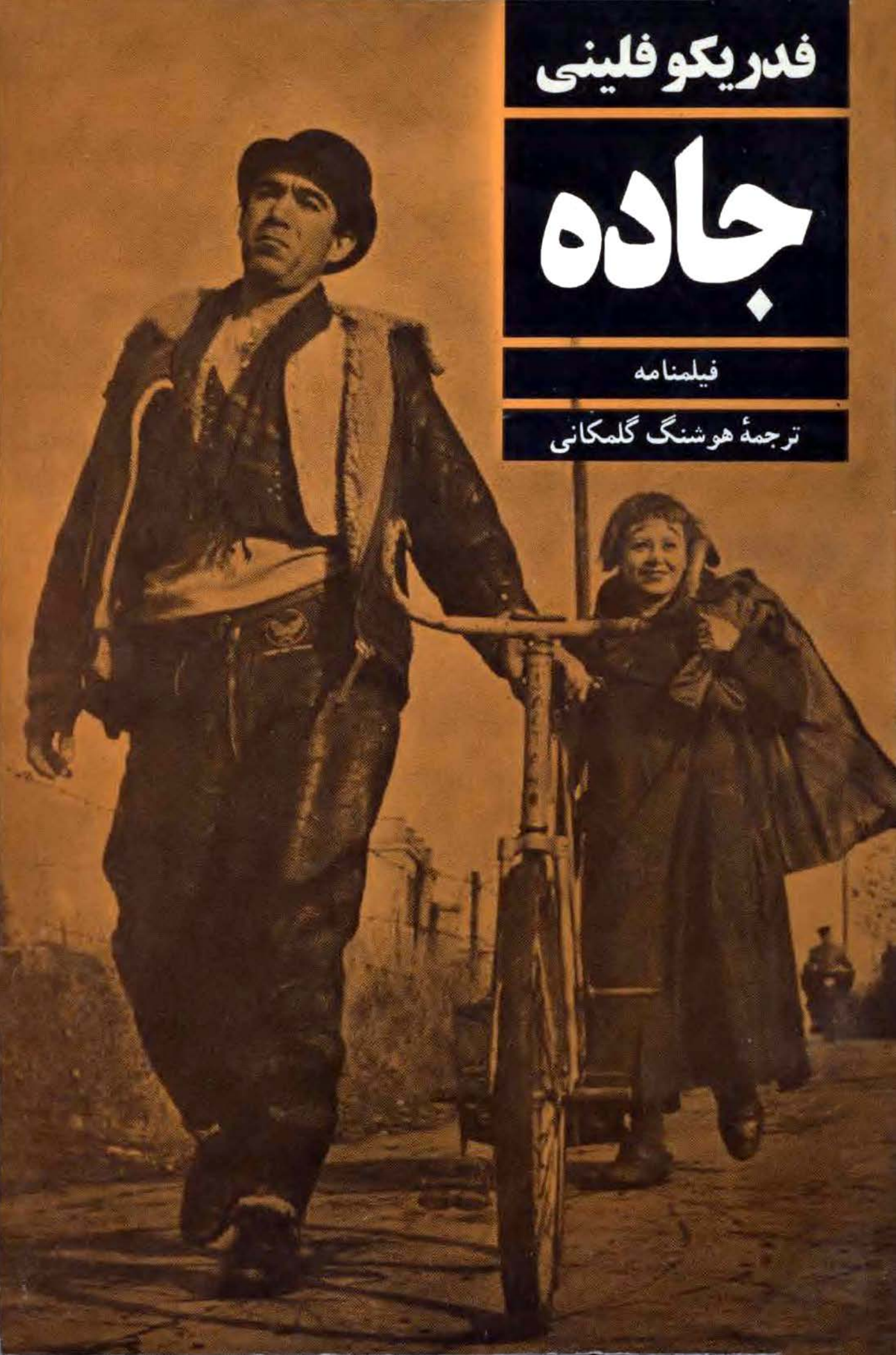


فدریکو فلینی

جاده

فیلمنامه

ترجمه هوشنگ گلیمکانی





فدریکو فلینی

جاده

(فیلمنامه)

ترجمه هوشنگ گلیمکانی



La Strada

Federico Fellini, director

Peter Bondanella and Manuela Gieri, editors

Rutgers University Press,

New Brunswick and London,

Second printing, 1991

○ جاده

روی جلد: آنتونی کوین و جولیتا ماسینا، سر صحنه
پشت جلد: هردو با لیویا ونتورینی در تصویری از فیلم

● نوشته: فدریکو فلینی، تولیو پینلی، انیو فلایانو

● ترجمه: هوشنگ گلیمکانی

● ویراستاران: پتر بوندانلا، مانوئلا گیه‌ری

طراحی روی جلد: علیرضا امک‌چی

حروفچینی: روزنه - مهدی نظربور

لیتوگرافی: طلوع

چاپ: کیهانک

چاپ اول: بهار ۱۳۷۴

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

تهران ۱۵۸۸۷، خیابان استاد مطهری - خیابان جم - کوچه حجت - شماره ۳

تلفن: ۸۸۲۸۲۰۹

فهرست

مقدمه مترجم: قصه جغد و پری دریایی / ۵

فیلمنامه

شناسنامه فیلم / ۱۵

متن فیلمنامه / ۱۶

یادداشتها / ۱۴۸

"جاده" چگونه ساخته شد

فدریکو فلینی: پیدایش جاده / ۱۶۲

تولیو پینلی: سابقه یک همکاری؛ تفاوت مکمل / ۱۶۶

انیو فلایانو: از جاده بد می‌گفتم / ۱۶۸

مارالدو روسی: فلینی و اسب شبح‌وار / ۱۷۰

لوییجی جیاکوزی: دشوارترین تجربه یک کارنامه طولانی / ۱۷۳

جولیتا ماسینا: جلسومینا زندگی درختها را حس می‌کند / ۱۷۶



مقدمه مترجم

قصه جغد و پری دریایی

جاده، شاهکار فدریکو فلینی، از فیلمهای مهم تاریخ سینمای ایتالیا، و یکی از قله‌های سینمای جهان است. در رأی‌گیری‌های ده سال یک‌بار مجله "سایت اند" ساند از منتقدان جهان (که از سال ۱۹۵۲ آغاز و تا ۱۹۹۲ پنج بار انجام شد)، البته جاده هیچ‌گاه در میان ده فیلم اول مجموعه آرا نبوده، اما در میان فیلمهای انتخابی بسیاری از منتقدان قرار داشته است. فیلم دیگرش ۸/۵ دوبار در میان ده فیلم اول بوده ولی در رأی‌گیری سال ۹۲ از فیلمسازان دنیا، جاده پس از ۸/۵ در جای چهارم قرار دارد. خودش کازانووا (۱۹۷۶) را بهترین فیلمش می‌داند، اما درباره جاده بیش از هر فیلم او نقد و تفسیر نوشته شده و حدود پنجاه جایزه داخلی و جهانی (از جمله اسکار بهترین فیلم خارجی) را گرفته است.

هنگامی که نخستین بار، جاده در جشنواره ونیز ۱۹۵۴ به نمایش درآمد، به رغم تحسین پر شور منتقدان غیرایتالیایی، بیشتر منتقدان ایتالیایی علیه فلینی و فیلمش برآشفتمند. این دسته از منتقدان چه‌گرا - که اکثریت منتقدان آن روزگار ایتالیا را تشکیل می‌دادند و صاحب نفوذ و قدرت بسیار بودند - فلینی را متهم به "خیانت به نورئالیسم" کردند. از نظر آنان، روح و لحن شخصی و شاعرانه جاده، به رغم بستر "فقیرانه و اجتماعی" اثر، در تضاد با آنچه که آنان به عنوان مشخصه اصلی نورئالیسم به رسمیت می‌شناختند، قرار داشت. این برداشت و نگاه به نورئالیسم - و طبعاً

خیانت فلینی - در آن سالها چندان عجیب نبود. واقعیت این است که به رغم ریشه داشتن فلینی و جاده در نئورئالیسم، جاده یک فیلم نئورئالیستی نیست، هرچند که کاملاً هم با این جنبش بیگانه نیست.

بحث و جنجالی که بر سر جاده درگرفت، موضوع روز سینمای ایتالیا شد. فلینی، نقدهای اتهام آمیز منتقدان چپگرای آن روزها را نوعی سانسور تعبیر می‌کند و در گفتگو با جورج بلوستون (فیلم کالچر، تابستان ۱۹۵۷) می‌گوید: "برای فیلمساز، همیشه سانسور وجود دارد، در همه کشورها. در ایتالیا، این سانسور اگر از سوی کلیسا نباشد، از سوی بوروکراسی هست؛ اگر از بوروکراسی نباشد، از سوی کمونیست‌ها است. اما من فکر می‌کنم که اگر فیلمی خوب باشد، تماشاگرش را خواهد یافت. مشکل جاده این بود که کلیسا سرعت آن را قاپید و همچون یک پرچم به کارش برد. بازگشت به معنویت و روحانیت. به همین دلیل مجله چینما نوو (مهمترین مجله انتقادی سینمایی ایتالیا که در دست چپگراها بود) علیه آن موضع گرفت. به شما اطمینان می‌دهم که اگر برای بار نخست، چینما نوو آن را تحسین می‌کرد، کلیسا با آن مخالفت می‌کرد. خیلی دشوار است که به یک اثر، به خاطر چیزی که واقعاً هست - بدون تعصب - نگاه شود."

منتقدان چپگرای ایتالیایی، "شعر انسان تنها" را، همچنان که انتظار می‌رفت و سابقه داشت، "فردگرایی بورژوا منشانه" تعبیر کردند. بخشهایی از نقد گویدو آریستارکو - سردبیر وقت چینما نوو بر فیلم جاده، بسیار گویاست: "این فیلم به مثابه بازآزمودن بحرانی فردی - یعنی بحران فلینی - است که انعکاس آن را می‌توان در یک بحران وسیعتر جمعی مشاهده کرد: تثبیت رژیم محافظه کار و دموکرات مسیحی در زمینه فرهنگی و سینمایی، موجب تضعیف تعهد مردمی (که دقیقاً در اوج نئورئالیسم تحقق یافته بود) شد... به علاوه در جاده نکات ریاکارانه دیگری نیز پیدا می‌شود: نمادگرایی، احساسات پر شور تغزلی، فرشته گرایی، عرفان گرایی، زندگی‌نامه احساساتی شخصی. فلینی ریشه در ادبیاتی دارد که سعی می‌کند "مفهوم شاعرانه" را "در مقامی والا تر و در ورای واقعیت و تعقل تاریخ" جایگزین عدم اعتماد به واقعیت کند... فلینی برخی خاطره‌ها، برخوردها، لحظه‌ها و حالتهای زندگیش را دستمایه‌ای

شاعرانه، ثمره شخصیتی اصیل و سرشتی شاعرانه می‌داند که شایسته بازگو شدن هستند؛ ... خاطره‌هایی همواره عاری از پیوندها و ارجاعهای تاریخی و مشخصات حقیقی زمانی و مکانی."

فلینی در مقاله مشهورش "نامه به یک منتقد مارکسیست" (ترجمه شده در شماره ۱۱۴ ماهنامه فیلم از کتاب *فلینی درباره فلینی*)، در برابر موضع‌گیری منفی منتقدان چپ‌گرای ایتالیایی، پس از ابراز اینکه از نوشته‌های آنها متقاعد نشده است، با اکراه، تحسین‌های هم‌کیشان فرانسوی آنها را شاهد می‌آورد؛ اینکه لویی آراگون، جاده را در کنار جویندگان طلا و رزمناو پوتمکین بهترین فیلمهایی می‌داند که دیده است؛ اینکه ژاک دونیول و الکروز نوشته است: "جاده با نفسی عمیق، هوایی تازه و سالم را در کالبد سینمای سال ۱۹۵۵ دمید؛ اینکه ژرژ سادول درباره جاده نوشت: "عشق به انسانها، ایمان و امید به حقیقت بر این فیلم فلینی حاکم است. چطور می‌توان دروغهای متعصبانه کسانی که می‌کوشند اهمیت ژرف این فیلم را انکار کنند، باور کرد؟... زمان سپری خواهد شد... و من بسیار شگفت‌زده خواهم شد اگر این فیلم خود را در حافظه ما ثبت نکند و به مرحله‌ای برجسته از تاریخ سینما بدل نشود."

فلینی در اواخر مقاله‌اش می‌نویسد: "گاهی یک فیلم، در عین اینکه از هرگونه نمایش دقیق واقعیت سیاسی یا تاریخی پرهیز می‌کند، می‌تواند مقابله میان احساسهای معاصر ما را به صورت چهره‌هایی اسطوره‌ای که با زبانی کاملاً ساده سخن می‌گویند، تجسم بخشد. و می‌تواند بسیار واقع‌گراتر از فیلم دیگری که در آن مسائل اجتماعی و سیاسی بسیار دقیقتر مورد اشاره قرار می‌گیرد، باشد. به این دلیل است که من به "عینیت" - حداقل به آن شکلی که شما اعتقاد دارید - اعتقاد ندارم و نمی‌توانم نظرهای شما را درباره نئورئالیسم بپذیرم."



نئورئالیسم، خاستگاه فلینی است. در واقع او با مشارکت در نوشتن فیلمنامه رم، شهری دفاع و همکاری باروسلینی (به عنوان دستیار کارگردان در همین فیلم، و چند فیلم دیگر او)، همچنین همکاری با آلبرتو لاتوآدا و پی‌یتر و جرمی، جزو آغازگران و بنیان‌گذاران نئورئالیسم به شمار می‌آید. اما همچنان که فلینی گفته است، تفاوتی میان

تعبیر او و منتقدان چپ‌گرای ایتالیایی، از مفهوم نئورئالیسم وجود دارد. فلینی، "نئورئالیسم را فقط یک نقطه آغاز" خواند، اما منتقدان چپ‌گرا به رغم موافقت کلیسا با نئورئالیسم - که می‌توانست دلیل کافی برای موضع‌گیری مخالف آنان با این جنبش باشد - به قول آندره بازن کوشیدند به آن "جهت" بدهند. بازن سال ۱۹۵۶ در نقدش بر جاده نوشت: "... اینان می‌کوشند نئورئالیسم را جایگزین رئالیسم سوسیالیستی کنند... در حالی که رئالیسم سوسیالیستی هرگز چیزی درخور توجه نیافریده است... شاهکارها هرگز نتیجه نظریه‌ها نبوده‌اند و شکوفایی آفریننده، ریشه‌ای ژرف‌تر در تاریخ و نهان آدمی دارد."

همچنان که بازن می‌گوید، "به هیچ وجه نمی‌توان گفت که جاده از نئورئالیسم ایتالیا جدا شده... یا در تضاد با پاییزا و رم، شهری دفاع قرار می‌گیرد، اما آشکار است که فلینی به راهی یکسر متفاوت از راه زاواتینی می‌رود. او همچون روسلینی، گونه‌ای نئورئالیسم شخصی را برگزیده است."

نظریه پردازان نئورئالیسم، آبشخور یکی از ریشه‌های این جنبش را سینمای شاعرانه فرانسه می‌دانند. این جنبه از نئورئالیسم، چنان در ویژگی‌های این جنبش حل شد که جزو آن شد و دیگر نمی‌توان آن را یک عنصر خارجی دانست. فلینی براساس نگاه و دنیایش، این جنبه از نئورئالیسم را - بخصوص در جاده - عمده کرد. شاعرانگی این اثر هم، بیش از آنکه یادآور سینمای شاعرانه فرانسه باشد، بیشتر مظهر و نشان شاعرانگی نئورئالیسم، ایتالیا و سینمایش، و بیش از همه دنیای شخصی فلینی را دارد. بستر رویدادها، لوکیشن‌ها، آدمها و تعلقات اجتماعی‌شان، البته همان عناصر آشنای آثار نئورئالیستی است؛ مکانهای واقعی، آدمهای فقیر و محروم، و سبک بصری ساده و خالی از تمهیدهای فنی چشمگیر. اما بستر فقیرانه رویدادها در برابر برخوردای انسانی و خلق لحظه‌های شاعرانه و "فراواقعی"، اهمیت دست‌چندم را برای فلینی داشته است. "فقر آدمها در جنبه مناسبات مشخص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در یک مقطع خاص تاریخ ایتالیا" مسأله فلینی نیست. و همین بر "منتقدان واقع‌گرا" خوش نیامد و آن را خیانت به چیزی که از نئورئالیسم می‌شناختند، ارزیابی کردند. فلینی می‌گوید: "بعضی‌ها فکر می‌کنند نمی‌توان فیلمی نئورئالیستی ساخت، و

مردی با لباسهای کهنه را در مقابل دوربین قرار نداد. "و مثل همه سینماگران اصیل، در جای دیگر می‌گوید: "برای من در نئورئالیسم مسأله این نیست که چه نشان می‌دهید - روح اصلی‌اش این است که چگونه نشان می‌دهید..." منتقدان واقعگرا خواستار "نتیجه قطعی و مشخص" بودند، اما فلینی معتقد بود: "فیلمهای من هرگز پایان متعارفی ندارند، هرگز راه حل ساده‌ای ارائه نمی‌کنند. معتقدم که داستانی را تعریف کردن با پایانی قطعی، به مفهوم واقعی کلمه غیراخلاقی است. زیرا به محض اینکه راه‌حلی روی پرده برای تماشاگران ارائه می‌دهید، با آنها قطع رابطه می‌کنید... وقتی مسأله‌ای واقعی را نشان می‌دهید و بعد حلش می‌کنید، تماشاگر فریب می‌خورد و تصور می‌کند مسائل زندگی خودش هم به همین سادگی حل خواهد شد و او دیگر نباید تلاش بکند... اما در زندگی آنها راه‌حلی وجود ندارد."

فلینی در جاده، آدمهایش را در نهایت، از بستر رویدادها و مکانهای واقعی یک مقطع تاریخی خاص جدا می‌کند و با تبدیل کردن آنها به شمایل‌های اسطوره‌ای، به فراتر از واقعیت می‌کشانند و به کل تاریخ پیوند می‌دهد؛ بدون زمان و مکان.

او بارها گفته است که "فیلمهای من، زندگی من هستند". در جاده نیز ماهیت اتویوگرافیک اثر، آشکار است. بستر فقیرانه رویدادها، عمدتاً سیرک است که فلینی این همه درباره اهمیت تأثیر آن در زندگی و آثارش سخن گفته است. در واقع، این بستر فقیرانه، بیشتر از آنکه ناشی از جنبه‌های موردعلاقه منتقدان چهگرا در نئورئالیسم (فقر و محرومیت) باشد، از دنیای شخصی‌اش می‌آید و او آن را به شعری زیبا تبدیل می‌کند. شخصیت‌های فیلم او نیز نمایندگان - آدمهای محبوب و مورد احترام فلینی - هستند؛ همانها که می‌توانند پنهانترین زوایای روح انسان را به نمایش بگذارند.



در نخستین سکانس فیلم، هنگامی که موتورسیکلت زامپانو را در حاشیه جاده کنار خانه جلسومینا می‌بینیم، تصویر یک پری دریایی بر روی چادر برزنتی واگن آن خودنمایی می‌کند. در طول فیلم، تا مدت‌ها، بیشتر همین روی واگن و تصویر پری دریایی را می‌بینیم، و آن سوی واگن یادیده نمی‌شود یا تأکیدی بر آن نمی‌شود. پس

از مرگ ماتو (دلچک) و دگرگون شدن جلسومینا (که از پس اجرای نقش همیشگی اش - طبل زدن هنگام زنجیر پاره کردن زامپانو - بر نمی آید)، وقتی که موتورسیکلت از میان جاده های گل آلود زمستانی می گذرد، ناگهان دوربین فلینی آن سوی واگن را نشان می دهد که تصویر جغدی عجیب بر آن نقش بسته است؛ تصویری که از ابتدا بوده، اما آن را ندیده ایم.

این تصویر، در تناسب با موقعیت تازه داستان، و بخصوص حال جلسومینا، کارکرد تأثیرگذاری پیدامی کند و با یادآوری تصویر پری دریایی، در مفهومی کلی و نهایی، اسطوره خیر و شر را تداعی می کند. به یک تعبیر، در این ترکیب، جاده تبدیل به اثری کمیک / تراژیک می شود و در مفهوم ساده ترش، ترکیبی از قصه گویی و افسانه پردازی عامیانه است - که فلینی عاشقانه دوست دارد - با رسوخ به جنبه های تاریک و گاه خوف انگیز درون آدمی. حتی می توان استنباط ساده تری هم از این دو تصویر کرد، که آن هم جلوه های این دو مفهوم در جلسومینا و زامپانو است:

جلسومینا دخترک ساده دل ولایتی، در آغاز، سرخوش و بی خیال است. در برخورد اول، آدمی ابله و کودن به نظر می رسد؛ اما هرچه بیشتر به او نزدیک می شویم، نشانه هایی فرازمینی در او می یابیم. رابطه ای خاص و متفاوت با طبیعت پیرامونش دارد: موری را به پرواز درمی آورد، با یک درخت خشک همذات پنداری می کند، به موسیقی تیرچوبی سیمهای تلفن گوش می سپارد، در مقابل آتش همچون پرندۀ آتش بال می زند و گویی مراسمی آیینی را به جا می آورد. درک متعارفی از زمان و مکان ندارد و به همین جهت در یک توقف کوتاه، تخم گوجه فرنگی می کارد، درحالی که می داند مدام در سفر است و نمی تواند منتظر رویش آنها و به بارنشستن شان باشد. برای برقرار کردن رابطه انسانی با زامپانوی بی عاطفه کوشش می کند، اما موفق نمی شود. برخورد با "دلچک" تکانش می دهد، زیرا در اوج احساس بیهودگی درمی یابد که حتی یک ریگ هم به دردی می خورد. به همین جهت مرگ دلچک ضربه ای بنیان کن بر روحش می زند.

اما زامپانو در آغاز، برعکس جلسومینا، رفتاری حیوانی دارد که برای جلسومینا حتی ارزشی به عنوان یک زن برای فرونشاندن یکی از غرایزش هم قائل نیست. فقط

به فکر گذران روزمره زندگی اش است و جلسومینا فقط کامل کننده معرکه گیری های اوست. نخستین بار که جلوه ای از بروز یک احساس انسانی در او دیده می شود، گذاشتن شیپور مورد علاقه جلسومینا، در اوج عمل بیرحمانه تنها گذاشتن این مزاحم در بیابان است. اما چند سال بعد که - از طریق آوای موسیقی - به سرانجام جلسومینا پی می برد، از عالم حیوانی اش فاصله می گیرد؛ خود را سیاه مست می کند و به نظر می رسد که برای انتقام گرفتن از خود، حتی عمداً بهانه به دست صاحب و چند مشتری کافی می دهد تا حسابی کتکش بزنند. در ساحل، درمانده و شکسته، بغضش می ترکد. آن گونه که فلینی توصیف می کند، "زامپانو مدتی طولانی با وحشتی بسیار - مانند حالت جانوری که برای نخستین بار، آسمان و افلاک را می بیند - به ستاره ها خیره می ماند." شاید این نخستین بار است که می گرید، و گریستن یکی از تفاوت های انسان و حیوان است.

بیشتر تصویرها و لحظه ها و شخصیت های جاده - همچون دو تصویر پری دریایی و جغد - از ساده ترین تا پیچیده ترین مفاهیم، قابل تفسیر هستند. با تعبیرهای ساده، احساسات انسانی را به غلیان درمی آورند و در شکل پیچیده اش به عمیق ترین لایه های روح و ذهن آدمی نفوذ می کنند، بی آنکه به سرانجامی برسند، زیرا هیچ نتیجه قطعی وجود ندارد.



فیلمنامه جاده نخستین بار در شماره سپتامبر / اکتبر ۱۹۵۴ مجله ایتالیایی بیانکو / نیرو (سپید و سیاه) چاپ شد، اما نسخه حاضر - برخلاف بیشتر فیلمنامه ها که به صورت سکانس بندی شده و بدون توضیحات فنی مربوط به اندازه نماها، و حرکات و زاویه های دوربین چاپ می شود - یک فیلمنامه نمابندی شده است. در واقع، فیلمنامه از روی نسخه نهایی فیلم - نمابه نما - پیاده و تنظیم شده که هرچند خواندن آن به آسانی دنبال کردن یک رمان یا فیلمنامه های سکانس بندی شده نیست، اما برای دوستداران سینما - و بخصوص این فیلم - حاوی نکات و جزئیات کمک کننده و آموزنده ای برای بررسی دقیق اثر است.

پیتر بوندانلا و مانوئلا گیهری، تنظیم کنندگان و ویراستاران این نسخه فیلمنامه هستند که اولی، از منتقدان پیگیر آثار فلینی است و کتابی نیز در بررسی کارهای او دارد. این نسخه، به استناد شناسنامه کتاب، ابتدا در سال ۱۹۷۷ توسط انتشارات Diogenes زوریخ به زبان آلمانی منتشر شد (این انتشاراتی، نسخه‌ای سکانس‌بندی شده از فیلمنامه جاده را هم به آلمانی منتشر کرده است) و چاپ اول ترجمه انگلیسی آن، سال ۱۹۸۷ توسط انتشارات دانشگاه راتجرز آمریکا - در یک مجموعه فیلمنامه دیگر از آثار مشهور فیلمهای اروپایی و آمریکایی، با همین شکل و روش - انتشار یافت. ترجمه حاضر به فارسی، از روی چاپ دوم کتاب (۱۹۹۱) انجام شده و ویراستاران نوشته‌اند که برای ترجمه انگلیسی، علاوه بر توضیحاتی که در موارد مختلف ضروری می‌دانسته‌اند، بخشهایی از فیلمنامه اولیه را که هنگام فیلمبرداری - یا احتمالاً تدوین - حذف شده و در نسخه نهایی فیلم نیست، به "یادداشت‌های خود افزوده‌اند."

کتاب علاوه بر مقدمه‌ای طولانی از ویراستاران و زندگینامه فلینی، حاوی تعدادی یادداشت و نقد و مقاله نیز هست که برای پرهیز از حجیم شدن کتاب، از ترجمه تعدادی از آنها خودداری شده؛ ضمن آنکه زندگینامه فلینی و تعدادی از آن نقدها و یادداشتها و مقاله‌ها قبلاً در مطبوعات فارسی چاپ شده و البته برخی از نوشته‌ها، در حد حجم‌شان مایه ندارند. شاید روزی اگر این کتاب به چاپ دوم رسید و فرصتی پیدا شد، همه آن بخشها - محض اطلاع - به کتاب افزوده شود. تنها فصل این پیوستها که به طور کامل در این نسخه ترجمه شده، بخشی ست با عنوان "جاده چگونه ساخته شد"، که در واقع شرح شکل‌گیری این اثر بزرگ، به روایت چند تن از آدمهای اصلی و یکی دو نفر از دست‌اندرکاران درجه دوم آن است. این متن پس از ترجمه، برای اطمینان بیشتر، با نسخه موجود فیلم - که نسخه کاملی هم هست - تطبیق داده شده و جمله‌هایی برای توضیح گویاتر صحنه‌ها به آن افزوده شده و چند جمله هم که مخل ذهن خواننده تشخیص داده شده، از متن حذف شده است. برای اطلاع نکته‌گیران عرض شد...

وظیفه خود می‌دانم که از دوست و استاد ارجمند، آقای عبدالله تربیت به خاطر

کممکهای بیدریغ شان به نگارنده در ترجمه این کتاب سپاسگزاری کنم، همچنین
سپاسی از دوست عزیزم ایرج کریمی برای ترجمه مقاله جولیتا ماسینا.
هوشنگ گلیمکانی



طرحهای فدریکو فلینی
برای چهره و پرشش جلسومینا و زامپانو



ZAMPARO

giaccone
di
cuoio
(quello da mamma?)
pantaloni di fantasia
a vento.

جاده La Strada

کارگردان: فدریکو فلینی

تهیه کنندگان: کارلو پونتی، دینو دلارنتیس

فیلمنامه: فلینی، تولیو پینلی، با همکاری انیو فلایانو براساس داستانی از فلینی و پینلی

گفتگوها: انیو فلایانو

مدیر فیلمبرداری: اتللو مارتلی، سیاه و سفید، ۱۰۷ دقیقه.

فیلمبردار: روبرتو جیراردی

صحنه آرا: ماریو راواسکو

لباسها: مارگریتا ماریناری

گریم: الیگو ترانی

موسیقی: نینو روتا

تدوین: لئو کاتوتسو

همکاران هنری: پروئلو روندی، پائولو نوتسی

دستیار کارگردان: مارالدو روسی

مدیر تولید: لوییجی جاکوزی

بازیگران: جولیتا ماسینا (جلسومینا دی کنستانتزو)، آنتونی کوین (زامپانو)، ریچارد

بیسهارت (دلک)، آلدو سیلوانی (جیرافا)، مارچلا رووره (بیوه)، لیویا ونتورینی

(راهبه)،...

آغاز نمایش: ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۴ (در ایتالیا)، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۶ (در آمریکا)

ELS	اکستریم لانگشات (نمای بسیار دور)
LS	لانگشات (نمای دور)
MS	مدیومشات (نمای متوسط)
CU	کلوزآپ (نمای درشت)
MCU	مدیوم کلوزآپ (نمای نیمه درشت)

۱- فیداین. ELS: ساحلی خلوت، با مرزی از خیزاب سفید. دختری ریزاندام از سمت چپ پایین کادر، در حالی که چیزی را با خود به سوی دریا - در زمینه تصویر - می برد، وارد کادر می شود.

صدای بچه ها (خارج از کادر): جلسومینا!... جلسومینا!

چهار دختر بچه شش تا هشت ساله، پابرهنه و با لباسهای کهنه، از سمت چپ زمینه تصویر وارد کادر می شوند و به سوی دختر می روند. او به طرف بچه ها پیش می رود و آنها همچنان به صدا زدن ادامه می دهند.

بچه ها: جلسومینا!... جلسومینا!

جلسومینا هم مثل بقیه، پابرهنه است و لباسی کهنه به تن دارد. بر پشتش هیزمها و شاخه هایی که برای سوخت جمع کرده، حمل می کند. در ابتدا، صدای بچه ها باعث نمی شود که او قدمهایش را تندتر کند. بچه ها دوان دوان به او می رسند. آنها نفس نفس می زنند و هیجان زده اند.

بچه ها: مادرت میگه زود بیا... یک مرد با یک موتورسیکلت گنده اومده... اون میگه رُزا مُرده.

همه شروع به دویدن به سوی دریا در زمینه تصویر می‌کنند.
(دیزالو)

۲- LS یک خانه. بچه‌ها و جلسومینا وارد پیش‌زمینه تصویر می‌شوند و به سوی خانه می‌روند. در حیاط کوچک، مقابل یک خانه فقیرانه، مادر جلسومینا که بچه‌ای به بغل دارد، و مردی قدبلند و سنگین وزن که کت چرمی پوشیده، ایستاده‌اند. وقتی مادر، جلسومینا را می‌بیند، صدایش می‌زند.

۳- MS: جلسومینا به زمین نگاه می‌کند. یکی از خواهرانش در کنار او، سمت چپ کادر می‌ایستد.

مادر (خارج از کادر): جلسومینا... زامپانو رو که زُزارو با خودش برد، یادت می‌اد؟ (ناگهان بغضش می‌ترکد و شروع به گریه می‌کند).

۴- MS: زامپانو به ستون خانه تکیه داده است.

مادر (خارج از کادر): دختر بیچاره‌ام!

۵- MCU: مادر با بچه‌ای در بغل.

مادر: حتی نمی‌تونم ببینم که کجا دفنش کردن! اون مرده. بیچاره کوچولو. اون مرده. اون خیلی قشنگ بود، خیلی خوب بود، توی همه کارها خیلی زرننگ بود...!

۶- MS: جلسومینا هیزمها را از پشتش رها می‌کند.

مادر (خارج از کادر): زامپانو، می‌بینی بقیه دخترام چقدر شکل رزا هستن؟... این جلسومیناست.

۷- MCU: زامپانو به ته‌سیگار نیمه‌روشنش پک می‌زند.

مادر (خارج از کادر): آخ که ما چقدر بدبختیم!

۸- MCU: جلسومینا به بالا نگاه می‌کند.

مادر (خارج از کادر): زامپانو، بهت گفتم که این دختر مثل رزا نیست. این یکی، طفلکی خیلی خوبه.

۹- MCU: زامپانو سیگارش را به لب دارد.

مادر (خارج از کادر): اون هرکاری بهش بگی می‌کنه... جلسومینا فقط یک

کمی عجیبه... اما اگه هر روز غذا بخوره، شاید عوض بشه.

۱۰- MS: مادر، دست روی شانه جلسومینا می‌گذارد. خواهرانش در سمت چپ پس‌زمینه کادر ایستاده‌اند.

مادر: می‌خواهی با زامپانو به جای رزا بری؟ اون یک کاری هم یادت می‌ده... کمی پول هم درمیاری و یک نون‌خور هم از توی خونه کم می‌شه... (مادر، جلسومینا را در آغوش می‌کشد). هی، جلسومینا، زامپانو مرد خوبی، می‌دونی؟ خوب بهت می‌رسه. اون تورو به همه‌جای دنیا می‌بره. می‌رقصی و می‌خونی...

۱۱- MCU: زامپانو به سیگارش پک می‌زند.

مادر (خارج از کادر): ... می‌دونی اون به من چی داد، جلسومینا؟ اون ده هزار لیر به من داد!

۱۲- MS: زامپانو.

مادر (خارج از کادر): ببین، ایناهاش... (پولها را از جیبش درمی‌آورد) ده هزار لیر! حالا می‌تونم سقف خونه رو تعمیر کنم و این زبون‌بسته‌های کوچولو هم می‌تونن به خرده غذا بخورن.

۱۳- MS: جلسومینا، مادرش و خواهرانش همه گریه می‌کنند.

مادر: آخ، چرا پدرت مارو تنها گذاشت؟ تو بزرگ شدی، هیچ وقت کاری نداشتی، این گناه من نیست طفلکم که تو مثل بقیه دخترها نیستی...

۱۴- MCU: زامپانو.

مادر (خارج از کادر): تو نمی‌خواهی یک کمی به مادرت کمک کنی؟

۱۵- مانند نمای ۱۳.

مادر: تو هم یک کاری یادش می‌دی، مگه نه زامپانو؟

جلسومینا که در تمام این مدت به حرفهای مادرش گوش می‌کرده، با چشמהای اشک‌آلود ایستاده و در حالی که مضطرب و در افکار خود غوطه‌ور است، به خارج از کادر - به زامپانو - خیره شده است. لبخندی بهت‌آمیز و گنگ می‌زند.

۱۶- MS: زامپانو.

زامپانو (با صدایی زمخت): مطمئن باش! من حتی می‌تونم سگهارو تربیت کنم! می‌بچه‌ها، برید یک کیلو سالامی بخرید...

MS-۱۷: زامپانو از پشت، در حالی که مقداری پول به یکی از دختر بچه‌ها می‌دهد. بقیه بچه‌ها در پس‌زمینه ایستاده‌اند.

زامپانو: ... نیم کیلو هم پنیر...

MS-۱۸: زامپانو.

زامپانو: ... و دو قمقمه شراب.

۱۹- مانند نمای ۱۷.

زامپانو: من این جوری هستم. بگیر، بیا - حالا بدو برید.

مادر: برید، برید بچه‌ها. ازش تشکر کنین.

دو نفر از بچه‌ها به سمت چپ و به بیرون کادر می‌دوند. جلسومینا در حالی که آشفته به نظر می‌رسد و نگاهش را به پایین انداخته، به سوی ساحل می‌چرخد و بدون گفتن کلمه‌ای به سوی اقیانوس می‌رود. مادرش با وحشت، او را صدا می‌زند.

مادر: کجا داری می‌ری؟ برگرد اینجا جلسومینا!

MS-۲۰: زامپانو به صحنه، در خارج از کادر، نگاه می‌کند.

۲۱- مانند نمای ۱۹.

مادر: چرا این کارو می‌کنی؟ آخ، زامپانو! جلسومینا!

در پس‌زمینه دور تصویر، جلسومینا بی‌آنکه جوابی بدهد، زانو می‌زند.

MCU-۲۲: نیم‌رخ جلسومینا، بر زمینه تصویر ساحل. حالت چهره اشک‌آلودش بسرعت از اضطراب تبدیل به لبخندی آنی و کودکانه می‌شود.

(دیزالو)

MS-۲۳: جلسومینا و مادرش از سمت چپ وارد کادر می‌شوند. دوربین به سمت راست حرکت می‌کند تا آنها را دنبال کند. سپس در حالی که جلسومینا و مادرش به سوی زنی در پس‌زمینه تصویر می‌روند، حرکت دوربین متوقف می‌شود.

مادر: عجله کن! عجله کن!

زن: کجا داری می‌ری؟



جلسومینا (با شادی به سوی زن می‌رود): می‌رم سرکار. یک کاری یاد می‌گیرم، بعد پول می‌فرستم خونه... اون یک نمایشگره. منم نمایشگر می‌شم، می‌رقصم و می‌خونم... درست مثل کاری که رزا می‌کرد... زن: خب کی برمی‌گردی؟

جلسومینا (حیران): کی برمی‌گردم؟

جلسومینا و مادرش، درحالی که بچه‌ها هم به دنبال آنها هستند، با شتاب به سوی راست می‌روند. دوربین هم به سوی راست حرکت می‌کند و همه آنها را در یک MLS در کادر می‌گیرد؛ زامپانو و موتورسیکلتش در پس‌زمینه دور تصویر هستند. مادر به شکلی رقت‌انگیز به سوی جلسومینا که ناگهان غمزده شده، فریاد می‌زند.

مادر: نرو! از پیشم نرو دختر! (مادر که بشدت گریه می‌کند، جلسومینا را در آغوش می‌گیرد و به شکلی اغراق‌آمیز و ناهنجار می‌بوسد. سپس جلسومینا خواهرانش را در آغوش می‌گیرد.) بچه کوچولوی عزیزم!... دختر کوچولوی عزیزم!... من نمی‌خوام تو از پیشم بری!

۲۴- LS: زامپانو در مقابل واگن موتورسیکلت، که در بالای بلندی کنار جاده آن را نگه



داشته، ایستاده است. واگن پشت موتورسیکلت، با یک روکش کتانی - که روی آن نام "زامپانو" و تصویر یک پری دریایی دیده می شود - پوشیده شده است.

زامپانو: گفتم که زود برمی گردیم!

۲۵- ELS: جلسومینا و اعضای خانواده اش به سوی زامپانو می دوند.

۲۶- MCU: درحالی که زامپانو در زمینه تصویر در تدارک حرکت کردن است، جلسومینا به طرف بقیه - که در خارج از کادر هستند - برمی گردد و برایشان با خوشحالی دست خداحافظی تکان می دهد.

جلسومینا: همه سوارشن! (جلسومینا دلقک مآبانه سلام نظامی می دهد و با گوشه لباس، صورتش را می پوشاند).

مادر (خارج از کادر): جلسومینا، وسایلت!

۲۷- MS: مادر یک بقیه خالی را تکان می دهد.

مادر: بقیه ت!... بقیه ت!

۲۸- MCU: جلسومینا ناگهان از عزیزمتش غمگین می شود. در زمینه تصویر، زامپانو پشت فرمان موتور می نشیند و بیصبرانه فریاد می زند.



زامپانو: پیر تو!

جلسومینا از شیب حاشیه جاده بالا می‌رود و به پشت واگن می‌رسد و سوار می‌شود.

۲۹-MCU: مادر اشک می‌ریزد.

مادر: دخترم!

۳۰-LS: واگن.

مادر (خارج از کادر): دختر کوچولوی بیچاره‌ام!

دوربین به سمت چپ پن می‌کند تا زامپانو را که واگن را به راه انداخته، دنبال کند.

۳۱-LS خانواده جلسومینا از نگاه او که در واگن نشسته و دور می‌شود. بچه‌ها به دنبال

موتورسیکلت، در جاده می‌دوند.

۳۲-MS: جلسومینا در واگن، برای آنها دست تکان می‌دهد.

۳۳-ELS جاده که اعضای خانواده در دوردست پس‌زمینه تصویر هستند.

۳۴-MS: جلسومینا در واگن. وقتی قسمت پشتی روکش را می‌کشد و پشت واگن را

می‌بندد، چهره‌اش غمگین‌تر می‌شود.

(دیزالو)

۳۵- ELS: موتورسیکلت زامپانو در جاده، از دور به شکل اریب به سوی دوربین می آید. دوربین به سمت راست پن می کند تا حرکت رو به جلوی موتورسیکلت را دنبال کند. (دیزالو).

۳۶- CU: زامپانو، از سمت چپ تصویر وارد کادر می شود. دوربین از پشت، زامپانو را که به وسط حلقه تماشاگران می رود، دنبال می کند. دوربین سپس با زامپانو که به پشت واگن می رود حرکت می کند و در MS، جلسومینا را که عقب واگن نشسته و هیچ حرکت و کلامی را از دست نمی دهد، در کادر می گیرد. زامپانو همان نمایش و حرفهای همیشگی اش را تکرار می کند.

زامپانو: کلفتی این زنجیر فلزی نیم سانتیمتره... از آهن آبدیده ساخته شده که از فولاد هم محکمتره. فقط با سفت کردن ماهیچه های سینه م - ایناهاش، سینه م...

۳۷- MCU: جلسومینا در واگن.

زامپانو (خارج از کادر): ... قلابو پاره می کنم.

۳۸- LS: زامپانو از زاویه بالا در وسط تماشاگران که برای او چند سکه پرت می کنند.

زامپانو: متشکرم، متشکرم، متشکرم خانمها و آقایون. برای انجام این کار...

۳۹- MS: زامپانو می ایستد و زنجیر را دور سینه اش می بندد.

زامپانو: ... باید ریه هامو مثل تیوب لاستیک باد کنم. (دوربین یک پن ۳۶۰ درجه ای با زامپانو، که تماشاگران را دور می زند و در حال ادامه حرفهای همیشگی اش است، انجام می دهد.) شاید یکی از رگهام پاره بشه و ممکنه مقداری خون بیرون پیره. یک دفعه در میلان، مردی که حدود ۱۲۰ کیلو وزنش بود، وقتی داشت این کارو می کرد کور شد. چون که با این کار، روی عصب بینایی فشار میاد، و وقتی آدم کور بشه، کارش تمومه. اگه توی تماشاگرا آدم دل نازکی هست، بهتره نگاه نکنه، چون ممکنه خون بیرون بزنه. (پن دوربین روی MS زامپانو به پایان می رسد. زامپانو زانو می زند تا زنجیر را پاره کند. او شروع به باد کردن سینه اش می کند.)



۴۰-MCU: جلسومینا در عقب واگن نشسته. و چشمانش از حیرت کاملاً باز مانده است.

۴۱-MS: زامپانو زنجیر را پاره می‌کند.

۴۲-MCU: جلسومینا با نگاهی متحیر، برای او ابراز احساسات می‌کند.

زامپانو (خارج از کادر): متشکرم، متشکرم

(دیزالو)

۴۳-LS: زامپانو کنار آتش روی یک پیت حلبی نشسته و سوپ می‌خورد. در پس‌زمینه، جلسومینا ایستاده و سوپش را، آرام و با احتیاط، می‌چشد. موتورسیکلت در گوشه چپ جلوی تصویر است. صحنه، زمینی خالی در کنار جاده است.

۴۴-MS: زامپانو در سکوت غذا می‌خورد و صدای ناقوس کلیسا از دور شنیده می‌شود.

۴۵-MS: جلسومینا با حالتی گیج و خیره، یک قاشق سوپ را به پشت سرش می‌ریزد.

۴۶-MS: زامپانو، ساکت و با وسواس سوپش را می‌خورد.

۴۷-MS: جلسومینا پس از یک لحظه مکث، همه سوپش را از قابلمه دور می‌ریزد؛ در حالی که به زامپانو - در خارج از کادر - خیره شده است.

۴۸- مانند نمای ۴۳. زامپانو با عصیبتی آشکار، سوپش را تمام می‌کند. ابتدا به جلسومینا و سپس به جای دیگری نگاه می‌کند و می‌ایستد. دورین با حرکت به عقب، زامپانو را که به پشت واگن می‌آید، دنبال می‌کند.

زامپانو: توی خونه تون اصلاً تا حالا سوپ درست نکردی؟... هی؟
جلسومینا (خارج از کادر): نه...

دورین روی MS پشت زامپانو از حرکت می‌ایستد. او در جستجوی چیزی در پشت واگن است.

زامپانو (آرام، بدون خشم): این به درد خوکها می‌خوره! (جلسومینا در زمینه تصویر از قاب پشت واگن پیداست.) اینجا چیزیای کافی برای پوشیدن ده نفر هست - کفش، لباس، همه چیز.

در حالی که جلسومینا قابلمه‌اش را پایین می‌گذارد، دورین به سمت راست پن می‌کند و او را که به محل ایستادن زامپانو در پشت واگن می‌آید، دنبال می‌کند.
زامپانو: بیا اینجا، شاید چیزی پیدا بشه که اندازه تو باشه.
حالا جلسومینا تنها در MS و بر زمینه مزرعه خالی ایستاده است.

زامپانو (خارج از کادر): تو باید باوقار به نظر بیای. نمی‌خوام لباسهای کهنه و پاره دور و بر زامپانو باشه. زنهای من همیشه شکل و شمایل مقبولی داشتن. بفرما. (زامپانو از سمت چپ وارد کادر می‌شود و به سوی جلسومینا می‌رود. در دست راست مقداری لباس و یک کلاه دارد که آنها را به جلسومینا می‌دهد، و در دست دیگرش یک طبل و یک شیپور است. کلاه لهیده‌ای را روی سر او امتحان می‌کند.) تمرین می‌کنیم: "زامپانو اینجاست."
جلسومینا (با صدایی ضعیف): زامپانو اینجاست.

زامپانو گوشش را می‌خاراند و دور جلسومینا قدم می‌زند تا نتیجه را بررسی کند. سپس کلاه لهیده او را با یک کلاه ملون عوض می‌کند. درحالی که جلسومینا با نگاهی نگران ایستاده، زامپانو کلاه او را به شکل دیگری که بیشتر جلوه داشته باشد، روی سرش مرتب می‌کند.

زامپانو: زامپانو اینجاست!

جلسومینا: زامپانو اینجاست!

زامپانو در زمینه تصویر، از او دور می‌شود. جلسومینا که در MS به خاطر لباسهای تازه‌اش به خود باد کرده و غرق در دنیای خودش است، ناگهان حالت‌هایی مضحک به چهره‌اش می‌دهد و با حرکتهای و راه رفتن‌هایی شبیه دلقکها، لذت کودکانه و بی‌قیدوبندش را نشان می‌دهد. در پس‌زمینه، زامپانو برمی‌گردد تا به جلسومینا نگاه کند. نگاه و رفتارش به‌طور غریزی خصومت‌آمیز است.

زامپانو: هی!...

MS-۴۹: زامپانو، پشت به دوربین، او را صدا می‌زند.

زامپانو: بیا اینجا!

MS-۵۰: زامپانو، پشت به دوربین. سپس دور می‌زند، به سوی دوربین می‌آید و می‌نشیند. جلسومینا بسرعت اطاعت می‌کند و کنار او می‌نشیند. زامپانو، با خلوص یک معلم، هر یک از سازها را برمی‌دارد و نام آنها را به نوبت می‌گوید.

زامپانو: این یکی شیپوره.

زامپانو شیپور را بر لب می‌گذارد و چند نت کوتاه می‌زند، با این قصد که تأثیر آوایی خوش داشته باشد. به محض اینکه او شیپور را زمین می‌گذارد، جلسومینا آن را می‌قاقد و درحالی



که زامپانو می‌خواهد نشان دهد که طبل چگونه نواخته می‌شود، او در شیپور می‌دمد و صدای ناهنجاری از آن بیرون می‌آید. زامپانو با مش و خونسردی، با چوبهای طبل ضربه‌ای به شیپور می‌زند، آن را از او می‌گیرد و به کناری می‌گذارد، سپس با صدایی سرد و مرعوب کننده حرف می‌زند.

زامپانو: همیشه فقط کاری رو که من می‌گم بکن. (طبل را برمی‌دارد و بند آن را به گردن جلسومینا می‌اندازد.) این یکی طبله.

جلسومینا با بی‌پروایی، بی‌قاعده با دست به طبل ضربه می‌زند. لبخند شوق‌آمیز جلسومینا بر اثر نگاه سرد زامپانو، تبدیل به اخم و نگرانی می‌شود. زامپانو چوبهای طبل را در دست می‌گیرد و به شکل صحیح ضربه می‌زند، به‌طوری که صدایی خشک از آن بیرون می‌آید.

زامپانو: زامپانو اینجاست.

چوبهای طبل را به جلسومینا می‌دهد، و او امتحان می‌کند اما موفق نمی‌شود مانند زامپانو صدای طبل را درآورد.

جلسومینا: زامپانو اینجاست.

۵۱- MS: زامپانو چوبهای طبل را پس می‌گیرد تا یکبار دیگر طرز صحیح طبل زدن را نشان دهد، و بدون خشمی آشکار، عملش را تکرار می‌کند.

زامپانو: زامپانو اینجاست! (چوبها را به جلسومینا که خارج از کادر است، می‌دهد.)

۵۲- MS: جلسومینا، پر از شوق و ذوقی کودکانه، پس از ضربه زدن به طبل، اعلام می‌کند.

جلسومینا: زامپانو وارد شد! (یکبار دیگر، بی‌قاعده روی طبل می‌زند.)

۵۳- مانند نمای ۵۱ زامپانو با چهره‌ای عبوس می‌ایستد.

۵۴- LS: زامپانو و جلسومینا. زامپانو آهسته به سوی بوته‌ها می‌رود و دوربین با او پن می‌کند. یک شاخه جدا می‌کند و برگهایش را می‌کند، سپس درحالی که دوربین او را دنبال می‌کند، به جایی که جلسومینا با لبخندی معصومانه ایستاده، برمی‌گردد.

زامپانو: ادامه بده، بازم امتحان کن.

جلسومینا (فریاد می‌زند): زامپانو وارد شد!

زامپانو با حرکتی ناگهانی و حساب شده، بدون هیچ خطاری، با ترکه ضربه‌ای به پای



جلسومینا می‌زند. جلسومینا، حیرت‌زده فریادی خفه سر می‌دهد، با یک پا به عقب می‌پرد و با دست راست، روی محل ضربه‌خوردن پایش دست می‌کشد.

جلسومینا: اوخ!

زامپانو (با آرامش و خونسردی): بیا اینجا.

زامپانو با ترکه، به نقطه‌ای که قبلاً جلسومینا در آنجا ایستاده بود اشاره می‌کند و جلسومینا با بی‌اعتمادی به آنجا برمی‌گردد.

زامپانو: اینجا... امتحان کن.

جلسومینا، بیمناک دوباره امتحان می‌کند.

جلسومینا: زامپانو وارد شد.

زامپانو بار دیگر با ترکه او را می‌زند.

جلسومینا: آخ!

جلسومینا بسرعت عقب می‌رود و یک‌بار دیگر روی پای ضربه‌خورده‌اش دست می‌کشد. دوربین با حرکت او به سمت راست می‌رود و زامپانو بیرون از کادر می‌ماند.

زامپانو (خارج از کادر): باید این جوری بگی...

MS ۵۵ زامپانو.

زامپانو: زامپانو اینجا است!... امتحان کن!

جلسومینا (خارج از کادر): زامپانو اینجا است...

LS ۵۶: جلسومینا، حیران و هراسان، درحالی که اشک در چشمانش جمع شده، طبل می‌زند. دوربین، آرام به سوی او حرکت می‌کند. چند بچه در زمینه، آنها را تماشا می‌کنند.

جلسومینا (گریان و با درماندگی): ... زامپانو اینجا است. زامپانو اینجا است.

یکی از بچه‌ها: زامپانو اینجا است.

زنی که بچه‌ای به بغل دارد، از سمت چپ و از زمینه تصویر وارد کادر می‌شود و بچه‌ای را که طبل‌زدن جلسومینا را با دست‌زدن همراهی می‌کند، صدا می‌زند.

زن: زود بیا اینجا.

حرکت دوربین، روی CU جلسومینای گریان به پایان می‌رسد.

(دیزالو)

۵۷ MS: زامپانو درحالی که یک تکه کاه را لای دندان گرفته، روی موتورسیکلت نشسته است. از پشت واگن در فاصله دور پس‌زمینه، اتومبیلی دیده می‌شود که در جاده پیش می‌رود.

جلسومینا (خارج از کادر): به آرامی می‌درخشد، آتش درخشان...
 ۵۸ LS: جلسومینا، پشت به دوربین، در مقابل آتش ایستاده و اشعاری عجیب را از حفظ می‌خواند و شغل خود را به بالا و پایین حرکت می‌دهد، همچون پرنده‌ای که بالهای خود را برهم می‌زند.

جلسومینا: ... گُر می‌گیرد، شب زمزمه می‌کند... بو، بو، بو...
 زامپانو (خارج از کادر): هی...
 جلسومینا برمی‌گردد و به سوی زامپانو که در خارج از کادر است، می‌آید.
 ۵۹- مانند نمای ۵۷

زامپانو (با لحنی خشن): ... اونجا چه کار می‌کنی؟
 ۶۰ LS: جلسومینا به سمت چپ کادر می‌رود و به آسمان خیره می‌شود.
 جلسومینا: فردا بارون میاد.
 ۶۱- مانند نمای ۵۹

زامپانو: از کجا می‌دونی؟
 ۶۲- مانند نمای ۶۰

جلسومینا (اشاره می‌کند): اوه، بارون میاد.
 ۶۳- مانند نمای ۶۱

زامپانو: بیا اینجا.

۶۴- مانند نمای ۶۲. دوربین، جلسومینا را که به سوی زامپانو که روی موتورسیکلت نشسته، دنبال می‌کند. جلسومینا آشکارا عصبی و نگران است.
 زامپانو: بیا بالا.

جلسومینا به طرف پشت واگن می‌رود و لحظه‌ای ناپدید می‌شود. زامپانو به طرف پشت واگن می‌چرخد تا به او نگاه کند، اما جلسومینا دوباره به کنار زامپانو می‌آید و با دست به بازوی او می‌زند تا توجه او را جلب کند. سپس اندکی از واگن دور می‌شود.

جلسومینا: من اینجا بیرون می خوابم.
 زامپانو: جدی؟ (از موتورسیکلت پایین می آید و پشت سر او راه می افتد و با
 حالتی جدی می پرسد): بگو ببینم، اسمت چیه؟
 جلسومینا: دی کنستانزو، جلسومینا.^۳
 زامپانو: بیا جلسومینا، بجنب!

زامپانو جلسومینا را به سوی جلو هل می دهد و دوربین به عقب حرکت می کند. دوربین
 می ایستد و آنها از سمت چپ پایین کادر خارج می شوند. سپس دوربین به سوی جلو
 حرکت می کند تا CU داخل واگن را در کادر می گیرد که رختخوابی در آن دیده می شود. در
 زمینه تصویر زامپانو و جلسومینا ایستاده اند و به داخل واگن نگاه می کنند. زامپانو، با
 خشونت جلسومینا را به درون واگن هل می دهد.

جلسومینا (زمزمه می کند): فردا!

زامپانو: بیا، برو تو!

جلسومینا که وارد واگن می شود، زامپانو پرده قسمت پشتی واگن را می اندازد.

(فید اوت)



۶۵- فیداین. داخل واگن، در شب. زامپانو در قسمت جلوی تصویر به خواب عمیقی فرو رفته است. جلسومینا که بیدار است، می‌نشیند (MS) و اشکهایش را پاک می‌کند. سرش را به طرف زامپانو می‌گرداند و ابتدا با وحشت غریبی به او نگاه می‌کند. سپس اندک‌اندک، حالتی تقریباً مادرانه در چهره او ظاهر می‌شود و دوباره چشمهایش را پاک می‌کند. پشت سر او، شیپور به دیواره واگن آویخته شده است.
(فیدایت)

۶۶- فیداین. MS: زامپانو زانو زده و عملیات پاره کردن زنجیر را اجرا می‌کند. او عرق کرده، ریه‌اش را از هوا پر می‌کند و می‌غرد. صدای طبل به گوش می‌رسد.
۶۷- MS جلسومینا. صورتش با رنگ سفید پوشانده شده، دور چشمهایش به رنگ سیاه درآمده و کلاه ملون بر سر دارد. در کنار واگن ایستاده، با بی میلی طبل می‌زند و به عملیات زامپانو - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

۶۸- MS: زامپانو زنجیر دور سینه‌اش را پاره می‌کند.

۶۹- مانند نمای ۶۷: جلسومینا از طبل زدن بازمی‌ایستد و به جمعیت نگاه می‌کند.

۷۰- مانند نمای ۶۸: زامپانو پس از تقلایی که برای این کار سخت کرده، با کف دست لحظه‌ای چشمانش را می‌مالد. وقتی از جا برمی‌خیزد، دوربین هم با او به بالا تیلت می‌کند و تماشاگران را در کادر می‌گیرد. زامپانو که شروع به صحبت می‌کند، دوربین ابتدا اندکی به سمت راست پن می‌کند، سپس به سمت چپ با او حرکت می‌کند.

زامپانو: متشکرم. و حالا، خانمها و آقایان، برای اولین بار در شهر شما، یک نمایش کوتاه کاملاً جدید فکاهی را افتتاح می‌کنیم که همه شما را به خنده می‌اندازد. (به طرف یکی از تماشاگران) سلام... سلام آقا... حالا اگه اینجا کسی هست که بیماری قلبی داره، بهتره تماشا نکنه، چون ممکنه از خنده بمیره...

زامپانو (MS) به پشت واگن می‌رود و دوربین جلسومینا را که در مقابل واگن ایستاده، در جلوی تصویر، در قاب می‌گیرد. از قاب پشت واگن، زامپانو دیده می‌شود که لباسش را عوض می‌کند. جلسومینا برمی‌گردد، به زامپانو نگاه می‌کند و شنلش را برمی‌دارد. سپس با

لبخندی پرهیجان به وسط حلقه تماشاگران می‌رود، طبل را به زمین می‌گذارد و در حالی که پشتش به دوربین است، شل را روی دوشش می‌اندازد.

زامپانو: و چون ما کار می‌کنیم برای اینکه به اشتها بیاییم... همسرم کلاه‌رو دور می‌گردونه. (به جلسومینا) هی، بیا، عجله کن!

MS-۷۱: جلسومینا، درحالی که تماشاگران در پس‌زمینه‌اند.

MS-۷۲: جلسومینا، پشت به دوربین. زامپانو از پشت واگن بیرون می‌پرد، لباس دلقکها را پوشیده و تفنگی به دست دارد.

زامپانو: روزبخیر "بالوی جفان" جلسومینا!

جلسومینا به زامپانو سلام نظامی می‌دهد.

جلسومینا: زامپانو!

زامپانو به سمت راست می‌رود و دوربین با او حرکت می‌کند.

زامپانو: از سثوالی که می‌کنم معذرت می‌خوام، ولی آیا "پفنگ" من شمارو می‌ترسونه؟ (درحالی که به جلسومینا نزدیک می‌شود، تصویر تبدیل به MS زامپانو می‌شود که در سمت چپ کادر و در وسط حلقه تماشاگران - که هنوز عکس‌العملی نسبت به حرفهای او نشان نداده‌اند - ایستاده است.) گفتم، از سثوالی که می‌کنم معذرت می‌خوام، اما آیا "پفنگ" من شمارو می‌ترسونه؟ (با عصبانیت با کلاهش ضربه‌ای به جلسومینا می‌زند تا او را به فعالیت وادار کند. هر دو در MS و در وسط کادر هستند.) خب، اگه ازش نمی‌ترسی، پس بیا با "پفنگ" من بریم "سِکار".

در حالی که زامپانو با تفنگش نشانه می‌رود، جلسومینا زیر خنده می‌زند و یک دور کامل گرد زامپانو می‌گردد. دوربین اندکی به چپ و راست پن می‌کند تا حرکت او را دنبال کند.

جلسومینا: ها! ها! ها! نگو "پفنگ" بگو "تفنگ" احمق!

MS-۷۳: تماشاگران به خاطر اشاره جلسومینا به تلفظ غلط زامپانو، او را تشویق می‌کنند و جلسومینا با رضایت از خود، لبخند می‌زند.

LS-۷۴: جلسومینا در سمت چپ کادر. MS زامپانو، رو به دوربین، در سمت راست جلوی تصویر. جلسومینا ابتدا روی یک پا و سپس روی پای دیگر می‌ایستد و با



سایه بان کردن یک دست روی چشمهایش، به دوردست خیره می‌شود. زامپانو به طرف او برمی‌گردد.

جلسومینا: پس اون اردکها کجا هستن؟^{۴۵}

زامپانو (MS) کلاهش را برمی‌دارد و حرکتی به سمت چپ می‌کند. حالا جلسومینا و زامپانو دوری در میان تماشاگران می‌زنند.

زامپانو: باشه، چون اردک نیست، تو نقش اردک رو بازی کن، منم نقش "سکارچی".

زامپانو و جلسومینا به همان کادر و ترکیب تصویری آغاز این نما بازگشته‌اند، اما حالا موقعیت آنها برعکس شده است.

جلسومینا (مثل الاغ، عرعر می‌کند): عررررر، عررررر.

زامپانو: نه، اینکه یک نره خره، اردک نیست که.

جلسومینا شنش را مثل بالهای اردک تکان می‌دهد.

جلسومینا: کووک، کووک...

MS-۷۵ جلسومینا.

جلسومینا: ... کووک، کووک. (جلسومینا با این صدا دور می‌زند و دوربین هم اندکی به چپ پن می‌کند).

۷۶-LS: زامپانو کمی به چپ می‌رود و تفنگش را به سوی جلسومینا که خارج از کادر است، نشانه می‌رود.

۷۷- مانند نمای ۷۵. جلسومینا به دور زدن و صدای اردک درآوردن، ادامه می‌دهد.

۷۸-MS: زامپانو با ناشیگری مگسک تفنگ را به سوی جلسومینا - در خارج از کادر - میزان می‌کند. سپس با تفنگ بادی‌اش شلیک می‌کند و مقداری پودر سفید از دهانه لوله آن پخش می‌شود.

جلسومینا (خارج از کادر): کووک، کووک...

۷۹-MCU: جلسومینا می‌نشیند و گوشه‌هایش را می‌گیرد.

۸۰-MS: زامپانو از لگد تفنگ به زمین می‌افتد.

۸۱-MS: جلسومینا می‌ایستد.

۸۲-LS: تصویر کامل جمعیت تماشاگر، درحالی که دو بازیگر در وسط دایره آنها برمی‌خیزند و می‌ایستند.

زامپانو: متشکرم!... باز متشکرم!

۸۳-MS: زامپانو درحالی که ردا و دماغ پلاستیکی‌اش را برمی‌دارد، برای تماشاگران صحبت می‌کند.

زامپانو: ... و حالا زنم کلاه رو توی تماشاگرا دور می‌گردونه. هرکی خواست چیزی کمک کنه متشکرم...

۸۴-MS: تماشاگران با حرارت جلسومینا را تشویق می‌کنند، و او لبخند می‌زند.

زامپانو (خارج از کادر): ... هرکی هم نخواست چیزی بده، باز همون جور متشکرم.

(دیزالو)

۸۵-LS: داخل یک رستوران^۶. دری که رو به خیابان است باز می‌شود و زامپانو وارد می‌شود. رستوران پر از دستفروشان دوره‌گرد، معامله‌گران احشام، و روستاییان است.

زامپانو با اعتماد به نفسی متظاهرانه، نگاهی به اطراف، و نیم‌گردشی به طرف در به سوی جلسومینا می‌کند.

زامپانو: صبح همگی بخیر!

یک مشتری پشت میز: حالا در رو ببند!

زامپانو برای چند تا از آدمهای آشنا با حالتی صمیمانه دست تکان می‌دهد و مشتاق است که آنها او را بجا آورند و تحویلش بگیرند. جلسومینا به دنبال زامپانو است. دوربین اندکی به راست پن می‌کند تا حرکت آنها را در داخل رستوران دنبال کند.

زامپانو: سلام!... چطوری اسکילה^۷.

اسکילה: هی، سلام زامپانو.

زامپانو: هی خسیس، حالت چطوره؟

مشتری دیگر: هی زامپانو، اوضاع چطوره؟

زامپانو: با همسرم آشنا بشین.

مشتری: همسرت؟ این یکی دیگه از دوست دختراته. از آشنایی تون

خوشوقتم (با جلسومینا دست می‌دهد). بیاین سر میز من.

زامپانو: نه، نه، نه، من اینجا می‌شینم... گارسون!

آنها پشت یک میز خالی در جلوی تصویر می‌نشینند.

جلسومینا (نیم‌خیز می‌شود و انگار می‌خواهد به جایی برود): اجازه می‌دی

برم...؟

زامپانو: نه، همین جا بمون. (زامپانو بی‌صبرانه روی میز می‌کوبد و کت

چرمی‌اش را از تن درمی‌آورد.) گارسون!...

۸۶-MCU: جلسومینا آشکارا از اینکه به نظر می‌رسد قرار است غذا خوردن در یک

رستوران را تجربه کند، هیجان‌زده و خوشحال است.

گارسون (خارج از کادر): دارم میام، دارم میام. بفرمایید، اینم شراب.

۸۷-MCU زامپانو.

زامپانو: به چیزی بیار بخوریم!

۸۸-MS: زامپانو و جلسومینا پشت میز نشسته‌اند. گارسون از پس‌زمینه تصویر به سوی

آنها می آید، صورت غذاها را به زامپانو می دهد و روی میز را تمیز می کند.
 گارسون: گوشت سرخ شده بره و گوشت پخته گوساله، آماده داریم.
 زامپانو (به جلسومینا): چی می خوری؟
 جلسومینا: اون.
 گارسون: کدوم، گوشت بره یا گوساله؟
 جلسومینا: هر دوتا.
 گارسون: هر دوتا؟
 زامپانو: باشه، هر دوتا برای اون. اسپاگتی و گوشت سرخ شده بره هم واسه من.
 گارسون: بسیار خوب. (از میز دور می شود و از سمت راست زمینه تصویر، از کادر خارج می شود).
 زامپانو: و یک لیتر هم شراب سرخ.
 گارسون: باشه.
 ۸۹ MCU : زامپانو درحالی که آرنجهایش را روی میز گذاشته، با یک خلال دندان،





دندانهایش را خلال می‌کند.

۹۰-MCU: جلسومینا درحالی که به زامپانو - که در خارج از کادر است - با تحسین نگاه می‌کند، با لبخندی کودکانه یک خلال دندان برمی‌دارد و از زامپانو تقلید می‌کند.
(دیزالو)

۹۱-MCU: جلسومینا که با لذت غذایش را تمام کرده، با تکه‌ای نان بدقت ته بشقابش را پاک می‌کند.^۸

۹۲-MCU: زامپانو لیوانی شراب می‌نوشد و پیداست که شراب در او اثر کرده است.
۹۳- مانند نمای ۹۱. جلسومینا هم یک لیوان شراب برمی‌دارد و همه محتویات آن را یکباره در دهان خالی می‌کند، سپس با سرخوشی و رضایت، نفس عمیقی می‌کشد.
۹۴- مانند نمای ۹۲. زامپانو گرفته‌تر از قبل به نظر می‌رسد.
۹۵- مانند نمای ۹۳.

جلسومینا: راستی... تو اهل کجایی؟

۹۶- مانند نمای ۹۴.

زامپانو (با پوزخندی موزیانه): اهل زادگاهم... هه هه هه!

۹۷-MCU: نمای دوفره جلسومینا و زامپانو.

جلسومینا: تو مثل آدمهای محلی که ما زندگی می‌کنیم حرف نمی‌زنی. کجا به دنیا اومدی؟

زامپانو: تو خونه بابام.

زامپانو تنگ را برمی‌دارد و به طرف گارسون که پشت پیشخوان در پس‌زمینه تصویر است برمی‌گردد تا سفارشی بدهد. دورین اندکی به چپ پن می‌کند و جلسومینا از کادر بیرون می‌ماند.

زامپانو: گارسون!

گارسون: اودم!

گارسون به سوی میز آنها می‌آید و تنگی را که زامپانو به او می‌دهد، می‌گیرد.

زامپانو: شراب بیار اینجا. زودباش!

گارسون از سمت راست کادر خارج می‌شود.

یک زن ولگرد (به یک دستفروش، درحالی که پشت میزی کنار پیشخوان در زمینه تصویر ایستاده‌اند): خب با من ازدواج کن - این جوری، این چیزا پیش خودمون می‌مونه.

۹۸-MCU: زامپانو به آن زن که در خارج از کادر است، خیره شده است.

۹۹-MS: زن و دستفروش، در حالی که زن، پارچه‌های فروشنده را واری می‌کند.

زن: خدای من، خدای من، خدای من! منظورت چیه که جنس اینا پشمه؟ اینکه آشغال نخیه. واسه این خوبه که بیچیم دور پنجه‌های پا.

۱۰۰-MCU: زامپانو.

زامپانو: هی، موسرخه!...

۱۰۱- مانند نمای ۹۹.

۱۰۲- مانند نمای ۱۰۰.

زامپانو: بیا اینجا!...

۱۰۳-LS: زن و دستفروش، با زامپانو که در جلوی سمت چپ تصویر، پشت به دورین

است. زن به سوی زامپانو که می‌آید، متوجه جلسومینا هم می‌شود که در جلوی تصویر، با زامپانو پشت میز نشسته است. دورین کمی به راست پن می‌کند.

زن: با من بودی؟

زامپانو: آره، بیا اینجا...

دورین به عقب می‌رود تا حرکت زن را که به سوی میز آنها می‌آید، دنبال کند. سپس در MS توقف می‌کند. زن، رو به دورین، بین زامپانو و جلسومینا که هنوز نشسته‌اند و به او نگاه می‌کنند، می‌ایستد.

زامپانو (پشت به دورین، دست او را می‌گیرد): چه می‌کنی؟

زامپانو هنوز دست زن را گرفته، زن او را دور می‌زند.

زن (شانه‌اش را بالا می‌اندازد): هیچی.

زامپانو: خب، پس بشین اینجا.

۱۰۴-MCU: نمای دو نفره زامپانو و زن. زن، درحالی که دستش هنوز در دست زامپانو است، می‌نشیند. زامپانو بازیگوشانه ضربه‌ای به باسن زن می‌زند و او می‌خندد.

۱۰۵-MCU: جلسومینا همراه زن، با شرمندگی می‌خندد.

۱۰۶- مانند نمای ۱۰۴.

زامپانو: چیزی می‌خوری؟

زن: متشکرم.

زامپانو (به گارسون که خارج از کادر است): پس اون شراب چی شد؟

زن (به جلسومینا که خارج از کادر است): از اینجا هیچ خوشم نمیاد... اصلاً.

۱۰۷- مانند نمای ۱۰۵.

۱۰۸- مانند نمای ۱۰۶.

زامپانو: سیگار می‌کشی؟

یک سیگار را دو نیم می‌کند، و یک قسمت را به زن می‌دهد که او آن را به چوب سیگارش می‌زند. بعد زامپانو با کبریت، ابتدا سیگار زن، و سپس سیگار خودش را روشن می‌کند.

زن: اما من قبلاً باید تورو دیده باشم...

زامپانو: ممکنه. من همیشه در حال سفرم...

زن: پس همون.

گارسون (خارج از کادر): بفرمایین شراب.

زامپانو تنگ شراب را که گارسون در لبه میز گذاشته برمی دارد و لیوان جلسومینا را که خارج از کادر است، پر می کند.

زن (به جلسومینا که خارج از کادر است): شما غذا خوردین؟

MCU-۱۰۹ جلسومینا.

زامپانو (خارج از کادر، درحالی که فقط دستش که لیوان را پر می کند دیده می شود): آره.

جلسومینا به بالا نگاه می کند و با لبخندی، لیوان را به زن که خارج از کادر است می دهد. MCU-۱۱۰ زن. دست جلسومینا با لیوان وارد کادر می شود. زن، لیوان را می گیرد و آن را بالا می برد که سلامتی آنها بنوشد.

زن: سلامتی!

MCU-۱۱۱: جلسومینا با رضایت لبخند می زند.

MCU-۱۱۲: زن شراب را می نوشد و لیوان را روی میز می گذارد.

۱۱۳- مانند نمای ۱۰۸.

زن: حالا بگو ببینم من تورو قبلاً کجا دیدم؟ چه کاره ای؟

زامپانو: من یک نمایشگر سیارم. (اشاره ای به جلسومینا می کند).

۱۱۴- مانند نمای ۱۱۱.

زامپانو (خارج از کادر): این دستیار منه. همه چیزو بهش یاد دادم. وقتی اونو گرفتم...

MCU-۱۱۵: زن به زامپانو که خارج از کادر است نگاه می کند و به سیگارش پک می زند.

زامپانو (خارج از کادر): ... حتی نمی دونست چه جور عرعر کنه!

زن به شکل مبتدلی به خنده می افتد.

۱۱۶- مانند نمای ۱۱۴.

MCU-۱۱۷: زامپانو و زن. زامپانو آستین چپش را بالا می زند، دستش را خم می کند و

ماهیچه بازویش را منقبض می کند.

زامپانو: اینجارو بین، اینجارو بین. دست بزن... چه عضله‌ای.

زن با خنده تیزی از سر تحسین، به عضله بازوی زامپانو دست می‌زند.

زن: هی، چه مردی!

سپس زامپانو یک دسته اسکناس مچاله شده از جیبش درمی‌آورد و روی میز می‌گذارد.

زامپانو: بین، در یک ساعت، با زور بازوم این قدر کاسب شدم.

زن یکی از اسکناسها را برمی‌دارد.

زن: می‌تونم یکی شونو بردارم؟

در حالی که زن بار دیگر خنده ریزی می‌کند، زامپانو با بازیگوشی ضربه محکمی روی دست او می‌زند.

۱۱۸-MCU: جلسومینا دستهایش را به هم می‌زند و می‌خندد.

۱۱۹-MCU: زامپانو و زن.

زامپانو: زرنگی، مگه نه؟

۱۲۰-LS: زن پشت به دوربین می‌ایستد. در و دیوار رستوران در زمینه تصویر است.

جلسومینا و زامپانو، رو به دوربین، هنوز نشسته‌اند.

زن: بیاین، شما دو تا! بیاین بریم بیرون... (به پشت زامپانو می‌رود، او را از پشت

بغل می‌کند و به صحبت ادامه می‌دهد)... اینجا بوی گند می‌ده. بریم

آتش بازی رو تماشا کنیم.

جلسومینا برمی‌خیزد. زامپانو لیوان شرابش را تمام می‌کند و گارسون را که در زمینه تصویر است، صدا می‌زند.

زامپانو: باشه، بریم. گارسون! دو بطری شراب به من بده. چقدر باید بدم؟

گارسون: با پول بطریها می‌شه ۲۲۰۰ لیر.

زن به سوی در می‌رود، جلسومینا کت و شال‌گردنش را می‌پوشد، زامپانو تلوتلوخوران از

جا بلند می‌شود، پولهایش را از روی میز برمی‌دارد، با ضربه پا صندلی را از سر راهش کنار

می‌زند و کتش را بر می‌دارد. جلسومینا صندلی را بلند می‌کند و سرجایش می‌گذارد، زامپانو

بطریهای شراب را برمی‌دارد و هر سه از رستوران بیرون می‌روند.

۱۲۱-LS: هر سه از رستوران خارج می‌شوند و از کنار یک دستفروش که در کنار در

ایستاده است، می‌گذرند.

زامپانو: هی، دستفروش!

دستفروش: شب بخیر.

هر سه به سوی جلوی تصویر می‌آیند و کنار سکو می‌ایستند.

زامپانو: کاسبی چگونه؟

دستفروش: ای، بدک نیست.

زن از کادر خارج می‌شود و دوربین کمی به چپ پن می‌کند تا فقط زامپانو و جلسومینا را

در کادر بگیرد. زامپانو بطریها را به جلسومینا می‌دهد.

زامپانو: اینارو بگیر بذار توی واگن.

دوربین با آنها حرکت می‌کند تا به زن که در کنار موتورسیکلت است، می‌رسند. زامپانو

تلوتلوخوران، کتش را می‌پوشد.

زن: این ابوطیاره چیه؟ ماشیته؟

زامپانو بازوی چپ زن را می‌گیرد و ضربه‌ای به پشت او می‌زند.

زامپانو: شاید این باب طبع نیست.

زن با خنده‌ای تیز، دستش را از چنگ زامپانو رها می‌کند و به آن سوی موتورسیکلت

می‌دود. دوربین اندکی به سمت چپ پن می‌کند تا حرکت او را دنبال کند.

زن: هی، تو دیوونه‌ای؟

دوربین واگن را در MS در قاب می‌گیرد. آنها جلوی موتورسیکلت می‌نشینند و جلسومینا

دوباره از پشت واگن، در سمت راست کادر ظاهر می‌شود.

زامپانو: این آمریکاییه... مارک دیویس... هفت ساله که حتی یک بار هم

خاموش نشده...

زن: اوه، خدای من!

زامپانو موتور را روشن می‌کند و جلسومینا از آن سوی موتور به طرف زن می‌آید.

زامپانو: فقط به صدای موتورش گوش کن.

زن، وحشیانه می‌خندد.

جلسومینا: من عقب سوار می‌شم.

زامپانو: تو همین جا بمون.

موتورسیکلت از سمت راست کادر خارج می‌شود. دوربین بی حرکت می ماند و جلسومینا را که رو به دوربین است، در MS در قاب می گیرد.

جلسومینا: کجا دارین می رین؟

جلسومینا (MS) در مرکز قاب و در وسط خیابان خلوت می ایستد. با حالتی تحقیرشده، گیج و وحشت زده به اطراف نگاه می کند. صدای موتورسیکلت از راه دور به گوش می رسد. جلسومینا برمی گردد، پشت به دوربین، و آهسته به سوی زمینه تصویر پیش می رود.

(دیزالو)

۱۲۲- ELS: همان خیابان خلوت و نیمه روشن. جلسومینا (LS) دلشکسته روی لبه پیاده رو در سمت راست کادر نشسته است. صدای سمهای اسبی بر روی سنگفرش، خبر از پیش آمدن اسب بدون سوار می دهد. اسب از سمت راست جلوی تصویر وارد کادر می شود، از کنار جلسومینا می گذرد و سایه ای بر او می افکند. جلسومینا سرش را بلند می کند و اسب را که در آن خیابان دلگیر پیش می رود، تماشا می کند.

(دیزالو)

۱۲۳- MS: سپیده سرزده و جلسومینا هنوز روی لبه پیاده رو نشسته است. مردی که یک دوچرخه را پیاده با خود می برد، از پیاده روی پشت جلسومینا می گذرد. جلسومینا به بالا نگاه می کند.

۱۲۴- MS: تصویری با زاویه سر بالا از دو بچه در جلوی کادر و پسری در پس زمینه که بچه ای کوچکتر را در بغل دارد. همه آنها در وسط خیابان ایستاده اند.

۱۲۵- مانند نمای ۱۲۳. جلسومینای دلشکسته، دستش را حایل سرش کرده است.

۱۲۶- مانند نمای ۱۲۴. بچه کوچکتر به سوی جلسومینا می آید. دوربین به سمت راست پن می کند تا او و جلسومینا را در LS در کادر می گیرد. بچه یک فاشق به جلسومینا می دهد و در سمت راست او روی لبه پیاده رو می نشیند. جلسومینا با کنجکاوی، فاشق را واریسی می کند. یک پیاله سرپوشیده غذا در سمت چپ او روی پیاده رو است، جلسومینا به طرف

بچه برمی‌گردد، سپس بار دیگر با افسردگی سرش را روی دستش می‌گذارد.

۱۲۷- MS: زن جوانی، پیاده دوچرخه‌اش را پیش می‌برد.

زن جوان: تو هنوز اینجایی؟

۱۲۸- مانند نمای ۱۲۶. جلسومینا با خشم، پا به زمین می‌کوبد.

۱۲۹- MS: زن جوان به سوی جلسومینا می‌آید و دوربین هم با او به راست پن می‌کند.

زن جوان: خب چرا سوپتو نخوردی؟ (زن جوان در پیاده‌رو، پشت جلسومینا - که حالا یکباره رو به دوربین از جا برمی‌خیزد - می‌ایستد. بعد خطاب به زن دیگری که در قاب پنجره‌ای در همان نزدیکی خم شده) پس چرا هنوز سوپشو نخورده؟

زن همسایه: نخواست بخوره. از این آدم، چیزی دستگیرت نمی‌شه.

جلسومینا (MS) در وسط کادر، هنوز رو به دوربین ایستاده و دو زن در پشت او هستند.

جلسومینا: گور بابای این سوپ! (برمی‌گردد و از کنار دو زن می‌رود) حقشه

یک لگد بزنم زیر این سوپ!

زن: می‌بینی چه حرفایی می‌زنی؟

جلسومینا می‌ایستد و به دیوار تکیه می‌دهد.

زن جوان: بگو بینم، شوهرت یک موتورسیکلت با واگن داره؟... شما

دیروز توی میدون بودین؟... خب، فکر می‌کنی این همون مرده؟... نزدیک

باغ زلوه مردی رو با موتورسیکلت و واگن دیدم.

۱۳۰- MCU: جلسومینا ناگهان به چپ برمی‌گردد و درحالی که با تعجب ناخنهایش را

می‌جود، به زن که در خارج از کادر است، نگاه می‌کند.

جلسومینا: کجا؟

زن جوان (خارج از کادر): اون پایین...

جلسومینا به سمت راست برمی‌گردد و به انتهای خیابان نگاه می‌کند، سپس به سوی زن که

هنوز خارج از کادر است، برمی‌گردد.

زن جوان (خارج از کادر): آخر خیابون، جایی که خونه‌ها تموم می‌شه.

جلسومینا سراسیمه به سوی انتهای خیابان در پس‌زمینه دور تصویر می‌دود.

(دیزالو)

۱۳۱-ELS: جاده‌ای در کنار یک مزرعه متروک. جلسومینا از سمت چپ زمینه تصویر در امتداد جاده می‌دود و هنگامی که موتورسیکلت را - در خارج از کادر - می‌بیند، مکث می‌کند. دوربین با او به سمت چپ حرکت می‌کند تا وقتی که موتورسیکلت هم دیده می‌شود. قسمت پایین بدن زامپانو را که روی زمین خوابیده، در سمت چپ جلوی تصویر کنار دو بطری خالی شراب می‌توان دید. جلسومینا به سوی زامپانو می‌رود. هنگامی که به کنار او می‌رسد، دوربین کمی به چپ حرکت می‌کند و جلسومینا را در MS در قاب می‌گیرد.

جلسومینا: زامپانو! (جلسومینا کمی به سمت چپ کادر می‌رود و سپس در کنار او زانو می‌زند) زامپانو! (دستهای مرد را فشار می‌دهد و با ناامیدی به ضربان قلبش گوش می‌کند. وقتی یکی از پلکهای او را بالا می‌زند، زامپانو لحظه‌ای از خواب مستی بیدار می‌شود. جلسومینا از اینکه دریافته زامپانو آسیبی ندیده، قوت قلب پیدا می‌کند و لبخند می‌زند. اما بعد با دلخوری و بغض، می‌ایستد.)

۱۳۲-MCU: جلسومینا بغضش را فرو می‌خورد، برمی‌گردد و هنگامی که به سوی



موتورسیکلت در زمینه تصویر می‌رود، دختر بچه‌ای از پشت واگن ظاهر می‌شود. جلسومینا (LS) به بچه نگاه می‌کند و سپس از سمت چپ کادر، از واگن دور می‌شود بچه هم از همان جهت به پشت واگن می‌رود.

۱۳۳-ELS: چند مزرعه متروک. جلسومینا از سمت راست کادر وارد تصویر می‌شود و در یک سمت طول جاده راه می‌رود، سپس می‌ایستد و چند گل می‌چیند. بچه از سمت راست وارد کادر می‌شود و در آن سوی جاده گام برمی‌دارد. جلسومینا بتدریج وارد مزرعه سمت چپ می‌شود. دختر بچه هم در پی اوست و دوربین با هر دوی آنها حرکت می‌کند. در پشت یک تک‌درخت در پس زمینه، جلسومینا خم می‌شود تا چند گل دیگر بچیند، سپس می‌ایستد و با دستهایش، شکل تنها شاخه درخت را تقلید می‌کند. دختر بچه می‌خندد. جلسومینا حرکت به سمت چپ را ادامه می‌دهد و به پسر بچه‌ای برخورد می‌کند که روی زمین نشسته و با شنها بازی می‌کند.

پسر بچه (به سوی حیاطی در سمت چپ که حصاری از سیم خاردار دور آن است اشاره می‌کند): می‌دونستی که سگه مرد؟

جلسومینا (MS) به سوی در نرده‌ای خانه می‌رود و مکث می‌کند. سپس گوشش را روی تیر سیمهای تلفن می‌گذارد و با حیرت به زمزمه آرام سیمهای تلفن که تقریباً همچون موسیقی است و فقط او می‌تواند بشنود، گوش می‌سپارد.
(دیزالو)

۱۳۴-MS: تصویری با زاویه سرپایین از زامپانو که هنوز در خواب است. بیدار می‌شود و می‌نشیند و با غرغری، چشمهایش را می‌مالد. صدای موتورسیکلتی که می‌گذرد، شنیده می‌شود. زامپانو می‌ایستد و در حالی که کت چرمی و کلاهش را در دست دارد، تلو تلو می‌خورد و به راست می‌رود؛ دوربین هم با او حرکت می‌کند. زامپانو کلاهش را بر سر می‌گذارد.

جلسومینا (که حالا در زمینه تصویر دیده می‌شود): بیدار شدی؟ من به خرده گوجه فرنگی کاشتم...

زامپانو (پشت به موتورسیکلت، تلو تلو خوران به سمت راست کادر می‌رود):
گوجه فرنگی؟

جلسومینا به کنار او و موتورسیکلت می‌آید. دوربین حالا آنها را در LS در قاب می‌گیرد.
جلسومینا: کمی تخم گوجه‌فرنگی توی اون باغ پیدا کردم... تخمهای بزرگ واقعی، و اونارو کاشتم.

زامپانو دوباره می‌فرد و احساس می‌کند که اثر شراب هنوز در او باقی مانده است.

زامپانو: بیا، بجنب... هه!

جلسومینا: چرا داریم از اینجا می‌ریم؟

زامپانو: واسه چی می‌خواهی صبر کنی؟ واسه اینکه گوجه‌فرنگی‌ها در بیاد؟

بیا، هل بده!

جلسومینا با اندوه به پشت واگن می‌رود و شروع به هل دادن می‌کند.

(دیزالو)

۱۳۵-MS: زامپانو موتورسیکلت را می‌راند. جلسومینا در عقب واگن نشسته و جاده را که

در زمینه تصویر ناپدید می‌شود، تماشا می‌کند. سپس برمی‌گردد و به شانه زامپانو می‌زند.

جلسومینا: بارزا هم همین معامله‌رو می‌کردی؟

زامپانو: چی؟

جلسومینا (در گوش چپ او فریاد می‌زند): بارزا!

زامپانو: چه پرت و پلائی داری می‌گی؟

جلسومینا: چرا با اون زن رفتی؟ بارزا هم همین جور رفتار می‌کردی؟

زامپانو: دست بردار!

جلسومینا از زامپانو کنار می‌کشد، سپس دوباره به شانه‌اش می‌زند.

زامپانو: چی می‌خواهی؟

جلسومینا: پس تو از اون مردایی هستی که با زن‌ها دمخوری؟

زامپانو: چی؟

جلسومینا (در گوش زامپانو فریاد می‌زند): ... که با زن‌ها...

زامپانو: گوش کن. اگه می‌خواهی با من بمونی، یک چیزو یاد بگیر - دهن‌تو

ببند! (سپس حالت اخمیش تغییر می‌کند و لبخندی مستانه می‌زند.)

گوجه‌فرنگی‌ها!... توی اون کلهت چی داری؟ (سببی به جلسومینا می‌دهد که آن را بخورد).

۱۳۶- ELS متحرک جاده پیش‌رو، از نگاه زامپانو که پشت فرمان موتورسیکلت است. صدای بوق موتورسیکلت، روی تصویر. یک گله‌گوسفند و دو چوپان جاده را بسته‌اند، اما از جاده کنار می‌روند.
(فیداورت^۹)

۱۳۷- فیداین. ELS: یک جشن عروسی در حیاط خانه‌ای کنار مزرعه. جلسومینا و زامپانو در زمینه تصویر، نمایشی اجرا می‌کنند و احشام و ماکیان مزرعه در جلوی تصویر مشغول غذا خوردن هستند.

۱۳۸- LS: جلسومینا و زامپانو با دایره زنگی برنامه اجرا می‌کنند.
۱۳۹- یک MS متحرک از چپ به راست یک میز طولانی که میهمانان جشن عروسی در دو طرف آن نشسته‌اند. دوربین سرعت می‌گیرد تا دختر جوانی را دنبال کند که در پشت میز به دنبال سربازی می‌دود که ظرف غذای او را دزدیده است. دوربین روی MS مردی که





بسلامتی عروس و داماد می نوشد، متوقف می شود.

میهمان: سلامتی عروس...

۱۴۰- MS: کشیش و عروس و داماد، پشت میز نشسته اند.

میهمان (خارج از کادر): ... که مثل یک گل، تر و تازه است!

۱۴۱- MS: چند زن میهمان که در یک طرف میز نشسته اند، لیوانهایشان را بلند می کنند تا

بسلامتی عروس و داماد بنوشند.

۱۴۲- MS: جلسومینا و زامپانو، به مجلس جشن - خارج از کادر - نگاه می کنند. سپس

عقب می روند و در LS، کلاه و دایره زنگی شان را کنار می گذارند. جلسومینا کلاه ملون را

به سر می گذارد و یک عصا برمی دارد و زامپانو می نشیند و طبل می زند. جلسومینا به طرف

مجلس جشن - خارج از کادر - برمی گردد.

جلسومینا (می خواند): تقصیر "بایون" است.^{۱۰}

۱۴۳- LS: جلسومینا و زامپانو برنامه اجرا می کنند. جلسومینا با نوای موسیقی، عقب و جلو

می رود.

۱۴۴- MS: جلسومینا با آهنگ می چرخد و به رقص ادامه می دهد، تا اینکه یکی از

میهمانها، لیوانی شراب به او می دهد. جلسومینا، اندکی از آن را می چشد، سپس می چرخد و لیوان را به زامپانو می دهد.

۱۴۵- مانند نمای ۱۴۰: در حالی که همه دست می زنند، داماد عروس را می بوسد.

۱۴۶- MS: جلسومینا دست می زند. زامپانو که هنوز روی زمین نشسته، شرابش را تمام می کند. چند بچه هیجان زده در زمینه تصویر به جلسومینا خیره شده اند.

۱۴۷- MCU: مادر عروس در حالی که عرق پیشانی اش را پاک می کند، زامپانو و جلسومینا را صدا می زند.

مادر عروس: هی!

۱۴۸- مانند نمای ۱۴۶.

جلسومینا: زامپانو، دارن مارو صدا می زنن.

۱۴۹- مانند نمای ۱۴۷.

مادر عروس: هی، بیاین یه چیزی بخورین!

۱۵۰- LS: زامپانو و جلسومینا. زامپانو برمی خیزد و زنگوله ها را از پایش باز می کند.

زامپانو: خیلی ممنون. همین الان میایم.

۱۵۱- MS: میز میهمانان. پیرزنی در سمت چپ جلوی تصویر، مادر عروس را صدا می زند.

پیرزن: بیا بشین!

یک کشیش در کنار پیرزن می نشیند.

کشیش (به مادر عروس): بیا، بیا اینجا...

۱۵۲- مانند نمای ۱۴۹: مادر عروس از سمت چپ کادر خارج می شود.

مادر عروس: حالا وقت ندارم.

۱۵۳- MS: سرباز در پشت میز، به سوی میهمانان تکه های غذا پرت می کند.

۱۵۴- MS: بچه ها و سگ، در کنار میز تکه های غذا را برمی دارند.

۱۵۵- LS: زامپانو از کنار میز می گذرد و در جلوی تصویر، از کادر خارج می شود.

جلسومینا می خواهد دنبالش برود که دختر بچه ای لباسش را در چنگ می گیرد.

دختر: بیا... بیا... بیا...! (دخترک، جلسومینا را به سمت راست جلوی تصویر هل

می دهد.)

جلسومینا: اما من باید غذا بخورم.

دختر: بعداً بخور، بعداً بخور.

هر دو از سمت راست جلوی تصویر، از کادر بیرون می‌روند.

۱۵۶-LS: پله‌های بیرونی خانه روستایی. جلسومینا توسط دخترک، از سمت چپ جلوی تصویر، به داخل کادر هل داده می‌شود. آنها به سوی پله‌ها که در زمینه تصویر است می‌روند. دختر بچه دیگری پشت سر آنهاست.

جلسومینا: دارین منو کجا می‌برین؟ کجا داریم می‌ریم؟

دختر: داریم می‌ریم اسوالدور و بینیم!

جلسومینا و دو دختر بچه از پله‌ها بالا می‌روند، و دختر بچه دیگری - در حالی که با یک بلندگوی دستی به تقلید از جلسومینا می‌خواند - از جلوی تصویر وارد کادر می‌شود.

دختر بچه سوم (می‌خواند): تقصیر "بایون" است.

یک دختر بزرگتر به همراه پسرکی با شتل سیاه از سمت چپ جلوی تصویر وارد کادر می‌شوند. دختر بزرگتر به سوی دختر بچه‌ای که آواز می‌خواند می‌رود و بلندگوی دستی را از او می‌گیرد. بچه‌ها از پله بالا می‌روند و از کادر خارج می‌شوند.

۱۵۷-MS از بالای پله‌ها. جلسومینا و دختر بچه، از پله‌ها بالا می‌آیند. دوربین از پشت نرده‌ها و ستون به بالا تیلت می‌کند، تا حرکت آنها را که پله‌ها را می‌پیمایند، دنبال کند و در ELS که تمامی راهرو را در کادر دارد، متوقف می‌شود. MCU جلسومینا، رو به دوربین، و دخترک در انتهای زمینه تصویر.

دختر (به جلسومینا): اینجا، از این طرف...

جلسومینا برمی‌گردد و به دنبال دخترک می‌دود

۱۵۸-تصویر راهرو از جهت مقابل. دوربین با دخترک که به چپ راهرو می‌دود، پن می‌کند، سپس دختر برمی‌گردد تا جلسومینا را با اشاره صدا بزند.

یکی از بچه‌ها (خارج از کادر): اسوالدوا! اسوالدوا!

دختر: هیس! هیس!

۱۵۹-MS: جلسومینا در حالی که توسط یکی از دخترها هل داده می‌شود، از سمت چپ وارد کادر می‌شود و دوربین به سمت راست پن می‌کند تا آنها را دنبال کند. جلسومینا

برمی‌گردد و فریاد می‌زند.

جلسومینا: هلم نده، وگرنه می‌زنمت!

جلسومینا حرکتی به سوی چپ می‌کند و دخترک برمی‌گردد تا پسری را که شتل سیاه پوشیده، صدا بزند.

دختر بچه دوم: ناتالینو، ناتالینو، تو هم بیا!

۱۶۰-LS: تصویری با زاویه سرپایین از پسرک شتل‌پوش که از سمت چپ کادر وارد می‌شود و به دنبال بقیه می‌رود.

۱۶۱-MS: دختر بچه اول، در اتاق اوسوالدو را باز می‌کند، ابتدا به سمت جلسومینا - که در خارج از کادر است - برمی‌گردد و به او اشاره می‌کند که ساکت بماند، سپس وارد می‌شود. دختر: اوسوالدو!... اوسوالدو!... بین کی اینجاست!

دخترک در وسط اتاق می‌ایستد - LS - در حالی که در نیمه‌باز است. سپس می‌چرخد و جلسومینا را - در خارج از کادر - نشان می‌دهد.

۱۶۲-MS: جلسومینا وارد می‌شود و دوربین با او پن می‌کند.

۱۶۳-LS: اوسوالدو در زمینه تصویر، روی تخت خوابیده است. او نوجوانی است که



سن اش نامعلوم به نظر می‌رسد. رنگ پریده، مانند یک قارچ، نیمه فلج و بی حرکت است. لباس سیاه و عجیبی پوشیده و شبکله‌ای به سر دارد که او را به شکل یک راهب کوتوله درآورده است. او به یک ماسوره چوبی که برای پیچیدن نخ استفاده می‌شود و روی تخت در حال چرخیدن است، خیره شده است. دوربین به سوی او حرکت می‌کند. بر بالای ماسوره شیشی کروی از سقف آویزان است که خلاف جهت حرکت ماسوره می‌چرخد.

۱۶۴-LS: جلسومینا بین دو دختر بچه است. دختر بزرگتر، دست جلسومینا را می‌کشد. در پس زمینه، سبب زمینی‌های انبار شده در کف اتاق دیده می‌شود. روی میزی در کنار دیوار اتاق، یک تابلوی نقاشی با حال و هوای مذهبی قرار دارد.

دختر: ادامه بده، اونو بخندون!

جلسومینا: اما اون کیه؟

۱۶۵-MCU: دختر بچه اول، به اوسوالدو - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

دختر: اون اوسوالدوست... پسر عمومه. اون مریضه.

۱۶۶-MS: اوسوالدو، در حالی که نیم از چهره او پشت رواندازش پنهان است.

دختر (خارج از کادر): اون همیشه اینجا توی خونه می‌مونه.

۱۶۷-MS: دختر بچه دوم.

دختر بچه دوم: اونا نمی‌خوان کسی بیاد اونو ببینه. بخندونش!

۱۶۸-LS: جلسومینا، در حالی که دختر بچه اول دور یک صندلی می‌چرخد و دومی در پشت او ایستاده است.

جلسومینا: اما من چه کار باید بکنم...؟

دختر: همون کاری که توی حیاط داشتی می‌کردی بکن... همون کاری که قبلاً می‌کردی.

جلسومینا دور صندلی می‌چرخد و ادای یک پرنده را درمی‌آورد. دختر بچه اول هم روی صندلی می‌نشیند و صورتش را در دستهایش پنهان می‌کند.

جلسومینا (سوت می‌زند): پرنده کوچولو، پرنده کوچولو...

۱۶۹-MS: دختر بچه دوم دور خودش می‌چرخد و دستهایش را به هم می‌زند.

۱۷۰-MS: اوسوالدو که با حیرت به جلسومینا - خارج از کادر - خیره شده، ناگهان سرش

را می چرخاند.

۱۷۱- همان نمای ۱۶۸: پسرک شل پوش وارد اتاق می شود.

دختر بچه دوم (به طرف پسرک برمی گردد): ناتالینو! ناتالینو!

جلسومینا با نگاهی خیره و سحر شده می ایستد. سپس به طرف جلوی تصویر، به سوی اوسوالدو - که خارج از کادر است - می آید (MS).

۱۷۲- MCU: اوسوالدو به جلسومینا - خارج از کادر - خیره شده است.

۱۷۳- MCU: جلسومینا از تماشای اوسوالدو از خود بیخود شده است. در انتهای سمت چپ زمینه تصویر، دری باز می شود و یک راهبه پیر با عصبانیت وارد می شود و در حالی که چوبی را از روی میز برمی دارد، فریاد می زند.
راهبه: شما یک مشت آشغال هستید!

۱۷۴- MS دو دختر بچه.

راهبه (خارج از کادر): شلاق نثار پاهاتون می کنم!... برید، زود، بیرون، بیرون... از اینجا برید بیرون!

دو دختر بچه و پسرک شل پوش به بیرون از اتاق می دوند و دورین هم در پی آنها حرکت می کند.

۱۷۵- LS: جلسومینا در سمت چپ جلوی تصویر، برای اوسوالدو - خارج از کادر - به عنوان خدا حافظی دست تکان می دهد. راهبه پیر در سمت راست زمینه تصویر، پشت سر جلسومینا است.

راهبه: و تو... کی بهت اجازه داد بیایی اینجا؟ فوری برو بیرون!

جلسومینا از کنار راهبه به سوی درِ اتاق می دود.

۱۷۶- MS: در آشپزخانه، از اتاقی دیگر دیده می شود. مادر هروس از آشپزخانه بیرون می آید، در حالی که یک ظرف ماکارونی در دست دارد. در آستانه در می ایستد و به چهارچوب آن تکیه می دهد، به سوی زامپانو - خارج از کادر - نگاه می کند، سپس ایستاده شروع به خوردن می کند.

۱۷۷- MCU: زامپانو نشسته و غذا می خورد.

۱۷۸- MCU: مادر هروس غذا می خورد و پیشانی اش را پاک می کند.

۱۷۹- مانند نمای ۱۷۷.

زامپانو: تو مثل اسب، ایستاده غذا می خوری؟

۱۸۰- مانند نمای ۱۷۸.

مادر عروس (لابلای غذا خوردنش حرف می زند): همیشه سرپا غذا می خورم... اگه من به کارهای خونه نرسم، کی می رسه؟ دو تا شوهر داشتم که هر دو تاشون مردن... سه شبه که ساعت یک بیدار می شم تا غذا بپزم. فکر می کنی خسته ام؟... اگه سر ذوق می اومدم، می تونستم همه شبو برقصم... معلومه که ما پیرزن ها بهتر از دخترای جوون هستیم.

۱۸۱- مانند نمای ۱۷۷.

زامپانو: پس چرا دوباره ازدواج نمی کنی؟

۱۸۲- مانند نمای ۱۸۰.

مادر عروس: چی؟ بازم یه شوهر دیگه؟ دیگه بسمه که توی خونه بهم دستور بدن.

۱۸۳- مانند نمای ۱۸۱.

زامپانو: چرا؟ مگه شوهر فقط به این درد می خوره که دستور بده؟

۱۸۴- مانند نمای ۱۸۲.

مادر عروس: چرا؟... مگه من از گوشت و خون ساخته نشدم؟ همه، خوشبهارو دوست دارن، مگه نه؟

۱۸۵- مانند نمای ۱۸۳.

۱۸۶- مانند نمای ۱۸۴. مادر عروس به طرف کسی - در خارج از کادر - که داخل آشپزخانه است، برمی گردد.

مادر عروس: هی، تو! اونجا چه کار می کنی؟ بجنب! یک لگد نثارت می کنم ها!

۱۸۷- مانند نمای ۱۸۵: زامپانو ظرف غذا را روی میز کنارش گذاشته است.

۱۸۸- مانند نمای ۱۸۶.

مادر عروس: شوهر اولم مثل تو بزرگ و قدبلند بود. همه لباسهاشو

نگه‌داشتیم...

۱۸۹- مانند نمای ۱۸۷.

مادر عروس (خارج از کادر): ... اندازه‌کسی نمی‌شه.

زامپانو به طرف راست، به سوی درِ آشپزخانه - خارج از کادر - می‌چرخد.

۱۹۰- MS: جلسومینا در آستانه در. او از آشپزخانه به اتاقی که زامپانو در آنجاست می‌آید و دوربین با او به طرف چپ پن می‌کند.

جلسومینا: زامپانو... زامپانو... اون بالا...

دوربین آنها را در MS در قاب می‌گیرد. جلسومینا که تازه متوجه حضور مادر عروس شده، سکوت می‌کند و سراسیمه کنار زامپانو می‌ایستد.

۱۹۱- مانند نمای ۱۸۸. مادر عروس به جلسومینا - خارج از کادر - اشاره می‌کند.

مادر عروس: الان یه چیزی هم واسه تو میارم. (از اتاق بیرون می‌رود و وارد آشپزخانه می‌شود.)

۱۹۲- MS: جلسومینا و زامپانو.

جلسومینا (با هیجان و آهسته): اونجا یک پسر بچه هست که سرش مثل این... اون...

۱۹۳- MS: مادر عروس با یک ظرف ماکارونی از آشپزخانه بیرون می‌آید و وارد اتاقی می‌شود که زامپانو و جلسومینا هستند. جلسومینا باردیگر حرفش را قطع می‌کند.

مادر عروس (به جلسومینا): بفرما، بخور... (دوربین با او به سوی چپ حرکت می‌کند. زن غذا را به جلسومینا می‌دهد و درحالی که هر سه آنها در MS هستند، خطاب به زامپانو): چرا به من کمک نمی‌کنی یک قراچه شراب بیاریم بالا؟ دیگه این بالا شرابی باقی نمونه.

زامپانو (می‌ایستد): آه، بینم... اون لباسها واقعاً به درد کسی نمی‌خوره؟

مادر عروس: خب اندازه‌کی می‌شه؟ گفتم که، مردای زیادی توی دنیا نیستن که قد و قواره تو باشن...

زامپانو (درحالی که آنها کنار درِ زیرزمین ایستاده‌اند): کلاه هم توی لباسها هست؟ چون که... کلاه واقعاً به درد می‌خوره.

۱۹۴- MS: جلسومینا سرش را به نشانه موافقت تکان می دهد و لبخندی مضحک می زند.

۱۹۵- MS: مادر هروس و زامپانو کنار در زیرزمین ایستاده اند.

مادر هروس: البته، بیا. بیا و خودت ببین.

مادر هروس از پله های زیرزمین پایین می رود، و زامپانو هم به دنبالش. زامپانو لحظه ای سرش را برمی گرداند و چشمکی به جلسومینا می زند؛ و جلسومینا نیز با حالتی که نشانه همدستی رضایت آمیز است، به او چشمک می زند.

۱۹۶- MS: جلسومینا پاسخ چشمک زامپانو را می دهد، سپس روی صندلی زامپانو می نشیند و شروع به خوردن ماکارونی می کند. هنوز لبخند می زند، اما یک فکر ناگهانی، حالتش را تغییر می دهد و کنجکاو می شود که بین آن دو، در زیر زمین چه می گذرد. می ایستد و به در زیرزمین - خارج از کادر - نگاه می کند.

۱۹۷- LS: ماشین هروس و داماد، در حالی که میهمانان برایشان به عنوان خداحافظی دست تکان می دهند، راه می افتد و سرعت در جاده دورافتاده روستایی پیش می رود.

(دیزالو^۱)

۱۹۸- ELS: میزهای رها شده در حیاط خانه، پس از رفتن بیشتر میهمانان. یک زن و مرد با آهنگ آواز "تقصیر بایون است" که توسط مردی با آکاردئون نواخته می شود، می رقصند.

۱۹۹- MS: تصویر جلسومینا از پشت، که از درون طویله، از پنجره به منظره حیاط نگاه می کند. سپس برمی گردد و به داخل طویله، به سوی زامپانو - خارج از کادر - نگاه می کند.

۲۰۰- LS: زامپانو که کلاه تازه اش را بر سر گذاشته، روی کاهها نشسته و لباسهای تازه اش را امتحان می کند.

۲۰۱- مانند نمای ۱۹۹: جلسومینا در حالی که تکه ای نان در دست دارد، با حالتی پریشان به سمت چپ می رود و می نشیند. دوربین اندکی با او پن می کند.

۲۰۲- LS: زامپانو می ایستد.

۲۰۳- MS: جلسومینا هنوز روی کاهها نشسته و لحظه هایی به پایین نگاه می کند. ناخود آگاه در آن حالت مالیخولیایی، به یاد آهنگی می افتد که روزی در هوای بارانی، زیر پناه شیروانی ساختمانی، شنیده بود. آرام و بی آنکه آهنگ را دریابد، شروع به زمزمه آن می کند. سپس متوجه می شود که چه می کند، و در حالی که مجذوب موسیقی شده،

بر می خیزد و زامپانو را مخاطب قرار می دهد.

جلسومینا: زامپانو، اینو یادت میاد... چقدر قشنگ بود؟ (بار دیگر آهنگ را

زمزمه می کند و از سمت راست کادر خارج می شود).

۲۰۴- MS: زامپانو نیمرخ روی یک پا ایستاده و شلوار تازه اش را می پوشد. جلسومینا از

سمت چپ جلوی تصویر، وارد کادر می شود.

جلسومینا (باز هم آهنگ را زمزمه می کند): ... اون روز، زیر بارون، از اون

پنجره؟ (در حال زمزمه به سمت راست زمینه تصویر می رود تا در LS قرار

می گیرد، سپس به سوی زامپانو بر می گردد که پشت به دوربین، حالا در سمت چپ

جلوی تصویر ایستاده است.) زامپانو، چرا به من شیپور زدنی یاد نمی دی؟ زود

یاد می گیرم. (به طرف زامپانو در جلوی تصویر می آید.) رزا چه کار می کرد؟

مثل من کار می کرد؟

زامپانو به زمینه تصویر می رود و نیم چرخشی به سوی جلسومینا می زند. از لباسهای تازه اش

غرق در غرور است.

زامپانو: خب، چطور شدم؟ ها؟ (در حالی که کلاهش را مرتب می کند، زیر لب

می غرد): زنها!

جلسومینا که در سکوت به او خیره شده، لبخندی می زند که بلافاصله از چهره اش محو

می شود، و جایش را به گریه ای ناگهانی می دهد. بعد با حالتی پریشان، برای آنکه احساسش

را به زامپانو نشان دهد، از او دور می شود.

زامپانو (با نارضایتی): اینجا هم که نمی شه سیگار کشیدا (زامپانو در سمت

راست جلوی تصویر، به طرف چپ می گردد و به جلسومینا که در زمینه چپ

تصویر به دیوار تکیه داده، نگاه می کند و سرانجام متوجه پریشانی او می شود. به

طرف او می رود): حالا بگو ببینم چه مرگت شده؟

دوربین جلسومینا را که با شتاب به سمت چپ می رود، و گویی سعی می کند از زامپانو

بگریزد، دنبال می کند (LS) و زامپانو از کادر بیرون می ماند.

جلسومینا: هیچی!

زامپانو (خارج از کادر): پس چرا گریه می کنی؟



- جلسومینا: چون دوست دارم گریه کنم! (در حالی که به سمت چپ می‌رود، به داخل یک گودال می‌افتد) آخ، آخ!
- ۲۰۵-MS: زامپانو به سوی گودال می‌رود و به داخل آن نگاه می‌کند.
- ۲۰۶-LS: تصویری با زاویه سر پایین از جلسومینا درون گودال، از نگاه زامپانو. زامپانو (خارج از کادر): بیا، بیا بیرون. جلسومینا: نه!
- ۲۰۷-MCU: زامپانو پوزخندی می‌زند و با بی‌قیدی، سیگار خاموش را پشت گوشش می‌گذارد.
- زامپانو: بیا از اونجا بیا بیرون. همه شبو می‌خوای اونجا بمونی؟
- ۲۰۸-مانند نمای ۲۰۶: جلسومینا به زامپانو نگاه می‌کند.
- جلسومینا: آره، همه شبو!
- ۲۰۹-MS: زامپانو برمی‌گردد، به سمت راست می‌رود و از گودال دور می‌شود. کتش را درمی‌آورد و آماده خواب می‌شود.
- (دیزالو)

۲۱۰- LS گودال. پس از سر زدن سپیده، جلسومینا از گودال بیرون می‌خزد و سپس چهار دست و پا روی زمین پوشیده از کاه جلو می‌رود تا به محل خوابیدن زامپانو می‌رسد. دوربین همراه با او اندکی به راست و جلو حرکت می‌کند تا اینکه جلسومینا در کنار زامپانو، پشت به دوربین، زانو می‌زند. هردو در LS هستند.

۲۱۱- MCU: زامپانو خوابیده است.

۲۱۲- MCU جلسومینا.

جلسومینا: هی! من دارم می‌رم! دارم برمی‌گردم خونه، چون واقعاً خسته شدم!

۲۱۳- LS: زامپانو در خواب است و جلسومینا در کنارش، پشت به دوربین، زانو زده. جلسومینا سپس می‌ایستد، به سمت راست می‌رود و خیلی جلدی به حرفهایش ادامه می‌دهد.

جلسومینا: به خاطر کار کردن نیست... من دوست دارم کار کنم. من دوست دارم یک بازیگر باشم (جلسومینا در طرف دیگر زامپانو می‌نشیند و با عصبانیت تذکر می‌دهد.) این تو هستی که ازت خوشم نمیاد! (با خشونت سقلمه‌ای به دنده‌های زامپانو می‌زند و او را بیدار می‌کند.)

زامپانو: ها؟ چیه؟

جلسومینا (می‌ایستد و به سمت راست می‌رود تا از او دور شود): من دارم می‌رم!

۲۱۴- مانند نمای ۲۱۱: زامپانو در حالی که زیر لب می‌غرزد، بیدار می‌شود.

۲۱۵- MCU: حالا جلسومینا خشمگین است.

جلسومینا: دارم برمی‌گردم خونه!

۲۱۶- مانند نمای ۲۱۴: زامپانو غلت می‌زند که دوباره بخوابد.

زامپانو: آه، ببر صداتو، ابله!

۲۱۷- MCU: جلسومینا برمی‌گردد و به سوی درِ طویله در پس زمینه تصویر می‌رود. دوربین همچنان ثابت می‌ماند.

جلسومینا: کفشهام می‌ذارم واسه تو... و اورکتمو. همه چیزو می‌ذارم واسه

تو!

۲۱۸- LS بیرون طویله. جلسومینا خمیده از سوراخی که در دیوار طویله است، خارج می‌شود. می‌ایستد و کفشهایش را درمی‌آورد. حیاط، خلوت است. جلسومینا به سوی عقب واگن که در قسمت راست جلوی تصویر است می‌رود و دوربین اندکی به راست حرکت می‌کند. به واگن می‌رسد و تصویر در MS او را قاب می‌گیرد. جلسومینا کفشهایش را به داخل واگن پرت می‌کند و اورکت نظامی‌اش را درمی‌آورد و همان شتل کهنه و پاره‌اش را می‌پوشد. با خشم، به خودش می‌غرد.

جلسومینا (بسیار آزرده و پریشان): همیشه. همه چیز. بهش می‌گم. اما جوابش، نه!

کفشهای کتانی کهنه‌اش را برمی‌دارد و آنها را به هم می‌زند، سپس به سمت راست می‌رود، از کنار واگن می‌گذرد و به سوی خانه روستایی می‌رود. دوربین با او حرکت می‌کند تا اینکه جلسومینا (LS) در کنار حصار چوبی مزرعه می‌ایستد، و به طرف طویله - که خارج از کادر است - می‌چرخد.

جلسومینا (فریاد می‌زند): من دارم می‌رم!

دوربین روی ELS منطقه روستایی ثابت می‌ماند. حصار در راست تصویر تا خط افق دوردست ادامه دارد و خانه روستایی در فاصله‌ای دور دیده می‌شود. جلسومینا به سوی زمینه تصویر می‌رود.

۲۱۹- MCU: جلسومینا در سمت راست با زاویه سرپایین دوربین. دوربین حرکت او را به سمت چپ و در کنار حصار، دنبال می‌کند. جلسومینا بغض‌آلود دماغش را بالا می‌کشد و به سمت راست کادر، برای کسی دست تکان می‌دهد.
(دیزالو)

۲۲۰- LS: جلسومینا از سمت راست به چپ و در امتداد یک جاده خلوت روستایی قدم می‌زند. می‌ایستد، می‌چرخد، سپس به حاشیه جاده می‌رود و روی حاشیه حلقه‌زار کنار جاده می‌نشیند. صدای آهنگ رژه [مارش]، روی تصویر شنیده می‌شود.

۲۲۱- MS: جلسومینا همانجا نشسته و سوراخ کوچکی در سمت راستش دیده می‌شود.



ناگهان به طرف سوراخ می‌چرخد، دستش را داخل سوراخ می‌کند و حشره کوچکی را از آن بیرون می‌آورد و پشت دست چپش می‌گذارد. حشره پرواز می‌کند و به سوراخ برمی‌گردد، اما جلسومینا دوباره آن را برمی‌دارد و پشت دست چپش می‌گذارد و سپس آرام آن را به هوا فوت می‌کند. با رضایت لبخند می‌زند و شنلش را به دور خودش می‌کشد. سپس ناگهان حالتش تغییر می‌کند و اخم به چهره می‌آورد، تا اینکه صدای آهنگ را که نزدیک می‌شود، می‌شنود. به سمت چپ کادر می‌چرخد. صدای آهنگ رژه با اجرایی متفاوت، روی تصویر شنیده می‌شود. جلسومینا ناگهان به سمت راست می‌چرخد.

۲۲۲-LS: یک دسته سه نفره، در حال نواختن، به ستون یک، از سمت راست بلندی حاشیه جاده به سوی جلسومینا پیش می‌آید. جلسومینا هنوز در همان نقطه، وسط تصویر، نشسته است. درحالی که دسته موزیک از کنارش می‌گذرد، او می‌ایستد. دوربین که ابتدا ساکن است، دسته موزیک را دنبال می‌کند و جلسومینا بیرون از کادر می‌ماند.

۲۲۳-MS: نیمرخ چپ جلسومینا با زاویه کمی سرپایین. جلسومینا در حاشیه جاده به راه می‌افتد و با حیرت به نوازندگان - خارج از کادر - نگاه می‌کند. جلسومینا که جذب ظهور ناگهانی و شادی آفرین دسته موزیک شده، اندوه خود را فراموش می‌کند و به دنبال آنها

می‌رود.

۲۲۴-LS: سه نوازنده، حالا در وسط جاده، از نگاه جلسومینا دیده می‌شوند.

۲۲۵- مانند نمای ۲۲۳: جلسومینا با لبخندی، مانند دلکها به دنبال آنها می‌رقصد.

۲۲۶-ELS: سه نوازنده همچنان که از پشت دیده می‌شوند، پیش می‌روند و جلسومینا نیز

نزدیک به آنها در پی‌شان روان است. آنها به سوی تقاطعی در زمینه تصویر، که یک گاری

اسبی و دو گاو سفید از آن می‌گذرند، می‌روند.

(دیزالو)

۲۲۷-ELS: یک دسته مذهبی از شیب جاده باریکی در کنار شهری کوچک، پایین می‌آید.

صدای موسیقی که حالا آرامتر و باوقارتر نواخته می‌شود، روی تصویر شنیده می‌شود.

(دیزالو)

۲۲۸-MS: افراد دسته مذهبی که حالا به وسط شهر رسیده‌اند، شمایل عیسی مسیح را با

خود حمل می‌کنند.

۲۲۹-LS: تصویری با زاویه سرپایین از گروهی بچه سفیدپوش که دو راهبه نیز همراهشان

هستند. دورین اندکی به سوی بالا تیلت می‌کند تا تمامی افراد دسته را نشان دهد: گروه

پسران همسرا، پسران گروه محراب، کشیشها، دعاخوانان، و تماشاگران.

۲۳۰-MS: یک کشیش اخمو، مردم را متبرک می‌کند.

۲۳۱-MCU: جلسومینا پیشاپیش جمعیت تماشاگر، زانو می‌زند، و علامت صلیب روی

سینه می‌کشد و به بالا نگاه می‌کند. زاویه سرپایین.

۲۳۲-MS: شمایل عیسی مسیح روی صلیب که توسط دسته، حمل می‌شود، با زاویه

سر بالا.

۲۳۳-LS: سگ ولگردی به دنبال افراد دسته است.

۲۳۴-MS: عده‌ای از مردم که جلوی یک قصابی ایستاده‌اند، از داخل مغازه دیده

می‌شوند. لاشه یک خوک آویخته به قلاب، در قصابی، جلوی تصویر است. جلسومینا به

شیشه جلوی مغازه می‌خورد و به داخل قصابی نگاه می‌کند، لبخند می‌زند و بر اثر هجوم

جمعیت، از سمت راست کادر خارج می‌شود. دورین در داخل قصابی حرکت می‌کند تا به

در مغازه می‌رسد و جلسومینا را که بیرون ایستاده در کادر می‌گیرد (LS). سپس سعی می‌کند وارد مغازه شود (MS) اما مردی مانعش می‌شود و او را به میان جمعیت باز می‌گرداند.^{۱۲}

۲۳۵-MCU: جمعیت به جلسومینا تنه می‌زند.

۲۳۶-MCU: جمعیت. جلسومینا در میان عده‌ای از مردم، از سمت راست کادر وارد تصویر می‌شود، سپس برمی‌گردد و به سوی نبش خیابان کناری می‌رود، زیرا خود را در معرض یورش جمعیتی از تماشاگران هیجان‌زده می‌بیند که به سویش می‌آیند. او به سمت چپ می‌رود تا با آنها برخورد نکند. دوربین هم با او حرکت می‌کند. جلسومینا به دیواری می‌رسد که بر آن پوستری نصب شده و روی آن نوشته شده "مریم عذرا". به دیوار تکیه می‌کند و دوربین او را در MCU قاب می‌گیرد. جلسومینا با شور و جذبه، نگاهی به بالا می‌کند.

۲۳۷-MS: شمایل مریم مقدس و عیسی مسیح که توسط دسته حمل می‌شود.

۲۳۸-LS: شمایل و جمعیت از زیر یک بالکن می‌گذرد. دوربین اندکی به سمت چپ می‌رود تا حرکت آنها را دنبال کند.

۲۳۹-MS: فانوسهایی که به سوی کلیسا جامع شهر - در زمینه تصویر - برده می‌شود. سردر کلیسا با صدها چراغ تزئین شده است.

۲۴۰-MS: دسته مذهبی.

۲۴۱-ELS: تصویر دسته که به سوی کلیسا می‌رود، از یک بالکن. در سمت چپ جلوی تصویر، تابلوی یک‌بار به شکل بارزی خودنمایی می‌کند.

۲۴۲- مانند نمای ۲۴۰: افراد دسته وارد کلیسا می‌شوند.

۲۴۳-LS: محراب درون کلیسا. دوربین به سوی بالا به طرف گنبد کلیسا تیلت می‌کند.

(دیزالو)

۲۴۴-ELS: میدان بیرون کلیسا در شب، با انبوه تماشاگران. تیلت دوربین به سوی بالا ادامه می‌یابد تا سیمی را که آن بالا از یک سو به سوی دیگر میدان کشیده شده و مردی بر روی آن تعادل خود را حفظ کرده، نشان بدهد. مرد چوب بلندی برای حفظ تعادل در

دست گرفته و دو بال - مثل فرشته‌ها - به خود وصل کرده است. وقتی مرد یکی از برنامه‌هایش را به پایان می‌رساند و به انتهای سیم می‌رسد، جمعیت برایش ابراز احساسات می‌کند.

۲۴۵- دوربین از MCU همبازی آکروبات که در کنار یک اتومبیل سیاه ایستاده و به وسیله یک بلندگو با جمعیت صحبت می‌کند، به MS او تغییر مکان می‌دهد.

همبازی دلقک: و حالا دلقک بالا می‌رود تا خطرناک‌ترین شاهکارش را اجرا کند. او یک ظرف اسپاگتی در آسمان...

۲۴۶- ELS: تصویر جمعیت از بالای یک ساختمان.

همبازی دلقک (خارج از کادر): ... در ارتفاع چهل متری زمین می‌خورد. تقاضا می‌کنیم در تمام طول اجرای این برنامه...

۲۴۷- MS: اتومبیلی که زن - همبازی دلقک - پشت آن ایستاده است.

همبازی دلقک: ... کاملاً سکوت را رعایت کنید... (زن، یکی از چهره‌های اصلی جلوی اتومبیل را به سوی بالا به طرف آکروبات برمی‌گرداند و دوربین هم تیلت می‌کند تا مسیر نور را دنبال کند. حالا زن خارج از کادر): ... چون که کمترین حواس‌پرتی می‌تواند مهلک باشد.

تیلت دوربین به پایان می‌رسد و پنجره‌ای را که عده‌ای از آن برنامه را تماشا می‌کنند، در قاب می‌گیرد (LS).

۲۴۸- MCU: تصویر جلسومینا در میان جمعیت با زاویه سرپایین که به طرف بالا نگاه می‌کند.

همبازی دلقک (خارج از کادر): خانمها و آقایان، عملیات خارق‌العاده...

۲۴۹- LS: تصویر آکروبات، از پشت، که برنامه تازه‌اش را شروع می‌کند.

همبازی دلقک (خارج از کادر): ... دلقک را... که در دنیا بی‌نظیر است، تقدیم می‌کنیم!

۲۵۰- LS: نمای نقطه‌نظر تماشاگران از دلقک، که روی سیم پیش می‌رود، درحالی که یک

میز و صندلی و چوب‌موازنه را با خود حمل می‌کند.

۲۵۱- LS: نمای نقطه‌نظر دلقک از تماشاگران.



۲۵۲-MCU: همبازی دلفک، او را خطاب قرار می دهد.

همبازی دلفک: هی، اون بالا چه خبره، همه چیز روبراهه؟

۲۵۳-LS: دلفک تعادل خود را روی یک صندلی برقرار می کند.

دلفک: آره، اما یک کمی هوا سرده. در واقع اشتهای من به اندازه دو نفر تحریک شده.

۲۵۴-مانند نمای ۲۴۸.

۲۵۵-ELS: تصویر دلفک از نگاه نماشاگران.

دلفک: این باد لعنتی حتی داره رومیزی منم می بره!

۲۵۶-مانند نمای ۲۵۲.

همبازی دلفک: چی؟ پشت میز نشستی بدون اینکه از ما پرسسی می خوایم به تو ملحق بشیم یا نه؟

۲۵۷-LS: تصویر دلفک با زاویه سرپایین.

دلفک: بفرمایید، جا هست، واگه کسی می خواد بیاد بالا قدمش روی چشم!

۲۵۸-مانند نمای ۲۵۴: جلسومینا حیرت زده است.

- ۲۵۹- مانند نمای ۲۵۷: ناگهان در یک لحظه، میز از آن بالا به زمین می‌افتد.
- ۲۶۰- LS: تصویر دلقک از پایین، درحالی که با چوب موازنه، از افتادن خود جلوگیری می‌کند. صندلی زیر او نیز به زمین می‌افتد.
- ۲۶۱- مانند نمای ۲۵۸: جلسومینا وحشت زده است.
- ۲۶۲- LS: تصویر جمعیت از نگاه دلقک.
- ۲۶۳- LS: تصویر دلقک از یک سوی سیم، درحالی که او حول سیم می‌چرخد و با چوب موازنه، تعادل خود را حفظ می‌کند.
- ۲۶۴- ELS: جمعیت حاضر در میدان، بشدت برای دلقک ابراز احساسات می‌کند.
- ۲۶۵- مانند نمای ۲۶۱: جلسومینا هم دست می‌زند.
- ۲۶۶- LS: دلقک روی سرش بر بالای سیم می‌ایستد.
- ۲۶۷- مانند نمای ۲۶۵: جلسومینا با لبخند و تحسین، دست می‌زند.
- ۲۶۸- ELS: دلقک، عقب عقب روی سیم راه می‌رود.
- ۲۶۹- LS: میدان پوشیده از جمعیت، از یک زاویه بسیار بالا.
- ۲۷۰- LS: دلقک که روی سکوی انتهای سیم ایستاده، وارد ساختمان می‌شود.



۲۷۱- مانند نمای ۲۶۷.

۲۷۲- LS: سکوی دلقک از نگاه تماشاگران. ناگهان چراغها خاموش، و نمای ساختمان تاریک می شود.

۲۷۳- دوربین به سمت راست حرکت می کند و همبازی دلقک را در کادر می گیرد (MS) که مشغول جمع آوری هدایا و پولهای مردم است.

همبازی دلقک: متشکرم آقا... متشکرم، متشکرم.

۲۷۴- MCU: جلسومینا به جمعیت خیره شده، درحالی که چهره دلقک در پشت سر او پیداست. دلقک راهش را از میان جمعیت باز می کند، از کنار جلسومینا می گذرد، نگاهی به او می اندازد، به سمت چپ جلوی تصویر می آید و از کادر خارج می شود و دوربین بار دیگر جلسومینا را در MCU در قاب می گیرد.

۲۷۵- MCU: دلقک به سوی اتومبیلش می رود و وسایلش را در آن می گذارد.

۲۷۶- MCU: همبازی دلقک، هدیه های مردم را جمع می کند.

۲۷۷- MCU: دلقک پشت فرمان اتومبیلش است.

دلقک: توی رستوران منتظرتم، باشه؟

۲۷۸- MCU: همبازی دلقک، پاسخ می دهد.

همبازی دلقک: باشه.

۲۷۹- مانند نمای ۲۷۷: دلقک هنگام بالا کشیدن شیشه ماشین، متوجه نگاه جلسومینا - خارج از کادر - می شود.

۲۸۰- MCU: جلسومینا با حیرت و تحسین به دلقک - خارج از کادر - خیره شده است.

۲۸۱- مانند نمای ۲۷۹: دلقک از حالت چهره جلسومینا - که هنوز خارج از کادر است - تقریباً به خنده می افتد.

۲۸۲- مانند نمای ۲۸۰.

۲۸۳- مانند نمای ۲۷۷: دلقک، ماشین را روشن می کند.

۲۸۴- MS: اتومبیل از میان جمعیت می گذرد.

دلقک: اجازه می دین رد شم؟

(دیزالو)

۲۸۵- ELS: میدانی کوچک و خلوت و نیمه تاریک در شب. در کنار بنای یادبود وسط میدان، عده‌ای سرباز ایستاده‌اند و جلسومینا در مقابلشان قدم رو می‌رود. بعد دور بنای قدیمی می‌دود و مردها سربه سرش می‌گذارند.

جلسومینا: سربازها توجه کنند!... یک، دو... یک، دو.

سرباز: تو مستی!

جلسومینا: یک، دو، یک، دو، یک، دو... نه... نه.

۲۸۶- جلسومینا از چشمه کنار بنای یادبود آب می‌خورد.

۲۸۷- ELS میدان. دو تن از سربازان در حال ترک میدان هستند.

سرباز: خدا حافظ ماریو... هی، من دارم می‌رم. سلام منو به (نامی را جویده جویده می‌گوید) برسون. خدا حافظ ماریو.

جلسومینا (LS) از پشت بنای یادبود، در حالی که با خودش زمزمه می‌کند، از سمت راست وارد کادر می‌شود.

جلسومینا: نه! من دیگه نمی‌یام! من دیگه باهات نمی‌یام! من نمی‌یام! نه! نه!

یکی از سربازها به پشت جلسومینا می‌رود و شغل او را روی سرش می‌اندازد و باعث می‌شود جلسومینا به زمین بیفتد.

۲۸۸- MS: جلسومینا شغل را از روی سرش کنار می‌زند و به بالا نگاه می‌کند. دوربین به بالا تیلت می‌کند. صدای ناقوس کلیسا شنیده می‌شود. در پس زمینه دور تصویر، موتورسیکلت زامپانو دیده می‌شود که جلو می‌آید. جلسومینا به پایین نگاه می‌کند، سپس به بالا، به موتورسیکلت که پیش می‌آید. دوربین پس از تیلت به پایین و بالا، اندکی به راست پن می‌کند تا حرکت جلسومینا را دنبال کند، و موتورسیکلت را که از زمینه تصویر به جلو می‌آید، نشان دهد. سپس دوربین به چپ پن می‌کند تا حرکت موتورسیکلت را تا وقتی که به میدان می‌رسد، دنبال کند. وقتی که موتورسیکلت می‌ایستد (LS) جلسومینا در خارج از کادر می‌ماند.

۲۸۹- MCU: جلسومینا با نگرانی، به بالا، به موتورسیکلت که خارج از کادر است خیره شده است.

۲۹۰- MS : زامپانو از موتورسیکلت پیاده می‌شود و آن را خاموش می‌کند. با خشم به جلسومینا نگاه می‌کند و درحالی که شال‌گردنش را که نیمی از صورتش را پوشانده برمی‌دارد، فرمان می‌دهد.

زامپانو: سوارشو!

۲۹۱- مانند نمای ۲۸۹: جلسومینا با ناامیدی به زامپانو نگاه می‌کند و به علامت مخالفت سرش را تکان می‌دهد. می‌ایستد و به عقب می‌رود و از او دور می‌شود. دوربین با جلسومینا حرکت می‌کند (MS) درحالی که او به عقب و سپس به سمت چپ می‌رود.

جلسومینا: دیگه نمی‌خوام با تو پیام... دیگه نمی‌خوام پیام...

۲۹۲- MS زامپانو.

جلسومینا (خارج از کادر): نه، اصلاً نه! نه!

۲۹۳- LS : جلسومینا در کنار کرکره یک مغازه.

۲۹۴- مانند نمای ۲۹۲.

زامپانو (با خشم): گفتم سوارشو!

۲۹۵- مانند نمای ۲۹۳

جلسومینا: نه! نه! ولم کن!

یک تکه کاغذ مجاله شده را با لگد به سوی زامپانو پرت می‌کند تا به شکلی بیهوده از خود دفاع کند.

۲۹۶- مانند نمای ۲۹۴: زامپانو به جلسومینا خیره می‌شود و سپس از سمت راست کادر خارج می‌شود.

زامپانو: بیا اینجا!

۲۹۷- مانند نمای ۲۹۵: زامپانو از سمت چپ جلوی تصویر وارد کادر می‌شود و با حالتی تهدیدآمیز به سوی جلسومینا می‌رود. دوربین با جلسومینا که سعی می‌کند از زامپانو بگریزد، حرکت می‌کند، اما زامپانو او را در کوچه باریک سمت چپ به دام می‌اندازد.

جلسومینا: نه! نه! (زامپانو او را می‌زند) آی! آی!

دوربین اندکی به عقب حرکت می‌کند.

زامپانو: حالا راه بیفت...



دوربین با جلسومینا حرکت می‌کند. زامپانو او را به سوی موتورسیکلت و سپس به سمت عقب واگن هل می‌دهد (LS).

زامپانو: بیا... و دهنتم ببند! (جلسومینا سوار می‌شود. دوربین با زامپانو حرکت می‌کند (MS). او واگن را دور می‌زند، سپس می‌ایستد و خطاب به کسانی که در میدان، آنها را تماشا می‌کنند): کسی اعتراض داره؟ آها، می‌دونستم که کسی اعتراض نداره!

۲۹۸- ELS میدان. زامپانو سوار می‌شود، موتورسیکلت را روشن می‌کند و به راه می‌افتد. دوربین روی موتورسیکلت پن می‌کند، موتورسیکلت ابتدا بنای یادبود وسط میدان را دور می‌زند و سپس وارد یکی از خیابانهای خلوت شهر می‌شود. (فید اوت)

۲۹۹- فید این MCU: جلسومینا درون واگن، از صدای عرعر یک الاغ بیدار می‌شود.
 ۳۰۰- LS: در عقب واگن، یک الاغ ایستاده است. جلسومینا از واگن بیرون می‌آید و به الاغ خیره می‌شود، سپس از واگن دور می‌شود، به سوی دوربین می‌آید و به اطرافش نگاه

می‌کند. به سمت چپ می‌رود و دوربین هم با او حرکت می‌کند (MS). مردی که بجه‌ای در بغل دارد، درحالی که جلسومینا از کنار اتاقک کاروان او می‌گذرد، به استقبالش می‌آید.
مرد: صبح بخیر.

جلسومینا (MS) با اشاره سر به او پاسخ می‌دهد، سپس سرش را به سمت چپ می‌چرخاند.

۳۰۱-MS: از پنجره کاروان، رنی دیده می‌شود که در داخل آن مشغول کارکردن است.
۳۰۲-MS: جلسومینا، آرام به سمت چپ می‌رود و دوربین هم با او حرکت می‌کند. رنی را می‌بیند که در زمینه تصویر نشسته و سگی روی زانویش است.

زن: صبح بخیر.

دوربین همچنان با جلسومینا که صدای یک ویولن توجاهش را جلب کرده و به سمت چپ، به طرف چادر یک سیرک می‌رود، حرکت می‌کند.

۳۰۳-MCU: جلسومینا از بالای یکی از طنابهای چادر سیرک، به داخل چادر نگاه می‌کند.

۳۰۴-LS: دلفک، روی یک صندلی در وسط میدان سیرک نشسته، و یک ویولن کوچک را می‌نوازد.



- ۳۰۵- مانند نمای ۳۰۳: جلسومینا مجذوب آوای موسیقی شده است.
- ۳۰۶- MCU: نیمرخ چپ دلقک، در حال نواختن. سیگارش را بین گل‌میخ‌های ویولن قرار داده. از ویولن‌زدن دست می‌کشد و پکی به سیگارش می‌زند، سپس سرش را به طرف جلسومینا برمی‌گرداند و سرانجام متوجه او - در خارج از کادر - می‌شود.
- ۳۰۷- همان نمای ۳۰۵: جلسومینا لبخند می‌زند، اما با شنیدن صدای سوت زامپانو، از جا می‌پرد و به اطراف نگاه می‌کند.
- ۳۰۸- MS: زامپانو روی پله سمت چپ یک کاروان نشسته است. دو نفر درون کاروان، که درش باز است، نشسته‌اند.
- زامپانو: هی!... بیا اینجا. بیا، بجنب!
- ۳۰۹- MS: جلسومینا به زامپانو - خارج از کادر - نگاه می‌کند، سپس از آنجا دور می‌شود.
- ۳۱۰- LS: جلسومینا از سمت چپ پس‌زمینه، به سوی زامپانو (MS) که در سمت راست جلوی تصویر پشتش به دوربین است، می‌آید. درحالی که جلسومینا به سوی کاروان می‌آید، زامپانو روی یک صندلی در کنار دو نفری که داخل کاروان هستند، می‌نشیند و دوربین با او حرکت می‌کند.
- زامپانو: اون اینجا است!
- وقتی جلسومینا به آن سه نفر می‌رسد، دوربین از حرکت می‌ایستد (MS).
- همسر صاحب سیرک (با لهجه ونیزی): بیا، بیا اینجا بشین.
- زامپانو: به خانم سلام کن.
- جلسومینا: خوشوقتم.
- همسر صاحب سیرک: خوشوقتم.
- زامپانو: خانم جیرافا^{۱۳}.
- جیرافا (مالک سیرک، او هم با لهجه ونیزی): خوشوقتم.
- زامپانو: به این دختر همه چیزو یاد دادم، آره. سیگار؟
- ۳۱۱- MS: همسر صاحب سیرک، پشت یک میز نشسته است.
- همسر صاحب سیرک: یک فنجان چای میل داری؟
- ۳۱۲- MCU: جلسومینا به عنوان پاسخ منفی، سرش را تکان می‌دهد.



۳۱۳-MS: زامپانو و جیرافا. زامپانو سیگاری روشن می‌کند.

زامپانو: بیا بگیر، بیا... وقتی اونو قبول کردم...

۳۱۴-LS: در داخل کاروان، زنی در حال خیاطی و دختری سرگرم پاک کردن سبزی است.

زامپانو (خارج از کادر): ... اون حتی کفش هم نداشت.

۳۱۵-MCU: جلسومینا درحالی که به پایین نگاه می‌کند، قهوه‌اش را به هم می‌زند.

زامپانو (خارج از کادر): اون مثل ما به همه جای دنیا سفر نکرده.

۳۱۶-MS: همه در کاروان که درش باز است، نشسته‌اند. جیرافا ناگهان برمی‌خیزد و فریاد

می‌زند.

جیرافا: لعنت به این باد! ناتزاره‌نوا! نگاه کن، باد داره چادرو می‌بره! (جیرافا

یک پله پایین می‌رود و بعد به طرف زامپانو برمی‌گردد.) بهت بگم که من پول

نمی‌دم. من به هیچ کس پول نمی‌دم. اما همه انعامها واسه خودت. بقیه هم

همین جواری کار می‌کنن. ظرف رو دوره می‌گردونن و همه هم خیلی راضی

هستن.

همسر صاحب سیرک: درسته.

زامپانو: عالیہ! ما کہ بحثی نکردیم، کردیم؟
جیرافا: پس می‌تونی حتی امشب شروع کنی. این دخترم داری که توی
تماشای گرا دوره بگرده... معامله انجام شد! (هر دو دستهای یکدیگر را
می‌فشارند.) لعنت به این باد!

جلسومینا (در عقب کاروان، کنار همسر صاحب سیرک که هنوز نشسته، ایستاده
است): ما کجا هستیم؟

همسر صاحب سیرک (اشاره می‌کند): در رم، اونم کلیسای سن پل^{۱۴}.

جلسومینا: ما هم با سیرک می‌مونیم؟

جلسومینا از کاروان دور می‌شود و به سوی چادر سیرک در سمت چپ زمینه تصویر
می‌رود.

۳۱۷-LS: زامپانو و جیرافا در کنار ورودی چادر، از داخل دیده می‌شوند. وقتی به داخل
چادر می‌آیند و به سمت چپ می‌روند، دوربین با آنها حرکت می‌کند و هنگامی که
می‌ایستند، آنها را در MCU در قاب می‌گیرد. جلسومینا از ورودی دیگر چادر که در زمینه
تصویر است وارد می‌شود و آنها را دنبال می‌کند.

زامپانو: آه، این چادر، قرص و محکمه...

جیرافا: بیا، بیا تو.

زامپانو: بگو ببینم، تقریباً چند نفر این تو جا می‌گیرن؟

جیرافا: چهارصد تا صندلی... و عده بیشتری هم به‌طور ایستاده.

۳۱۸-MCU: دلفک، در حالی که به طرف آنها برمی‌گردد، ویولنش را هم می‌نوازد^{۱۵}.

۳۱۹-MS: جیرافا و زامپانو. زامپانو کلاه از سر برمی‌دارد.

زامپانو: سلام.

۳۲۰-MCU: دلفک از نواختن دست می‌کشد.

دلفک: آه... آه... آه... آه... آه... آه...

۳۲۱-LS: دلفک از روی صندلی پایین می‌پرد، به سوی دوربین می‌آید و در MS
می‌ایستد.

دلفک (با لهجه نوسکانی): ببین کی اینجاست! "پُفنگ!"

۳۲۲- MCU: زامپانو به دلقک - که خارج از کادر است - اخم می‌کند.

۳۲۳- MS: دلقک به سوی زامپانو و جیرافا می‌رود، و دوربین اندکی به سمت راست حرکت می‌کند.

دلقک: آه، کار خیلی خوبی کردی که زامپانورو قبول کردی. توی سیرک به حیوونا هم احتیاج داری.

۳۲۴- MCU: دلقک و جیرافا در کنار هم. جلسومینا نیز در پس‌زمینه دیده می‌شود.

دلقک: فقط دارم شوخی می‌کنم. می‌دونی که من همیشه شوخی می‌کنم. به سیگار می‌خوای؟

۳۲۵- MCU: زامپانو.

دلقک (خارج از کادر): آه، تو همین الان یکی کشیدی. من واقعاً باید قبول کنم...

۳۲۶- مانند نمای ۳۲۴: دلقک به سوی جیرافا برمی‌گردد.

دلقک: ... که اون یک هنرمند بزرگه، و چه برنامه متنوعی هم داره! تو باید... آه! (به سوی زامپانو - که خارج از کادر است - برمی‌گردد.) همش همین! اجرای برنامه با زنجیر.

۳۲۷- مانند نمای ۳۲۵.

دلقک (خارج از کادر): خیلی وقته که همین یک برنامه رو اجرا می‌کنی.

زامپانو (دست دلقک را که سیگاری در آن است، پس می‌زند): گوش کن! بذار یک نصیحتی بیهت بکنم: هرگز، هیچ وقت با من حرف نزن...

۳۲۸- MCU: جلسومینا ناخنهایش را با نگرانی می‌جود.

زامپانو (خارج از کادر): ... وگرنه برات گرون تموم می‌شه.

۳۲۹- MS: جیرافا پشت به دوربین در وسط کادر، دلقک در سمت چپ و زامپانو در سمت راست اوست. جلسومینا پشت سر آنها در زمینه تصویر ایستاده است.

زامپانو: روشن شد؟

دلقک: اما...

زامپانو به سمت راست می‌رود، دوربین با او حرکت می‌کند و دیگران در خارج از کادر

می مانند.

دلک (خارج از کادر): من... من فقط داشتم شوخی می کردم. چرا بد برداشت کردی؟ (دلک پوزخند می زند.)

زامپانو می ایستد و برمی گردد تا به سوی دلک که خارج از کادر است، برود.

زامپانو (تهدیدآمیز): بهت گفتم که، باشه؟

زامپانو به سوی جلسومینا - که خارج از کادر است - بشکنی می زند و از چادر خارج می شود. جلسومینا از سمت چپ وارد کادر می شود و به سوی دلک - خارج از کادر - نگاه می کند.

۳۳۰-MCU: دلک از جلسومینا خدا حافظی می کند.

دلک: مادام!

۳۳۱-LS: جلسومینا که حواسش به دلک است، به لبه در برخورد می کند و سپس از چادر بیرون می رود.

(دیزالو)

۳۳۲-LS: نمایی با زاویه سربالا از دلک که روی طناب بندبازی در بالای چادر



سیرک می چرخد.

۳۳۳- MCU: جلسومینا در سمت چپ و جیرافا در راست به بالا نگاه می کنند و زامپانو پشت سر آنها در وسط تصویر ایستاده است. زامپانو و جلسومینا لباسهای اجرای برنامه شان را پوشیده اند و جیرافا خود را به شکل دلقکهای سیرک گریم کرده است.

۳۳۴- MS: دو تن از نمایندگان، و یک الاغ، با وحشت از سقوط بندباز، به بالا نگاه می کنند.

۳۳۵- مانند نمای ۳۳۲: دوربین همراه با پرش دلقک از روی سیم به پایین، تیلت می کند.
۳۳۶- MS: دلقک سلامت بر روی الاغ که در وسط میدان سیرک ایستاده، فرود می آید. او همان بالهایی را به پشتش بسته که در شبی که جلسومینا برای نخستین بار او را دید، با خود داشت. تماشاگران ابراز احساسات می کنند.

۳۳۷- مانند نمای ۳۳۳: جلسومینا و جیرافا دست می زنند.

۳۳۸- MS: دلقک بر روی الاغ، کلاهش را به نشانه تشکر از سر برمی دارد و به تشویقهای آنها پاسخ می دهد.

۳۳۹- مانند نمای ۳۳۷: جلسومینا با هیجان به سوی زامپانو که اخم کرده، برمی گردد. سپس از او روی برمی گرداند و به خاطر نارضایتی زامپانو، از دست زدن باز می ایستد.

۳۴۰- MS: دلقک درحالی که روی الاغ نشسته و آن را دور میدان می راند، با ویولن کوچکش می نوازد.

۳۴۱- مانند نمای ۳۳۹.

۳۴۲- مانند نمای ۳۴۰: دوربین دلقک را دنبال می کند که از میدان خارج می شود و از مقابل جلسومینا که درحال دست زدن است و زامپانو که اخم کرده، می گذرد.

۳۴۳- MCU: زامپانو زنجیرش را تنظیم می کند. جلسومینا پشت به دوربین، در پشت سر او ایستاده است. ناگهان دلقک به طرف زامپانو برمی گردد.

دلقک: برو کارشو بساز، "پُفنگ"! (سپس دلقک سرعت از سمت چپ کادر خارج می شود).

۳۴۴- MS: دلقک برای اجرای یک برنامه دیگر به خاطر پاسخ به تشویق تماشاگران، به سوی وسط میدان می دود. دوربین با او پن می کند و سرانجام دلقک در یک MCU

می‌ایستد و کلاهش را برای مردم تکان می‌دهد.

۳۴۵- مانند نمای ۳۴۳. زامپانو زیر لب می‌غرد.

زامپانو: نامرد!

۳۴۶- MS: دلقک و دو تن از دلقکهای سیرک در میدان می‌چرخند و کلاههایشان را با هم عوض می‌کنند. وقتی که آنها برنامه‌شان را تمام می‌کنند، دلقک درحالی که از میدان بیرون می‌رود، کلاهش را برای جمعیت تکان می‌دهد. دوربین با او پن می‌کند.

۳۴۷- MS زامپانو. دلقک از سمت چپ زمینه وارد کادر می‌شود.

دلقک (به جلسومینا که پشت زامپانو ایستاده است): نگران نباش. همه چیز

خراب می‌شه!

۳۴۸- MS: جیرافا با میکروفن، تماشاگران را خطاب قرار می‌دهد. جلسومینا و زامپانو در

پشت او هستند.

جیرافا: و اینک، خانمها و آقایان، برنامه‌ای از سیرک جیرافا: زامپانو...

۳۴۹- MS: نیمرخ چپ زامپانو، درحالی که با لبخندی بر لب، آماده وارد شدن به میدان

است. جلسومینا لبخند زنان در کنارش است و به او نگاه می‌کند. زامپانو طول کادر را



می‌پیماید و از سمت چپ تصویر خارج می‌شود.

جیرافا (خارج از کادر): ... یا مردی با سینه‌های فولادی!

۳۵۰- MCU: زامپانو. زامپانو وارد میدان می‌شود و جلسومینا به دنبالش. دوربین با آنها پن می‌کند و سپس آنها را در LS در کادر می‌گیرد. زامپانو ردایش را با حرکتی نمایشی برمی‌دارد و آن را به جلسومینا می‌دهد و سپس بازی همیشگی‌اش را آغاز می‌کند.

زامپانو: خانمها و آقایان، اینجا در مقابل شما، زنجیری در دست منه که بیشتر از نیم سانت ضخامتشه.

۳۵۱- MS: جیرافا در حال تماشای برنامه - خارج از کادر - است که دلفک در پشت سر او پدیدار می‌شود، و دوربین دلفک را دنبال می‌کند تا او آهسته در میان تماشاگران پیش می‌رود و روی یک صندلی می‌نشیند.

زامپانو (خارج از کادر): این زنجیر از آهن آبدیده ساخته شده که محکمتر از فولاده. شما مشاهده خواهید کرد که این زنجیر و با این قلاب، محکم دور سینه‌م می‌بندم. فقط...

۳۵۲- MS: زامپانو در حالی که جلسومینا کنارش ایستاده، برنامه‌اش را اجرا می‌کند.

زامپانو: ... با سفت کردن ماهیچه‌های سینه‌م - همین سینه‌م - قلابو پاره می‌کنم. حالا ممکنه در بین شما کسی مدعی باشه که قلاب، از وسط بریده شده. یک لحظه صبر کنین، اینو با چشمهای خودتون از نزدیک ببینین (زنجیر را به جلسومینا می‌دهد). خانم جلسومینا، ممکنه خواهش کنم...

دوربین روی جلسومینا که به طرف چپ حرکت می‌کند تا زنجیر را به جمعیت نشان بدهد، پن می‌کند و زامپانو خارج از کادر می‌ماند.

دلفک (خارج از کادر، دست می‌زند و در میان تماشاگران فریاد می‌زند): براوو! براوو!

۳۵۳- MCU: زامپانو تکه‌ای پارچه را به جمعیت نشان می‌دهد.

دلفک (خارج از کادر): آفرین! دوباره! دوباره!

۳۵۴- MS: جلسومینا، پشت به دوربین، و دوربین روی او که همچنان زنجیر را به تماشاگران نشان می‌دهد پن می‌کند، تا اینکه به دلفک که در ردیف جلو نشسته، می‌رسد.

دلک: فوق العاده‌س! براو!

۳۵۵-MCU: جلسومینا در سمت راست و دلک در سمت چپ کادر.

دلک: خیلی خوبه! آره! آره!

۳۵۶- مانند نمای ۳۵۳.

زامپانو: این تکه پارچه برای این نیست که از من محافظت کنه... (زامپانو به‌خاطر مسخرگیهای دلک، مکث می‌کند)... اما از این استفاده می‌کنم تا اگر قلاب گوشت تنمو برید...

۳۵۷-MCU: دلک، درحالی که جلسومینا با لبخندی کنارش ایستاده، به شوخی استحکام زنجیر را آزمایش می‌کند.

زامپانو (خارج از کادر): ... مانع بشه که شما خونو ببینید.

مسخرگیهای دلک، برنامه زامپانو را همراهی می‌کند و تماشاگران می‌خندند.

۳۵۸-MCU: زامپانو. دوربین با زامپانو که به طرف دلک می‌رود و زنجیر را از او می‌گیرد، به چپ پن می‌کند. سپس زامپانو به وسط میدان برمی‌گردد و دوربین هم با او به راست پن می‌کند. جلسومینا در زمینه کادر تسمه طبل را به پشت سرش می‌اندازد.

زامپانو: من نمی‌گم که به قدرت دو جفت گاو نر احتیاج هست. احتمالاً همه شما پروفیسور نیستین، اما حتی هر آدم کم عقلی هم می‌تونه ببینه که به سه چیز احتیاج هست: ریه‌های حسابی، دنده‌هایی از فولاد، ...

۳۵۹-MS: دلک در میان تماشاگران.

زامپانو (خارج از کادر): ... و قدرت فوق انسانی.

۳۶۰-MCU: جیرافا به سوی دلک - خارج از کادر - نجوا می‌کند.

جیرافا: از اونجا برو بیرون!

۳۶۱- مانند نمای ۳۵۹: دلک برای آرام کردن جیرافا، اشاره‌ای مسالمت‌جویانه به او می‌کند.

زامپانو (خارج از کادر): اگر در بین تماشاگرها آدم دل‌نازکی هست، توصیه می‌کنم نگاه نکنه...

۳۶۲-MS: زامپانو زنجیر را دور سینه‌اش می‌پیچد.

زامپانو: طبل سه بار به صدا درمیداد. (زامپانو زانو می زند تا آماده شروع برنامه اش شود، و دوربین با او تیلت می کند.) خانم جلسومینا، خواهش می کنم. جلسومینا، پشت سر او در سمت راست کادر، شروع به طبل زدن می کند و زامپانو ریه هایش را پر از هوا می کند.

۳۶۳- MS: دلقک می ایستد و کلاهش را برمی دارد.

دلقک: زامپانو!

۳۶۴- MCU: زامپانو، مانند پایان نمای ۳۶۲.

دلقک (خارج از کادر): لطفاً منو ببخشین!

۳۶۵- MCU: دلقک.

دلقک: اما شمارو پای تلفن می خوان!

۳۶۶- MCU: زامپانو خشمگین به سوی دلقک - خارج از کادر - اخم می کند و سپس با درهم کشیدن چهره اش، همراه با صدای طبل، برای پاره کردن زنجیر فشار می آورد. صدای خنده تماشاگران روی تصویر او شنیده می شود.

۳۶۷- MCU: دلقک ازجا بلند می شود و دوربین با او به سمت چپ پن می کند.

۳۶۸- مانند نمای ۳۶۶: سرانجام زامپانو با غرشی، زنجیر را پاره می کند.

۳۶۹- MS: جیرافا در کنار خروجی ایستاده که دلقک از کنارش می گذرد.

جیرافا (به دلقک نگاه می کند): ای حرومزاده! (سپس با چند بچه که آماده شروع

برنامه شان هستند صحبت می کند) عجله کنین! حالا نوبت شماست!

۳۷۰- LS: دلقک که در سمت چپ کادر است، از چادر بیرون می رود.

۳۷۱- MS: جیرافا و زامپانو. زامپانو از میدان خارج می شود.

جیرافا: چیزی نیست، آروم باش زامپانو. حالا بذار من با اون بی لیاقت حرف بزنم!

زامپانو: اون کجاست؟ می کشمش! (یکی از افراد سیرک را که می کوشد مانعش شود، به کناری هل می دهد.) می کشمش!

۳۷۲- LS: نمایی با زاویه سرپایین از دلقک که دوان دوان از چادر سیرک دور می شود.

۳۷۳- MS: زامپانو با دو نفر از افراد سیرک گلاویز شده. وقتی زامپانو و آن دو مرد از سمت

چپ کادر خارج می‌شوند، جلسومینا از پشت جیرافا که در کنار یکی از ستونها ایستاده (MS) ظاهر می‌شود.

۳۷۴- LS: زامپانو در حال کشمکش با افراد سیرک است و هنگامی که از چادر بیرون می‌دود، دوربین به راست پن می‌کند.

زامپانو: کجا هستی؟ کجایی خوک کثیف؟

دوربین ثابت می‌ایستد و زامپانو به سوی جلوی تصویر می‌دود. هنگامی که او از پله‌های یک کاروان بالا می‌دود و مردی را که در کاروان دربار نشسته خطاب قرار می‌دهد، دوربین به سمت راست پن می‌کند.

زامپانو: اون خوک به جایی همین جاها قایم شده؟
مرد: من ندیدمش.

زامپانو از پله‌ها پایین و به سوی جلوی تصویر می‌آید. دوربین با او به چپ پن می‌کند.
زامپانو (فریاد می‌زند): کجایی ترسو؟ کجا هستی؟ (بسرعت از دوربین دور می‌شود، می‌ایستد، زانو می‌زند و روی دستهایش خم می‌شود و زیر اتاقک کاروان در پی دلفک می‌گردد.) کاری می‌کنم که اصلاً دوباره نخوای بخندی! (می‌ایستد و با نفرت می‌گوید): چه مرد بزرگی! (سپس در حالی که شنلش را مرتب می‌کند به سوی چادر برمی‌گردد.)

(دیزالو)

۳۷۵- LS: جلسومینا با یک سطل آب، پیش می‌آید. شب است و او بیرون از واگن زامپانو است. دوربین ابتدا به عقب حرکت می‌کند، سپس روی جلسومینا اندکی به راست پن می‌کند تا او به زامپانو که در کنار واگن است، می‌رسد (MS). جلسومینا آب را در یک لگن می‌ریزد، زامپانو صورتش را می‌شوید و سپس آن را خشک می‌کند.

جلسومینا: اما اون مرد چرا این کارو با تو کرد؟

زامپانو: از کجا بدونم؟

جلسومینا: چی...؟

زامپانو: هیچی! من کاری باهاش نداشتم... این اون بود که کاری نداشت جز



اینکه سر به سر من بذاره. (زامپانو در حال خشک کردن دست و صورت به سمت چپ می‌رود.) اما روزی می‌رسه که به خاطر همه چیز تاوون پس بده. جلسومینا: اما اون کیه؟

زامپانو: پسر حرومزاده یک کولی، همین!

جلسومینا: خیلی وقته می‌شناسیش؟

زامپانو: خیلی زیاد!

جلسومینا (در حالی که لگن در دستش است): اون رزارو هم می‌شناخت، نه؟ زامپانو: گوش کن، اون هیچی نمی‌دونه، نه درباره رزا، نه درباره من. هیچی... اما دیگه نمی‌خوام چیزی درباره اون بشنوم... حالا بیا بخواب!

زامپانو وارد واگن می‌شود و از کادر بیرون می‌رود، دوربین اندکی به سمت چپ، به طرف جلسومینا حرکت می‌کند. در یک لحظه، در سکوت شب، از آن سوی چادر سیرک صدای لطیف آهنگ مورد علاقه جلسومینا به گوش می‌رسد که با ویولن نواخته می‌شود. جلسومینا آب را در سطل کنارش می‌ریزد و به طرف دوربین و صدا می‌چرخد.

MS-۳۷۶: جلسومینا، پشت به دوربین، در اطراف چادر خلوت سیرک می‌گردد. دلقک در

پس زمینه دور تصویر، کنار اتومبیلش دیده می‌شود.

۳۷۷- MS: دلقک که روی رکاب سمت چپ اتومبیل نشسته، به سوی جلسومینا اشاره می‌کند که ساکت بماند و از آنجا دور شود.

۳۷۸- MS: جلسومینا با لبخندی پاسخ می‌دهد و سپس برمی‌گردد و دور می‌شود.

۳۷۹- مانند نمای ۳۷۷.

۳۸۰- LS: جلسومینا دور می‌شود.

۳۸۱- LS: جلسومینا از درون واگن، درحالی که زامپانو در فاصله بسیار نزدیک به دوربین، خوابیده است. وارد واگن می‌شود، کنار زامپانو زانو می‌زند و به او خبره می‌شود.
(فید/اوت)

۳۸۲- فیداین. MS، روز بعد: دلقک در حالی که کلاه لهیده‌ای بر سر دارد، وسط میدان سیرک به هوا می‌پرد.

۳۸۳- LS: جلسومینا در مقابل کاروان جیرافا، سطل آبی را حمل می‌کند. دوربین روی او به عقب حرکت می‌کند تا جلسومینا به جیرافا که روی جایگاههای چوبی تماشاگران نشسته می‌رسد و او را در MS در قاب می‌گیرد. دلقک که عینک تیره‌ای زده، از سمت چپ جلوی تصویر، به درون کادر می‌پرد.

دلقک (صورت جلسومینا را ورنده می‌کند و به چانه‌اش دست می‌زند): هی، هنوز اینجا یی؟ بین چه جوری راه می‌ره... هه هه. بهت چی گفتم؟ این دقیقاً همون چهره‌ای رو داره که ما می‌خوایم. نمی‌بینی؟ (شیپور را از جیرافا می‌گیرد و به جلسومینا می‌دهد.) اینو بگیر. بیا، بیا، بیا، بیا، بیا.

دوربین اندکی روی آنها که از جیرافا دور می‌شوند و به سوی وسط میدان سیرک می‌روند، به چپ حرکت می‌کند.

دلقک: تورو خدا اون سطلو بذار زمین. بفرما! من همیشه وقتی یک دختر باهام بوده، این برنامه رو اجرا کرده‌م.

وقتی به وسط میدان می‌رسد، دوربین مکث می‌کند و آنها را در MS در قاب می‌گیرد. دلقک، کلامی را روی سر جلسومینا می‌گذارد. دختری از دور به سوی آنها می‌آید.

دخترک: خوبه جلسومینا، با ماکار کن، با ماکار کن!
 دلک (به دخترک): برو کنار! برو کنار! (به جلسومینا) بیا، سعی کن بزنی، سعی کن!

جلسومینا در شیپور می دمد. صدایی ناموزن از شیپور برمی خیزد و او لبخند می زند.
 دلک: اوههه! فوق العاده است! می دونی که برای این کار واقعاً استعداد داری؟ حالا بدقت سعی کن که یاد بگیری. من ویولن می زنم.
 دلک ویولن کوچکش را می نوازد و از جلسومینا دور می شود. دوربین اندکی به چپ حرکت می کند و جلسومینا خارج از کادر می ماند.

دلک: وقتی که شنیدی این جوری ویولن می زنم، پشت سر من بیا - واقعاً ساکت و آروم، از اونجا - و همون جوری که زدی، شیپور بزنی.
 ۳۸۴-MCU: جلسومینا به دلک - خارج از کادر - نگاه می کند، لبخند می زند و اشاره می کند که می فهمد.

دلک (خارج از کادر): فهمیدی چی می گم؟ حالا امتحان می کنیم.
 با پیشنهاد دلک، لبخند جلسومینا تبدیل به حالتی از اضطراب می شود.
 جلسومینا: من نمی تونم.

۳۸۵-MS: نیمرخ راست دلک، که آماده شروع به نواختن است.

دلک: چرا نمی تونی؟

۳۸۶- مانند نمای ۳۸۴.

جلسومینا: زامپانو نمی خواد من این کارو بکنم.

۳۸۷-MCU: دلک.

دلک (با لحنی کنایی و حيله گرانه): شنیدی؟ بفرما. حالا بگو تقصیر منه!

۳۸۸-LS: جیرافا روی جایگاه تماشاگران.

جیرافا: زامپانو کجاست؟ برو اونجا، صداش کن می خوام باهاش حرف بزنی.

جیرافا به طرف جلسومینا می آید. دوربین اندکی به عقب حرکت می کند و جیرافا و جلسومینا را که در سمت چپ جلوی تصویر رو به او ایستاده، در MS در قاب می گیرد.

جلسومینا: اونجا نیست. رفت شهر.

جیرافا: باشه، بعداً باهاش حرف می‌زنم. از چی می‌ترسی؟ گازت نمی‌گیره!
اینجا همه ما یک خانواده بزرگ و خوشبختیم، همه با هم کار می‌کنیم...
هرچی یاد بگیری به نفعته، مگه نه؟ (جیرافا کلامی را که جلسومینا از سرش
برداشته، دوباره روی سر او می‌گذارد).

۳۸۹- مانند نمای ۳۸۷.

دلفک (آمرانه): حالا، یادت باشه، وقتی من به این نقطه رسیدم... (با آرشه
ویولن، محل مناسب را به او نشان می‌دهد).

۳۹۰- MCU: جلسومینا در سمت چپ کادر، و جیرافا پشت سر او (MS) ایستاده است.

دلفک (خارج از کادر): فهمیدی؟

جلسومینا سر تکان می‌دهد و لبخند می‌زند.

دلفک (خارج از کادر): واقعاً فهمیدی؟

۳۹۱- MCU: دلفک برمی‌گردد و به سمت راست می‌رود تا به LS می‌رسد.

دلفک: حالا آماده باش. خانمها و آقایان، اکنون یک آهنگ خیلی خیلی
غمناک برای شما خواهم نواخت.

دلفک درحالی که پشتش به دوربین است، آهنگ جلسومینا را می‌زند. چند تن از کارکنان
سیرک، او را تماشا می‌کنند.

۳۹۲- مانند نمای ۳۹۰.

۳۹۳- LS: دلفک از نواختن باز می‌ایستد و درحالی که دستهایش را به کمرش زده،
برمی‌گردد و از اینکه جلسومینا نتوانسته راهنمایی‌های او را اجرا کند، ناراحت است.

۳۹۴- مانند نمای ۳۹۲.

جیرافا (با عصایش سقلمه‌ای به جلسومینا می‌زند): بهت گفت شیپور بزن!

جلسومینا در شیپور می‌دمد.

۳۹۵- مانند نمای ۳۹۳.

یک پسر (در پس‌زمینه): زودتر، احمق!

دلفک: فوق‌العاده‌س!

۳۹۶- مانند نمای ۳۹۴. جلسومینا ابتدا با لبخندی به تحسین کنایه آمیز دلقک پاسخ می دهد.

دلقک (خارج از کادر): خیلی خوبه!

لبخند جلسومینا تبدیل به حالتی اندوهگین می شود.

دلقک (خارج از کادر): معلومه که بودن با زامپانو، باهوشتم هم کرده!

۳۹۷- مانند نمای ۳۹۵.

دلقک: صبر نکن تا من تموم کنم، تو باید ویولن زدن منو قطع کنی! (دلقک

عصبانی می شود و شروع می کند به صحبت کردن همراه با حرکتهای سر و دست)

و بعدش هم بهت گفتم بیا اینجا شیپور بزن، اینجا یی که من و ایستادم، احمق!

حالا بیا دوباره امتحان کنیم. (دلقک در حالی که شروع به نواختن ویولن کوچکش

می کند، برمی گردد) بیا!

۳۹۸- مانند نمای ۳۹۶: جیرافا با حرکت عصبانش، جلسومینا را تشویق به فعالیت می کند.

جلسومینا، حالا با اطمینان بیشتری لبخند می زند، با گامهای بلند به پیش می رود و از سمت

چپ جلوی تصویر از کادر خارج می شود.

۳۹۹- مانند نمای ۳۹۷. جلسومینا از سمت راست جلوی تصویر وارد کادر می شود و



همچنان که به سوی دلقک می‌رود، فقط یک نت ناهنجار را با شیپور می‌زند.

دلقک (ناگهان برمی‌گردد): عالی!

۴۰۰-MCU: جلسومینا درحالی که لبخندی از رضایت می‌زند و دلقک در کنار او (MS) ایستاده، به طرف دورین می‌چرخد. در طول حرفهای دلقک، جلسومینا چندین بار مرتب به دلقک و جیرافا - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

دلقک: فوق‌العاده‌س! جلسومینا، حالا همین کارو سه بار انجام می‌دیم، بعدش من یک بار دور میدون دور می‌زنم و تو هم پشت سرم بیا و همراه با من شیپور بزن. فهمیدی؟ (جلسومینا سر تکان می‌دهد). دقت کن چکار داری می‌کنی. باید یک انگشتت رو بذاری اینجا، و یکی دیگه شو اونجا، و تنها کاری که باید بکنی، اینه که فوت کنی. حالا امتحان کن.

درحالی که جلسومینا چندبار در شیپور می‌دمد، هر دوی آنها، قدم رو به سوی زمینه تصویر می‌روند.

۴۰۱-MCU: جیرافا در سمت راست جلوی تصویر، به آنها - خارج از کادر - نگاه می‌کند. زامپانو از پس زمینه، به سوی میدان سیرک می‌آید. جیرافا به طرف چپ، به سوی زامپانو



می چرخد.

۴۰۲-LS: دلقک پیش می‌رود و جلسومینا نیز در فاصله نزدیکی به دنبالش. دوربین روی آنها که دور میدان رژه می‌روند و سازهایشان را می‌زنند، به سمت چپ پن می‌کند. وقتی آنها به جیرافا و زامپانو برخورد می‌کند، دوربین ثابت می‌ماند. زامپانو با خشم، شیپور را از دست جلسومینا می‌کشد.

جیرافا: چی شده زامپانو؟ اون داره کار می‌کنه. من بهش گفتم.

زامپانو: اون فقط با من کار می‌کنه!

درحالی که زامپانو حرف می‌زند، دلقک چندبار با ناخنش سیم ویولن را به صدا درمی‌آورد و دور خودش می‌چرخد.

۴۰۳-MCU: دلقک، پشت به دوربین، به زامپانو (MS) که رو به دوربین است، خیره شده است.

دلقک: زوم زوم!

۴۰۴-MCU: جلسومینا در سمت راست جلوی تصویر. جیرافا پشت سر او می‌ایستد (MS). درحالی که جیرافا با زامپانو - خارج از کادر - صحبت می‌کند، جلسومینا نگران به نظر می‌رسد.

جیرافا: معذرت می‌خوام، ولی من نمی‌فهمم چی می‌گی. من دنبالت گشتم، تو رفته بودی شهر، وگرنه اول باهات صحبت می‌کردم. حالا مگه چی شده؟ همه ما اینجا با هم کار می‌کنیم.

۴۰۵- مانند نمای ۴۰۳.

زامپانو: جلسومینا با این مرتیکه کار نمی‌کنه!

دلقک (به سوی دوربین می‌چرخد): زوم زوم! (بار دیگر ویولنش را به صدا درمی‌آورد و زامپانو با خشمی دیوانه‌وار، یقه‌اش را می‌گیرد.)

زامپانو: ببین، گور تو گم کن!

دلقک (عینک تیره‌اش را از چشم برمی‌دارد، از زامپانو دور می‌شود و به سوی زمینه تصویر می‌رود): آی! من با تو صحبت نمی‌کنم. خودت گفتی که نباید باهات صحبت کنم، منم نمی‌کنم!

۴۰۶- مانند نمای ۴۰۴: جلسومینا به زامپانو خیره شده است. جیرافا به بازوی او می‌زند و جلسومینا برمی‌گردد که برود.

جیرافا: جلسومینا، برو اونجا پیش زن من، بعداً با زامپانو حرف می‌زنم.
 ۴۰۷- MS: نیمرخ راست زامپانو. دلقک در پس‌زمینه به او نگاه می‌کند و دور می‌شود.

زامپانو (خشمگین به جلسومینا): تو اینجا بمون! من بهش می‌گم که چه کار باید بکنه! واگه من می‌گم که نباید با اون ولگرد کار کنه...
 ۴۰۸- مانند پایان نمای ۴۰۶: جلسومینا کلاهش را بر سر می‌گذارد.

زامپانو (خارج از کادر):... اون باهاش کار نمی‌کنه!

جیرافا: ولی چرا، زامپانو؟

۴۰۹- مانند نمای ۴۰۷.

زامپانو: چون من این جوری می‌خوام، چون من این جوری می‌خوام!
 دلقک یک سطل پر آب برمی‌دارد و روی زامپانو می‌ریزد و او را خیس می‌کند. زامپانو به سوی دلقک برمی‌گردد و کلاهش را به سوی او پرت می‌کند. دلقک دور یک کاروان می‌دود و دوربین ابتدا بسرعت روی او به چپ و سپس به راست، پن می‌کند.
 ۴۱۰- مانند نمای ۴۰۸.

جلسومینا: زامپانو! زامپانو!

۴۱۱- LS: زامپانو، دلقک را روی نیمکتهای چوبی و بالای حصار تعقیب می‌کند، درحالی که دو نفر از افراد سیرک در پی آنها هستند.

جیرافا (خارج از کادر): اون دلقکو ولش کن! گوفره‌دو! ناتزاره‌نوا! قبل از اینکه همدیگه رو بکشن اونارو نگه دارین!

۴۱۲- LS: زامپانو از روی حصار پایین می‌پرد، درحالی که دلقک، دورتر درحال فرار است.

جیرافا (خارج از کادر): بدو، زود، پائولو!

۴۱۳- LS: یکی از افراد سیرک به میدان برمی‌گردد.

جیرافا (خارج از کادر): زود... اون یک حیوونه!

کارمند سیرک دوان‌دوان از کنار جیرافا و جلسومینا می‌گذرد و حصار را دور می‌زند.

دوربین روی او به چپ پن می‌کند.

جیرافا: لعنت به این کولیهای ولگرد!

مرد جوان: زامپانو! اون یک چاقو داره!

جیرافا به دنبال کارمند سیرک می‌دود و از کادر خارج می‌شود. زنی از پس‌زمینه به سوی

جلسومینا که شیون می‌کند می‌آید تا به او تسلی بدهد.

آیدا: نگران نباش، نگران نباش جلسومینا.

۴۱۴-ELS: چند مرد در مزرعه، در پی زامپانو و دلک می‌دوند. یک 'بار' در انتهای

پس‌زمینه دیده می‌شود.

آیدا (خارج از کادر): الان نگهشون می‌دارن... یا مریم مقدس!

۴۱۵-LS: ورودی بار، از داخل آن. دلک سرعت وارد می‌شود و به سمت چپ، به سوی

در پشتی بار می‌رود. دوربین ابتدا به چپ، و سپس به راست - هنگامی که یک صندلی

برمی‌دارد و به سوی زامپانو که در آستانه در ظاهر شده، می‌اندازد - پن می‌کند.

۴۱۶-LS: زامپانو با یک چاقو. وقتی صندلی جلوی پای او به زمین می‌افتد، سه کارمند

سیرک که در پی آنها بودند، وارد بار می‌شوند. زامپانو به سوی دلک حمله می‌کند و افراد

سیرک او را از پشت می‌گیرند.

زامپانو (می‌غرد): نه! نه!

۴۱۷-MS: دلک وارد حمام می‌شود.

دلک: هی، مواظب باش!

۴۱۸-MS: دو مرد، زامپانو را گرفته‌اند.

دلک (خارج از کادر): اون چاقو داره!

زامپانو یکی از مردها را روی میز کناری هل می‌دهد و از خود دور می‌کند.

۴۱۹-MS: دلک در حمام را پشت سر خودش می‌بندد.

۴۲۰-MS: زامپانو مرد دوم را هم هل می‌دهد و از خود دور می‌کند، سپس برمی‌گردد و با

چاقویش آنها را تهدید می‌کند.

زامپانو: اولین کسی رو که به من نزدیک بشه، می‌کشم! (از سمت چپ جلوی

تصویر خارج می‌شود.)

۴۲۱-MCU: زامپانو در کنار در حمام، پشت به دوربین ابتدا سعی می‌کند در بسته را باز کند، و هنگامی که موفق نمی‌شود، چندبار با شانه‌اش به در می‌زند تا قفل را بشکند.

زامپانو (با لحنی تهدیدآمیز): درو بازکن! بیا بیرون، ترسوی کشیف!

۴۲۲-MS دو کارمند سیرک.

۴۲۳-مانند نمای ۴۲۱.

زامپانو: بازکن! بازکن!

۴۲۴-مانند نمای ۴۲۲: پشت سر دو کارمند سیرک، جماعتی بیرون در جمع شده‌اند. دو

پلیس^{۱۶}، جلوی در را می‌بندند، سپس یکی از آنها برای تحقیق وارد می‌شود.

پلیس: برید عقب، برید عقب! اینجا چه خبره؟

کارمند سیرک: هیچی! هیچی!

پلیس (به زامپانو، خارج از کادر): هی، تو!

۴۲۵-مانند نمای ۴۲۳: زامپانو با خشم برمی‌گردد و به پلیس - خارج از کادر - خیره

می‌شود.

پلیس (خارج از کادر): اون چاقورو بنداز!

خشم زامپانو تبدیل به ترس می‌شود.

(دیزالو)

۴۲۶-MS: جیرافا که از دستگیری زامپانو آشفته است، به سمت راست کادر می‌رود و

دوربین با او حرکت می‌کند. جیرافا به همسرش و جلسومینا می‌رسد، و یک کت به

همسرش می‌دهد (MS). جلسومینا با اضطراب، دستهایش را به هم می‌فشارد.

جیرافا: هیچ‌کس تا حالا باعث نشده بود که سیرک جیرافا این قدر بد به نظر

بیاد

جیرافا به سوی زمینه تصویر می‌رود و از کنار آیدا می‌گذرد، درحالی که همسرش در پی

اوست. آیدا به جلوی تصویر می‌آید.

جلسومینا (به طرف جیرافا برمی‌گردد): اما این تقصیر دلچک بود!

جیرافا (اندکی به طرف جلسومینا که دور می‌شود، برمی‌گردد): من هیچ وقت سر

و کارم با قانون نیفتاده بود.

آیدا (کنار جلسومینا می ایستد): حالا دارین کجا می رین؟

همسر جیرافا (در پس زمینه): پس با ما بمون... وقتی اومد بیرون، میاد دنبالت می گرده.

آیدا: اوه، بیا! (آنها به سمت راست می روند و دوربین با آنها حرکت می کند).

تورو به خدا اونو ولش کن! همچین مردی رو بهتره گمش کنی تا پیداش کنی!

MS-۴۲۷: همسر جیرافا با کمک یک دختر جوان در جلوی تصویر، در حال جمع و جور

کردن ائاثیه هستند. کاروان پشت سر آنهاست و زنی کنار آن ایستاده است.

همسر جیرافا: اما تو تنهایی چه کار می تونی بکنی؟ اقلأ اینجا با ما یک تیکه

نون خشک حتما گیرت میاد.

MS-۴۲۸: جلسومینا و آیدا.

جلسومینا (با نگرانی): اما... مونتورسیکلت؟

۴۲۹- مانند نمای ۴۲۷: جیرافا از زمینه تصویر به کنار کاروان می آید.

همسر جیرافا: اونو می بریم به اداره پلیس، اونا نگه می دارن و می دنش به

اون.

۴۳۰- مانند نمای ۴۲۸.

زن کنار کاروان (خارج از کادر): جلسومینا! بیا با ما!

جلسومینا (نگران): و کجا بخوابم؟

آیدا، جلسومینا را به سوی کاروان خود می برد (LS) و پشت به دوربین، که با آنها به سمت

راست حرکت می کند، در کنار پله های کاروان می ایستند.

آیدا: با من. بیا بهت نشون بدم. توی اتاق من برای دو نفر جا هست.

جیرافا (خارج از کادر): بجنین... راه بیفتین، شروع کنیم.

۴۳۱- مانند نمای ۴۲۷: جیرافا از پله های کاروانش پایین می آید تا به همسرش و دختر

جوان پیوندد.

جیرافا: ... چون اینجا همه چیز به هم ریخته و ساعت چهار هم کامیون میاد!

(به جلسومینا، خارج از کادر) و تو، هرکاری دلت می خواد بکن. اگه می خوای

بیای، بیا...

۴۳۲- MS: جلسومینا با اضطراب به جیرافا - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

جیرافا (خارج از کادر):... آگه می‌خوای منتظر اون بمونی، منتظرش بمون!

۴۳۳- MS: جیرافا با خشم، جلسومینا را که خارج از کادر است، خطاب قرار می‌دهد.

دوربین روی او که سمت چپ می‌رود حرکت می‌کند و بقیه خارج از کادر می‌مانند.

جیرافا: ولی اون دیگه با ما کار نمی‌کنه. نه اون، نه اون یکی دیگه، به هیچ

وجه! (به بالا نگاه می‌کند). اون چادرو باز کنین!

۴۳۴- LS: بالای چادر از نگاه جیرافا. چادر که فرو می‌ریزد، دوربین با آن به پایین تیلت

می‌کند. افراد سیرک به سوی چادر می‌دوند تا آن را جمع کنند.

(فید اوت)

۴۳۵- فید این. MCU: شب است و جلسومینا در واگن دراز کشیده است.

دلک (خارج از کادر): جلسومینا... جلسومینا...

با صدای سوت زدن دلک، جلسومینا به بالا نگاه می‌کند، برمی‌گردد و متوجه روشن و

خاموش شدن نوری در زمینه تصویر می‌شود.

۴۳۶- MS: جلسومینا پتو را روی چشمانش می‌کشد تا از نور تند چراغ قوه در امان بماند.

۴۳۷- MCU: دلک با پوزخندی چراغ قوه را خاموش می‌کند.

دلک: خواب بودی؟

۴۳۸- MS: جلسومینا سرش را تکان می‌دهد.

۴۳۹- مانند نمای ۴۳۷: دلک، شکلک درمی‌آورد.

دلک: اینجا بوی حیوون می‌ده!

۴۴۰- مانند نمای ۴۳۸.

دلک (خارج از کادر): چطور می‌تونی تحمل کنی که این تو بمونی؟

۴۴۱- مانند نمای ۴۳۹.

دلک (یک سیگار می‌پیچد): زامپانو هنوز تو زندونه، شاید اجازه بدن فردا بیاد

بیرون.

جلسومینا (خارج از کادر): فردا؟
دلقک: خب، ممکنه.

۴۴۲- مانند نمای ۴۴۰.

جلسومینا (به پایین نگاه می‌کند): تقصیر تو بود، چون زامپانو که اصلاً صدمه‌ای به تو نزد. (ابروهایش را بالا می‌برد). پس چرا اجازه دادن تو بیرون بیای؟

۴۴۳- مانند نمای ۴۴۱.

دلقک: خب از یک نظر شاید تقصیر من باشه، اما اون چاقو دستش بود. (سیگارش را می‌پیچد و آن را به لب می‌گذارد و اشاره‌ای به جلسومینا می‌کند).
بیا... بیا پایین!

۴۴۴- LS: دلقک درحالی که از درون واگن دیده می‌شود، در واگن را باز می‌کند. جلسومینا از نیمرخ، در سمت راست جلوی تصویر نشسته است.

دلقک: بیا بیرون! اوه، اون مدتی توی زندون باشه براش خوبه. اون خیلی سال دیگه زنده می‌مونه (از واگن دور می‌شود). اما من زود می‌میرم. جلسومینا از واگن بیرون می‌آید و در پی دلقک به سوی نیمکتهای چوبی در زمینه تصویر می‌رود. دوربین بی حرکت می‌ماند تا اینکه آنها را در KS در قاب می‌گیرد.

دلقک: اوه، چه نسیم قشنگی! بیا به خورده با هم اینجا بشینیم... هوممممم!
چه لباس قشنگی پوشیدی!... بشین!

جلسومینا پتویی روی دوشش انداخته که تا نوک پایش می‌رسد.

دلقک: بیا، بشین!

۴۴۵- MS: دلقک و جلسومینا، کنار هم روی نیمکت می‌نشینند. دلقک با آمیزه‌ای از مهربانی و شیطنت به جلسومینا نگاه می‌کند.

دلقک: چه قیافه مضحکی داری!... اما تو مطمئنی که یک زنی؟ قیافه‌ات مثل کلم می‌مونه!

جلسومینا اخم می‌کند و از او دور می‌شود. دوربین اندکی به چپ پن می‌کند تا حرکت او را دنبال کند، و دلقک خارج از کادر باقی می‌ماند.

جلسومینا (جدی): نمی دونم با زامپانو بمونم یا نه.

۴۴۶- MS دلقک.

۴۴۷- MS جلسومینا.

جلسومینا: بقیه ازم خواستن با اونا برم.

۴۴۸- مانند نمای ۴۴۶: دلقک به جلسومینا - خارج از کادر - خیره می شود.

دلقک (با کنایه): حالا موقعشه که ولش کنی، درسته؟ (به خنده می افتد و روی

نیمکت دراز می کشد. دوربین اندکی به چپ پن می کند و او را در LS در قلاب

می گیرد.) هاهاهاها هاهاها! می تونی تصور کنی که وقتی فردا میاد بیرون و

هیچ کسی رو اینجا پیدا نمی کنه چه حالی می شه؟!

۴۴۹- مانند نمای ۴۴۷.

دلقک (خارج از کادر): درستش همینه، باید این کارو بکنی! (دوباره

می خندد.)

۴۵۰- MCU: دلقک درحالی که روی نیمکت دراز کشیده، پکی به سیگارش می زند.

دلقک: چه حیوونی! (به سوی جلسومینا - خارج از کادر - برمی گردد.) من واقعاً

دشمنی باهاش ندارم، فقط وقتی بهش نگاه می کنم، احساس می کنم که دلم

می خواد اذیتش کنم. (باز هم می خندد و به سیگارش پک می زند.)

۴۵۱- مانند نمای ۴۴۹.

دلقک (خارج از کادر): نمی دونم چرا... (باز هم می خندد.)

۴۵۲- LS: دلقک که هنوز روی نیمکت خوابیده، سرجایش می نشیند (MS).

دلقک: به جون تو، نمی دونم چرا... (دوربین به بالا تیلت می کند و MCU او را

در قلاب می گیرد.)... یک چیزی وادارم می کنه که این کارو بکنم. اما تو

چه طور...

۴۵۳- مانند نمای ۴۵۱.

دلقک (خارج از کادر): ... تونستی با زامپانو جفت و جور بشی؟

جلسومینا (به پایین نگاه می کند و شانه بالا می اندازد): اون ده هزار لیر به مادرم

داد...



۴۵۴- مانند پایان نمای ۴۵۲.

دلک (خود را حیرت زده نشان می دهد): نع مع مع! خیلی زیاده!

۴۵۵- مانند نمای ۴۵۱.

جلسومینا (آرام و جویده): چهارتا خواهر دارم، همه کوچکتر از خودم...

۴۵۶- مانند نمای ۴۵۴.

دلک: تو از اونا نگهداری می کنی؟

۴۵۷- مانند نمای ۴۵۵.

جلسومینا (با تعجب به بالا نگاه می کند و به نظر می رسد که گویی این فکر

هیچ گاه به ذهنش خطور نکرده است): من ...؟

دلک (خارج از کادر): آره، تو...

۴۵۸- مانند نمای ۴۵۶.

دلک: پس کی؟

۴۵۹- مانند نمای ۴۵۷.

دلک (خارج از کادر): می تونستی فرار کنی، نمی تونستی؟

جلسومینا با اخم به پایین نگاه می‌کند.

جلسومینا (تقریباً گریان): سعی کردم... فایده نداشت...

۴۶۰- مانند نمای ۴۵۸.

دلک (خشمگین): بعضی وقتها منو واقعاً عصبانی می‌کنی. منظورت چیه که

"فایده نداشت"؟ اگه نمی‌خوای با اون بمونی، با بقیه برو، چرا نمی‌ری؟

۴۶۱- مانند نمای ۴۵۹.

جلسومینا (هوش می‌کند و سرانجام به گریه می‌افتد): چه با اونا برم، چه با

زامپانو، فرقی نداره... چه فرقی می‌کنه اگه با اونا برم؟... من به درد هیچ‌کس

نمی‌خورم، آره! (جلسومینا از دوربین روی برمی‌گرداند و به طرف نیمکتها

می‌رود و می‌نشیند.) از زندگی سیر شدم!

۴۶۲- MCU: جلسومینا در سمت چپ جلوی تصویر گریه میکند و دلک پشت سر او

نشسته است.

دلک (به سوی او خم می‌شود): آشپزی بلدی؟

جلسومینا (دماغش را بالا می‌کشد): ها؟

دلک: پرسیدم آشپزی بلدی؟

جلسومینا: نه.

دلک: خب... خب، چه کاری بلدی؟ می‌تونی آواز بخونی؟ می‌تونی

برقصی؟

جلسومینا: یک‌کم...

دلک: شاید... دوست داری عشق‌بازی کنی؟ آره؟ خب پس دوست داری

چکار کنی؟ (با سرسختی به او نگاه می‌کند.) تو حتی زشتی!

جلسومینا: من توی این دنیا دارم چکار می‌کنم؟

دلک به سوی جلسومینا می‌رود و دوربین اندکی به سمت راست حرکت می‌کند و از زاویه

کمی بالا، آن دو را روی نیمکتها نشان می‌دهد (MCU).

دلک: بگو ببینم، اگه ازت بخوام با من بیای، چی می‌گی؟ من بهت یاد می‌دم

که توی ارتفاع روی سیم راه‌بری، اون بالا توی هوا با همه چراغهایی که به

طرفت نور می ریزن. من یک ماشین دارم، همیشه سفر می کنیم، وضعمون خوب می شه، خوشت میاد؟ ها؟ ها! ها! در عوض هیچ زحمتی هم نمی کشی! نقش تو در زندگی اینه که با اون زامپانو بمونی و همه اون برنامه ههای بچگانه و احمقانه رو اجرا کنی و مرتب تویی هم بخوری! خب زندگی همینه دیگه. اما... می شه گفت که اگه به درد چیزی نخوری، زامپانو تو رو با خودش نگه نمی داره. بگو ببینم، اون دفعه که فرار کردی چکارت کرد؟

جلسومینا: خیلی کتکم زد...

دلک: چرا نداشت فرار کنی؟... من اینو نمی فهمم. من تو رو حتی یک روز با خودم نگه نمی دارم. کی می دونه، شاید... (ناگهان فکری به ذهن دلک خطور می کند)... شاید اون دلواپس توست.

جلسومینا (چشمانش را به طرف دلک، بالا می آورد): زامپانو؟... دلواپس من؟ دلک: آره... و چرا نه؟ اون درست مثل یک سگه. تا حالا سگهایی رو دیدی که بهت نگاه می کنن و انگار می خوان چیزی بگن، اما در عوض فقط پارس می کنن؟

جلسومینا: مرد بیچاره...

دلک: هاها... اما حق با توست - مرد بیچاره! (از جا برمی خیزد و به سمت راست می رود. دورین نیز اندکی با او حرکت می کند و جلسومینا خارج از کادر می ماند. سپس دلک، غمگین و متفکر به سوی جلسومینا می چرخد) ولی اگه تو باهاش نمونی، کی می مونه؟

۴۶۳-MCU: جلسومینا به دلک - خارج از کادر - خیره شده است.

دلک (خارج از کادر): من درس خونده نیستم...

۴۶۴-MS: دلک، پشت به دورین.

دلک: ... اما چند تا کتاب خوندهم. شاید اینو باور نکنی، اما هر چیزی توی دنیا، به یک دردی می خورده (از دورین دور می شود، سپس می چرخد تا به جلسومینا که خارج از کادر است، نگاه کند). بفرما... مثلاً... اون ریگی که اونجاست در نظر بگیر.

جلسومینا (خارج از کادر): کدوم ریگ؟
 دلک: اوه... این یکی، یا هرکدوم از اونا... (خم می‌شود و یک ریگ
 برمی‌دارد.) خب... حتی این هم به یک دردی می‌خوره...

۴۶۵- مانند نمای ۴۶۳.

دلک (خارج از کادر):... حتی این ریگ کوچولو.

۴۶۶- MS دلک.

جلسومینا (خارج از کادر): ولی این ریگ به چه دردی می‌خوره؟
 دلک: این... اما من از کجا بدونم؟ (در حالی که به سوی جلوی تصویر می‌آید،
 شانه‌ای بالا می‌اندازد.) اگه می‌دونستم، می‌دونی کی بودم؟
 جلسومینا (خارج از کادر): کی؟

دلک: خدای متعال که همه چیزو می‌دونه. کی به دنیا می‌ای، کی می‌میری.
 چه کس دیگه‌ای این چیزارو می‌دونه؟ نه... من نمی‌دونم این ریگ به چه
 دردی می‌خوره، اما باید به یک دردی بخوره. چون اگه این ریگ
 بی‌مصرف باشه، پس همه چیز بی‌مصرفه... (ریگ را به هوا می‌اندازد و دوباره
 آن را می‌گیرد)... حتی ستاره‌ها... حداقل این چیزیه که من فکر می‌کنم. (به
 جلسومینا اشاره می‌کند.) و حتی تو... حتی تو هم به یک دردی می‌خوری...
 (دلک کنار جلسومینا می‌نشیند. دوربین با او به پایین تیلت می‌کند و آن‌دو را در
 MCU در قاب می‌گیرد.)... با اون کله کلمی!

جلسومینا لبخند می‌زند.

۴۶۷- MCU: جلسومینا ریگ را درست گرفته و درحالی که آن را نگاه می‌کند، سرش را به
 نشانه موافقت با حرفهای دلک تکان می‌دهد. به سوی دلک - که خارج از کادر است -
 می‌چرخد، دوباره به ریگ نگاه می‌کند، می‌ایستد، چند قدم از او دور می‌شود، سپس به
 سمت راست می‌چرخد و به دلک نگاه می‌کند. دوربین به بالا تیلت و سپس اندکی به چپ
 و راست پن می‌کند تا حرکت او را دنبال کند.

جلسومینا: من... یکی از همین روزها، یک قوطی کبریت برمی‌دارم و
 همه چیزو آتیش می‌زنم. تشکها...

۴۶۸- MS دلفک که می خندد.

جلسومینا (خارج از کادر): ... پتوها، همه چیزو.

۴۶۹- MS: دلفک در جلوی تصویر، پشت به دوربین، به جلسومینا که در زمینه تصویر

ایستاده، نگاه می کند.

جلسومینا: این جوری، اون حالیش می شه. من اصلاً نگفتم که نمی خواستم با اون برم. اون ده هزار لیر داد و منو به کار کشید. اون منو کتک می زنه. (دلفک می خندد، درحالی که جلسومینا هنگام حرف زدن بالا و پایین می رود و مدام بیشتر هیجان زده می شود). تو هم همین کارها را می کنی؟ او فکر نمی کنه! (به شقیقه اش اشاره می کند). منم همینو بهش می گم، اما اون هیچ کاری نمی کنه. پس باید چیکار کرد؟ من حتی توی سوپش سم می ریزم! و همه چیزو آتیش می زنم، همه چیزو... اگه من با اون نمونم، کی می مونه؟ درسته؟

۴۷۰- MCU دلفک.

دلفک (با ملایمت): پس اونا گفتن که باهاشون بمونی، آره؟

۴۷۱- جلسومینا که به ریگ خیره مانده، از خود بی خود شده است.

۴۷۲- مانند نمای ۴۷۰.

دلفک (سوت زنان، بشکن می زند): اه!

۴۷۳- مانند نمای ۴۷۱: دلفک از سمت چپ وارد کادر می شود.

دلفک: بیدار شو! ازت پرسیدم اونا از تو خواستن باهاشون بمونی؟ (جلسومینا

سر تکان می دهد) و... چیزی درباره من نشنیدی؟

جلسومینا (به پایین نگاه می کند): گفتن که نمی خوان تو دیگه اینجا کار کنی.

(به بالا نگاه می کند) نه تو، نه زامپانو.

دلفک (خود را بی اعتنا جلوه می دهد): ها... چقدر از این خبر منقلب شدم! کی

می خواد دیگه اینجا بمونه؟ (دلفک چند قدم از جلسومینا دور می شود، سپس به

پشت سر او می رود و نیم چرخشی به راست می زند. دوربین او را دنبال می کند).

هرجاکه برم، یک خروار پول درمیارم! اونا هستن که به من احتیاج دارن، من

به هیچ کس احتیاج ندارم! من... امروز اینجا هستم، فردا، کی می دونه؟

هرچی کمتر یک جا بمونم، بیشتر اونجارو دوست دارم، چون مردم خیلی زود حوصله مو سرمی برن. آدم واقعاً حوصله اش سرمی ره... من می خوام برم پی کارم.

جلسومینا از جلوی تصویر به سوی دلک می رود.

دلک: من این جوری هستم، چی میشه کرد؟ نه خونه دارم، نه سقفی بالای سرم!

جلسومینا: راستی چراگفتی که تو زود می میری؟

دوربین به سوی آنها حرکت می کند.

دلک: اوه!... این مسأله ای که همیشه تو ذهنم بوده. (نیم چرخشی به دور جلسومینا می زند.) با این شغلی که من دارم، چه انتظاری داری؟ (در پشت واگن، دلک با دست و صدایش، قدم زدن مردی و سپس سقوط او در فضای خالی را نمایش می دهد.) پلام، پلام، پلام، پلام، پلام، پلام، پلام، پوم. امروز فرداگردنم می شکنه و دیگه هیچ کس نگاهی هم به من نمی کنه.

۴۷۴-MCU: جلسومینا.

جلسومینا (دلسوزانه): پس مادرت چی؟

۴۷۵-MCU: دلک به پشت واگن تکیه داده.

دلک (از پاسخ به این سؤال طفره می رود): خب، تو می خوای چه کار کنی؟ منتظرش می مونی...

۴۷۶- مانند نمای ۴۷۴: جلسومینا به پایین نگاه میکند.

دلک (خارج از کادر): ... یا با اونا می ری؟

۴۷۷- مانند نمای ۴۷۵.

دلک: بیا، بیا بالا...

۴۷۸-MS: دلک، جلسومینا را به داخل واگن هدایت می کند.

دلک: من موتورسیکلت رو تا جلوی قرارگاه پلیس می رونم تا وقتی که زامپانورو آزاد کردن، تورو پیداکنه، باشه؟

دلک درپچه پشت واگن را پس از سوار شدن جلسومینا می بندد و خودش برای راندن

موتورسیکلت، از سمت چپ کادر خارج می‌شود. دوربین، جلسومینا را در حالی که به ریگ خیره شده است، در MS قاب می‌گیرد.

دلفک (خارج از کادر): اوِه... این دایناسور حرکت هم می‌کنه؟

دلفک، خارج از کادر، همراه با خنده‌ای، موتور را روشن می‌کند. جلسومینا با لبخندی، همچنان که هنوز هم به ریگ خیره مانده، سر تکان می‌دهد. موتورسیکلت به راه می‌افتد. (دیزالو)

۴۷۹-LS: یکی از خیابانهای خلوت شهر. ساختمان یک مجتمع بزرگ از آپارتمانهای ساده خانواده‌های کم درآمد، در زمینه تصویر است. موتورسیکلت از کنار ساختمان می‌گذرد، به سوی جلوی تصویر می‌آید و خیابان را دور می‌زند. دوربین با آن حرکت می‌کند تا موتورسیکلت کنار پیاده‌رو می‌ایستد. دلفک از آن پیاده می‌شود و سمت چپ، به سوی یک تیر برق در همان نزدیکی می‌رود.

دلفک (سوت زنان): چه ماشینی!... بیا، بیا، پیاده‌شوا!

۴۸۰-MS: دلفک به تیر تکیه می‌دهد.

دلفک: قرارگاه پلیس... همین جاست.

۴۸۱-MCU: جلسومینا لبخند می‌زند و سپس به پایین نگاه می‌کند.

۴۸۲- مانند نمای ۴۸۰: دلفک به سمت راست می‌رود و دوربین با او پن می‌کند.

دلفک: خب... (اشاره‌ای به نشانه وداع می‌کند). به امید دیدار!

۴۸۳- مانند نمای ۴۸۱.

دلفک (خارج از کادر): خدا حافظ...

جلسومینا: داری می‌ری؟

۴۸۴- مانند پایان نمای ۴۸۲.

دلفک: آره. ولی... تو واقعاً دلت می‌خواد با من ییای؟

۴۸۵- مانند نمای ۴۸۳.

دلفک (خارج از کادر، می‌خندد): ها؟...

جلسومینا بی‌آنکه پاسخی بدهد، به پایین نگاه می‌کند.

۴۸۶- مانند نمای ۴۸۴.

دلک: خب... ولی بهت گفتم که من قصد ندارم هیچ دختری رو قبول کنم، چون واقعاً به دردم نمی خوره.

۴۸۷- مانند نمای ۴۸۵: جلسومینا سرش را با ناامیدی به پایین خم کرده است.

۴۸۸- مانند نمای ۴۸۶: دلک، زنجیر کوچکی که دور گردنش است، باز می کند.

۴۸۹- مانند نمای ۴۸۷: دستهای دلک از چپ وارد کادر می شود و درحالی که نام جلسومینا را زیر لب زمزمه می کند، زنجیر را دور گردن او می بندد.

دلک (خارج از کادر): بفرما، این هم...

جلسومینا زنجیر را لمس می کند.

۴۹۰- MCU دلک.

دلک (با ناشیگری): ... یک یادگاری کوچولو... خدا حافظ!

دلک دست تکان می دهد، برمی گردد و در زمینه تصویر، درحالی که با تکرار نام جلسومینا آواز می خواند، دور می شود.

دلک: جلسومینا، جلسومینا، تاری راری راری را...

۴۹۱- مانند نمای ۴۸۹.

دلک (خارج از کادر): بدرود!

جلسومینا با لبخندی مهربان به بالا نگاه می کند و دست تکان می دهد.

۴۹۲- LS دلک.

دلک: به امید دیدار! (به سمت راست می رود و سوت زنان دور می شود.

دوربین روی او پن می کند. دوباره به جلسومینا نگاه می کند.) خدا حافظ جلسومینا!

۴۹۳- مانند پایان نمای ۴۹۱: جلسومینا درحالی که اشک می ریزد، برای دلک - خارج از کادر - دست تکان می دهد.

۴۹۴- ELS: دلک دور می شود.

۴۹۵- MCU: جلسومینا زنجیر را در چنگ می گیرد و سرش را پایین می اندازد.

(دیزالو)

۴۹۶-LS: تصویر واگن از پشت آن. موتورسیکلت همچنان در کنار پیاده‌رو ایستاده است.

یک رهگذر به جلسومینا که روی جدول کنار خیابان نشسته، نگاه می‌کند.

۴۹۷-LS: زامپانو از قرارگاه پلیس خارج می‌شود، از پله‌ها بالا می‌آید می‌ایستد و در پی جلسومینا به اطراف نگاه می‌کند.

جلسومینا (خارج از کادر): زامپانو؟

۴۹۸-MS: جلسومینا از نگاه زامپانو، در کنار موتورسیکلت برمی‌خیزد.

جلسومینا: من اینجا.

۴۹۹-MS: زامپانو با حالتی افسرده و عبوس، به سیگارش پک می‌زند.

۵۰۰-MS: جلسومینا با لبخندی شیطن‌آمیز.

جلسومینا: اونا به من گفتن که می‌تونم برم باهاشون کار کنم...

۵۰۱-مانند نمای ۴۹۹: زامپانو به پایین نگاه می‌کند.

جلسومینا (خارج از کادر): ... ولی من...

زامپانو: می‌تونستی بری!

۵۰۲-MS: جلسومینا به ریگی که همچنان محکم در دست گرفته نگاه می‌کند. حالا با

اطمینان بیشتری لبخند می‌زند.

۵۰۳-LS: جلسومینا و زامپانو در سمت راست واگن. جلسومینا به پشت واگن می‌رود و

کت زامپانو را از داخل واگن برمی‌دارد. سپس نزد زامپانو برمی‌گردد و به او کمک می‌کند تا آن را بپوشد.

(دیزالو)

۵۰۴-MS: زامپانو، پشت به دوربین، موتورسیکلت را در جاده‌ای می‌راند.

(دیزالو)

۵۰۵-ELS: تصویر یک ساحل در سپیده‌دم، از روی موتورسیکلت در حال حرکت^{۱۷}.

۵۰۶-MS: جلسومینا پشت واگن در خود پیچیده است. چشمهایش نیمه‌باز است و گویی

چرت می‌زند و کاملاً در افکار خود غوطه‌ور است. یک ظرف حلبی روی سرش می‌افتد و

او را به عالم واقعیت بازمی‌گرداند.

راهبه (به زامپانو): یک دقیقه صبر کن.

راهبه به سمت چپ می رود و دوربین کمی با او حرکت می کند تا زامپانو و جلسومینا خارج از کادر می ماند. او به راهبه دیگر که از سمت راست وارد کادر می شود، می رسد (MS).

راهبه: مادر روحانی! روغن خریدم!... (آهسته در گوش راهبه دیگر): این مرد می خواد بدونه آیا می تونه امشب اینجا بمونه؟

MS ۵۲۰: زامپانو پیاده شده و کنار موتورسیکلت ایستاده و جلسومینا فرمان موتورسیکلت را در دست گرفته است.

زامپانو: ببخشید مادر روحانی، ما بنزین کم داریم. (نگاهی به ساعت جیبی اش می کند). هوا داره تاریک می شه و تا شهر هنوز خیلی راهه... و حال زنم زیاد خوب نیست.

MS ۵۲۱: دو راهبه به زامپانو که خارج از کادر است نگاه می کنند.

راهبه (به مادر روحانی): اونا می تونن توی انبار بخوابن.

مادر روحانی (سری به نشانه تصدیق تکان می دهد): بسیار خوب، فقط امشب!

راهبه: قبول کرد. (راهبه به سوی زامپانو و جلسومینا می رود و دوربین او را دنبال می کند. مادر روحانی خارج از کادر می ماند و دوربین، راهبه و جلسومینا و زامپانو را در MS قاب می گیرد). می تونین بمونین. می تونین اونجا توی انبار بخوابین. زامپانو: متشکرم، خیلی متشکرم مادر روحانی.

راهبه از سمت چپ از کادر خارج می شود.

زامپانو: ما هم خدایی داریم!

زامپانو از سمت راست کادر خارج می شود.

زامپانو (خارج از کادر، به جلسومینا که وارد واگن موتورسیکلت شده): زودباش، عجله کن، ملافه ها رو در بیار!

MS ۵۲۲: راهبه و مادر روحانی. مادر روحانی، پشت به دوربین می کند و وارد صومعه

می شود.

(دیزالو)



۵۲۳ LS : زامپانو و جلسومینا کنار صومعه غذا می‌خورند. راهبه که یک قابلمه در دست دارد، از سمت چپ وارد کادر می‌شود.

راهبه: یک‌کم دیگه غذا پیدا کردم!

زامپانو (کلاهش را برمی‌دارد): آه، متشکرم، عالیه!

۵۲۴ MCU : راهبه با لبخندی، باز هم برای زامپانو سوپ می‌ریزد.

راهبه (به جلسومینا): تو چی...؟

۵۲۵ MS : زامپانو و جلسومینا.

راهبه (خارج از کادر): ... یه خرده دیگه نمی‌خوای؟

جلسومینا مؤدبانه رد می‌کند.

زامپانو (بتندی): یالا، بگیر بخور!

جلسومینا ظرفش را به طرف راهبه - خارج از کادر - دراز می‌کند و او در ظرفش سوپ می‌ریزد.

۵۲۶ MCU : راهبه، با لبخندی معصومانه.

راهبه: ولی...

۵۲۷- مانند نمای ۵۲۵.

راهبه (خارج از کادر):... اونم با تو کار می‌کنه؟
 زامپانو (با حالتی خودستایانه به بالا نگاه می‌کند): خب، اون یک کمی به من
 کمک می‌کند. طبل می‌زنه... شیپور می‌زنه. به خواهر روحانی نشون بده چه
 جوری شیپور می‌زنی!

جلسومینا ظرفش را زمین می‌گذارد و برمی‌خیزد.

۵۲۸- LS: زامپانو، راهبه و جلسومینا. جلسومینا با شوق و سرعت به سوی واگن می‌رود.
 دوربین با او به راست حرکت می‌کند و راهبه و زامپانو خارج از کادر می‌مانند. جلسومینا
 شیپور را برمی‌دارد و باز می‌گردد. دوربین با او حرکت می‌کند تا اینکه هر سه را دوباره در
 LS قاب می‌گیرد.

۵۲۹- MS: زامپانو با دهان پر از غذا به او اشاره می‌کند که شیپور بزند.

۵۳۰- MS: جلسومینا که نیمرخ چپش به طرف دوربین است، شروع به نواختن می‌کند،
 سپس می‌چرخد و پشت به دوربین، آهنگ موردعلاقه‌اش را می‌نوازد.

۵۳۱- مانند نمای ۵۲۹: زامپانو با حالتی منگ و حیران به راهبه - که خارج از کادر است -



نگاه می‌کند.

۵۳۲ LS هر سه نفر. جلسومینا به شیپور زدن ادامه می‌دهد.

۵۳۳ MS: جلسومینا، پشت به دوربین، همچنان شیپور می‌زند. می‌چرخد و ابتدا نیم‌رخ راستش رو به دوربین است. سپس کاملاً رو به دوربین قرار می‌گیرد و با پایان آهنگ، شیپور را پایین می‌آورد. سایه‌ای از غم، چهره‌اش را می‌پوشاند.

۵۳۴ MS: راهبه از این آهنگ به وجد آمده است.

راهبه: قشنگ بودا...

۵۳۵ MS: جلسومینا با خجالت، حرکتی به نشانه تواضع می‌کند.

۵۳۶ MS: راهبه به سوی جلسومینا می‌رود و دوربین نیز با او حرکت می‌کند. زامپانو در زمینه تصویر، هنوز کنار دیوار نشسته است.

راهبه: ... چه خوب می‌زنی!

زامپانو: خب، بسه دیگه! (به سوی جلسومینا - که خارج از کادر است - می‌چرخد، برمی‌خیزد و چند قدم به سوی جلو تصویر می‌آید.) بگیر این ظرفارو بشورا

راهبه (چند قدم به طرف زمینه تصویر، به سوی زامپانو می‌رود): بده به من، خودم می‌شورم.

دوربین بی حرکت می‌ماند و آنها را در MS قاب می‌گیرد.

زامپانو: نع! این کار اونه!

راهبه (ظرفهای کثیف را می‌گیرد): نه، نه، با هم می‌شوریم. اون چقدر باهوشه! چقدر خوب شیپور می‌زنه! (به طرف جلسومینا - خارج از کادر - می‌چرخد.) اسم این آهنگ چیه؟

جلسومینا (خارج از کادر): من نمی‌دونم.

زامپانو پشت سر راهبه می‌ایستد و نگاهی به سمت چپ می‌اندازد.

۵۳۷ LS: راهبه دیگری می‌شکند.

زامپانو (خارج از کادر): هی! ... داری چی‌کاری می‌کنی خواهر؟

۵۳۸ MS: زامپانو به سمت چپش نگاه می‌کند.

زامپانو: نه خواهر... بدهش به من. این کارها کار شما نیست. (زامپانو به سوی راهبه‌ای که مشغول کار است می‌رود. دوربین کمی روی او به راست پن می‌کند و سپس ثابت می‌ماند و آن دو را در LS قاب می‌گیرد) بدهش به من اونوا!
راهبه: حرف مفت نزن. این کار همیشگی منه.

زامپانو (تبر را از راهبه می‌گیرد): حالا برای همه زمستونتون هیزم می‌شکنم. ولش کن!

راهبه: اوه، خدای من!

۵۳۹-MCU: جلسومینا پشت به دوربین و راهبه رو به دوربین است.

راهبه (به سمت چپ کادر اشاره می‌کند): تو همیشه اون تو می‌خوابی؟
جلسومینا رو به دوربین می‌کند و به سوی واگن می‌رود تا شیپور را در آن بگذارد. دوربین اندکی به چپ حرکت می‌کند تا او را دنبال کند.

جلسومینا: آره... ولی اونجا اتاق زیاده... توی واگن ظرف دارم، چراغ دارم... همه چیز درست مثل یک خونه.

راهبه: چه جالب!

هر دو از واگن دور می‌شوند و در یک راه گل‌آلود پیش می‌روند. دوربین ابتدا به راست و سپس به عقب با آنها حرکت می‌کند (MS).

راهبه: خوشت میاد از اینکه همیشه در حال رفتن از یک محل به محل دیگه هستی؟

جلسومینا: کار اون این جوریه.

راهبه: خب ما هم به این ور اون ور سفر می‌کنیم. هر دو سال صومعه مونو عوض می‌کنیم. این دومین صومعه‌ست که من اومدم.

جلسومینا: چرا؟

راهبه: این جوری ما به چیزهایی که توی دنیا هست وابسته نمی‌شیم. تو به جایی که زندگی می‌کنی انس می‌گیری، نه؟ حتی با یک گیاه اخت می‌شی. و بعد در معرض این خطر قرار می‌گیری که مهمترین چیز را، که خداست، فراموش کنی. (راهبه می‌خندد. آنها به صومعه می‌روند و دوربین آنها را دنبال

می‌کند.) هردوی ما سفر می‌کنیم. تو دنبال شوهر خودت می‌ری، منم دنبال شوهر خودم^{۱۹}.

جلسومینا می‌چرخد و رو به دوربین قرار می‌گیرد. زامپانو در انتهای زمینه تصویر مشغول کار است.

جلسومینا: خب، درسته... هرکسی به راه خودش. (از این مقایسه راضی و سرور است.)

راهبه: دلت می‌خواد همه‌جای صومعه رو ببینی؟ من باهات میام. (راهبه، جلسومینا را به سوی سربالایی صومعه هدایت می‌کند و دوربین با آنها حرکت می‌کند.) اینجا یک صومعه قدیمیه، که بیشتر از هزار سال پیش ساخته شده.

(دیزالو)

۵۴۰-LS: زامپانو و جلسومینا در انبار علوفه هستند. شب است و زامپانو در سمت چپ کادر، روی زمین دراز کشیده و سیگار می‌کشد. جلسومینا کنار دیوار عقبی انبار زانو زده است. او سپس برمی‌خیزد و به سوی زامپانو که در افکار خودش غوطه‌ور است، می‌رود.

جلسومینا: زامپانو!

۵۴۱-MS: زامپانو با ترش رویی به سیگارش پک می‌زند.

۵۴۲-مانند نمای ۵۴۰.

جلسومینا: چرا منو با خودت نگه داشتی؟... من که خوشگل نیستم. آشپزی هم که بلد نیستم. هیچ‌کاری بلد نیستم. ها؟

۵۴۳-مانند نمای ۵۴۱.

زامپانو: چه مرگه، چی می‌خوای؟ حالا یالاً برو بگیر بخواب. عجب احمقی هستی ها! (کلاهش را برمی‌دارد و شروع می‌کند به بالا کشیدن کلاه متصل به بارانی)

۵۴۴-MS: جلسومینا زیر پتو محاله شده و در کنارش، شیپور و یک شمع روشن قرار دارد.

۵۴۵-MS: زامپانو حالا کلاه خودش و کلاه بارانی را می‌پوشد.

۵۴۶-مانند نمای ۵۴۴.

جلسومینا (زمزمه می‌کند): داره بارون میاد... جای قشنگیه.

۵۴۷-MS: زامپانو جلوی تصویر است و جلسومینا (LS) کنار دیوار در پس زمینه خوابیده است.

جلسومینا: زامپانو...

زامپانو: ها؟

جلسومینا: برات اهمیت داره اگه من بمیرم؟

زامپانو: چطور مگه؟ می‌خوای بمیری؟

جلسومینا: یک‌بار احساس کردم که واقعاً دلم می‌خواد بمیرم... با خودم گفتم که این بهتر از زندگی کردن با همچین مردیه. (با لبخندی می‌نشیند.) حالا ممکنه باهات ازدواج هم بکنم... چون ما همیشه باید با هم باشیم... وقتی حتی یک ریگ هم به یک دردی می‌خوره...

۵۴۸-MCU: جلسومینا با دست به روی سرش می‌زند.

جلسومینا: ... تو باید درباره همه چیز، این جور فکر کنی، اما تو اصلاً درباره هیچی فکر نمی‌کنی!

۴۵۹-MS: زامپانو.

زامپانو (با تندی): اینجا چیزی وجود نداره که درباره‌اش فکر کنم.

۵۵۰-مانند نمای ۵۴۸.

جلسومینا: اما یک چیزایی...

۵۵۱-مانند نمای ۵۴۹: زامپانو سرش را از روی بالش بلند می‌کند.

زامپانو (عصبانی): درباره چی باید فکر کنم؟

۵۵۲-مانند نمای ۵۵۰.

۵۵۳-مانند نمای ۵۵۱: زامپانو پشتش را به جلسومینا می‌کند.

زامپانو: بگو ببینم، کی این سؤالهای احمقانه رو تموم می‌کنی؟ بگیر بخواب، من خوابم میاد.

۵۵۴-MS: زامپانو در جلو تصویر، رو به دوربین، و جلسومینا در زمینه (LS) سرجایش دراز می‌کشد.

جلسومینا: زامپانو، ممکنه به خرده حواستو به من بدی؟
جلسومینا که پاسخی از زامپانو نمی‌شنود، دوبار سرجایش می‌نشیند، شیپور را برمی‌دارد و
چند نت از آهنگش را می‌نوازد.

زامپانو (از کوره در می‌رود): خفه می‌شی یا نه؟
جلسومینا سرعت شیپور را کنار می‌گذارد و می‌خواهد.
(فیدائوت)

۵۵۵- فیداین. LS: تصویری از داخل انبار، از زاویه بالا. نیمه شب است. جلسومینا هنوز
در همان نقطه خوابیده، اما بستر زامپانو خالی است. ناگهان صدای رعد، جلسومینا را بیدار
می‌کند. بیرون، باران شدیدی می‌بارد. در بسترش می‌نشیند و متوجه بستر خالی زامپانو
می‌شود. آسمان برق می‌زند و لحظه‌ای همه‌جا را روشن می‌کند.

جلسومینا: زامپانو!

۵۵۶- LS: زامپانو در مقابل دریچه مشبک آهنی زیارتگاه کوچک ایستاده است.
۵۵۷- LS از زاویه بالا: جلسومینا به سوی زامپانو می‌رود و دورین با او، به راست پن
می‌کند.

جلسومینا: زامپانو!

۵۵۸- MCU: زامپانو سعی می‌کند دست ستبرش را از سوراخ دریچه رد کند، اما موفق
نمی‌شود.

جلسومینا (خارج از کادر): زامپانو!

زامپانو سرش را به سمت چپ، به سوی جلسومینا - خارج از کادر - می‌گرداند.

۵۵۹- LS: جلسومینا به سوی جلوی تصویر می‌آید.

۵۶۰- مانند نمای ۵۵۶: زامپانو چند پله پایین می‌آید.

زامپانو: هی!...

۵۶۱- MCU: جلسومینا که گیج شده، به زامپانو خیره مانده است.

زامپانو (خارج از کادر): اینجا چند تا جنس نقره‌ای هست که...

۵۶۲- CU زامپانو.

زامپانو: ... به اون دیوار میخ شده ^{۲۰}. دستهای من...

۵۶۳ CU: جلسومینا لبخندی معصومانه می زند.

زامپانو (خارج از کادر): ... خیلی بزرگه. بین شاید دستهای تو به اونا برسه.

۵۶۴ مانند نمای ۵۶۲.

زامپانو: تو امتحان کن ... بیا.

جلسومینا (خارج از کادر، وحشت زده از فکر سرقت از زیارتگاه یک صومعه):

نه! ... نه!

۵۶۵ MCU: جلسومینا.

جلسومینا: داری سعی می کنی چی کار کنی؟

۵۶۶ MCU: زامپانو.

زامپانو (با خشم، ضربه ای به جلسومینا - خارج از کادر - می زند): منظورت چیه

که "نه؟" به کی می گی "نه؟"

۵۶۷ MCU: جلسومینا بر اثر ضربه زامپانو پس می رود و در حالی که صورتش را با

شالش می پوشاند، به دیوار برخورد می کند.

جلسومینا (گریه می کند): نه! نه!

۵۶۸ مانند نمای ۵۶۴: زامپانو برمی گردد و به کنار دیوار می رود (MS).

جلسومینا (خارج از کادر): نباید این کارو بکنی!

زامپانو: خفه شو! خفه شو!

۵۶۹ LS: جلسومینا که در تاریکی پشت به دیوار ایستاده، برمی گردد و رو به دیوار، زانو

می زند و دوربین هم با او به پایین تیلت می کند. سپس درحالی که اشک می ریزد، سرش را

به سمت راست، به سوی زامپانو که خارج از کادر است می چرخاند. صدای رعد می آید.

(فید اوت)

۵۷۰ فید این. LS: سحرگاه در مقابل صومعه. زامپانو و مادر روحانی، پشت به دوربین و

جلوی تصویر، کنار موتورسیکلت ایستاده اند. در وسط کادر، مجسمه مسیح مصلوب دیده

می شود. در زمینه دور تصویر، جلسومینا و دو راهبه از صومعه بیرون می آیند. صدای



ناقوس کلیسا شنیده می شود.

زامپانو: متشکرم، متشکرم...

راهبه: به امان خدا! سفر خوبی داشته باشین!

زامپانو: متشکرم، به امید دیدار! (چاپلوسانه تعظیم می کند). جلسومینا!

(کلاهش را به سر می گذارد و آماده حرکت می شود).

راهبه (بسرعت به سوی جلسومینا می رود): سفر خوبی داشته باشین! یک

لحظه صبر کن!

۵۷۱-MCU: جلسومینا دستمالی را به چهره اش می کشد و راهبه، پشت به دوربین است.

راهبه: چی شده؟

جلسومینا (هق هق کنان): هیچی!

۵۷۲- نمای مقابل ۵۷۱. حالا جلسومینا پشت به دوربین است.

راهبه: می خوای اینجا بمونی؟ آگه بخوای، من با مادر روحانی صحبت

می کنم.

جلسومینا سرش را تکان می دهد.

۵۷۳- مانند نمای ۵۷۱، جلسومینا به سمت راست می‌رود و راهبه خارج از کادر می‌ماند. دوربین با او پن می‌کند تا به زامپانو در کنار موتورسیکلت می‌رسد (LS).

زامپانو (در وسط کادر): خدا حافظ خواهر! (به طرف جلسومینا برمی‌گردد و یک پاکت کاغذی محتوی غذا را به او می‌دهد.) اینو بگیر بذار اونجا. (دوباره با راهبه‌ها صحبت می‌کند.) از سخاوت و پذیرایی تون خیلی ممنونم. تشکر صمیمانه یک نمایشگر حقیر رو پذیرین!

یک راهبه از سمت چپ جلو تصویر وارد کادر می‌شود و به سوی موتورسیکلت می‌رود. زامپانو (به جلسومینا): هل بده!

جلسومینا به نشانه خدا حافظی دست تکان می‌دهد. زامپانو موتور را روشن می‌کند و جلسومینا واگن را هل می‌دهد.

۵۷۴- MCU: جلسومینا دست تکان می‌دهد و توأمآ لبخند می‌زند و گریه می‌کند.

۵۷۵- MS: راهبه با حالتی بسیار نگران، دست تکان می‌دهد.

۵۷۶- MS: جلسومینا به داخل واگن می‌جهد، سپس برمی‌گردد و برای راهبه دست تکان می‌دهد.

۵۷۷- LS: راهبه کنار مجسمه مسیح مصلوب ایستاده است. دوربین به عنوان نمای نقطه‌نظر جلسومینا، از راهبه دور می‌شود.

۵۷۸- MS: جلسومینا سرش را روی ساعد دست راستش می‌گذارد و می‌گرید. همزمان با دست چپش دستمالش را درمی‌آورد و برای راهبه تکان می‌دهد. (دیزالو)

سه نمای بعدی، نماهایی متحرک و دارای عمق میدان از چشم‌اندازها، از درون واگن در حال حرکت هستند.

۵۷۹- ELS: یک گله اسب در حال چرا.

(دیزالو)

۵۸۰- ELS: دریاچه‌ای کوچک که از یک جاده کوهستانی دیده می‌شود.

(دیزالو)

۵۸۱-ELS: جاده‌ای در حومه شهر که اتومبیل دلقک در آن از کار افتاده است. موتورسیکلت توقف می‌کند و دوربین نیز از حرکت می‌ایستد.

۵۸۲-MS: جلسومینا در داخل واگن می‌نشیند و به بیرون نگاه می‌کند.

۵۸۳-LS: زامپانو با حالتی تهدیدآمیز از موتورسیکلت پیاده می‌شود. جلسومینا محتاطانه از پشت واگن ظاهر می‌شود.

۵۸۴-LS: دلقک در کنار اتومبیلش، لاستیک ماشین را ترمیم می‌کند.

۵۸۵-MS: دلقک که نیوب لاستیک را به سوی اتومبیل می‌آورد، وقتی متوجه زامپانو - در خارج از کادر - می‌شود، می‌ایستد و نشانه یک احساس خطر، به‌طور غریزی در چهره‌اش ظاهر می‌شود.

۵۸۶-MS زامپانو. جلسومینا در زمینه تصویر ایستاده است.

۵۸۷-MS: دلقک، سوت زنان سعی می‌کند با همان رفتار تحریک‌کننده همیشگی، وحشت خود را پنهان کند.

دلقک: هی! "پُفنگک"! بیا به کمکی به من بکن، باشه؟ (لبخند زنان به سوی اتومبیلش می‌رود و برای جلسومینا دست تکان می‌دهد. دوربین هم با او حرکت می‌کند (MS).) جلسومینا! (نام او را به شکل همیشگی زیر لب زمزمه می‌کند. با نیوب وصله شده روی زمین در کنار اتومبیل زانو می‌زند و دوربین هم با او به پایین تیلت می‌کند. دستهایش را به هم می‌مالد و با حالتی که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده، به کارش ادامه می‌دهد و سوت می‌زند). منم امروز فردا بهت کمک می‌کنم.

دلقک دست دراز می‌کند تا قوطی چسب را که روی زمین افتاده بردارد، اما پای زامپانو از سمت راست کادر وارد می‌شود و با لگدی، آن را زیر اتومبیل می‌اندازد.

۵۸۸-MCU دلقک از زاویه بالا. نگاهی به زامپانو - خارج از کادر - می‌اندازد و با لبخندی وانمود می‌کند که خطری متوجهش نیست.

دلقک (سر به سرش می‌گذارد): اوه، اوه، اوه، "پُفنگک"!

۵۸۹-MS دلقک و پاهای زامپانو. دلقک ناگهان هندل را برمی‌دارد و روی پا می‌جهد. دوربین نیز با حرکت او به بالا تیلت می‌کند. زامپانو با سرعت غیرمنتظره یک گاو نر،



- دستهای دلقک را در هوا می‌گیرد و او را به سوی کاپوت اتومبیل هل می‌دهد.
- ۵۹۰ MCU: دلقک پشت به دوربین و زامپانو رو به دوربین، در حال کشمکش. زامپانو دلقک را به کاپوت اتومبیل می‌فشارد.
- ۵۹۱ MCU: دلقک که هنوز هندل را در دست دارد، تقلا می‌کند. زامپانو دستهای او را پایین می‌آورد.
- زامپانو (خارج از کادر): بندازش پایین!
- ۵۹۲ CU: زامپانو در حال تقلا.
- زامپانو: بندازش پایین!
- ۵۹۳ مانند نمای ۵۹۱. دلقک هندل را می‌اندازد و با درماندگی تلاش می‌کند.
- ۵۹۴ MCU: زامپانو دندانهایش را به هم می‌فشارد.
- جلسومینا (خارج از کادر): زامپانو! بسه دیگه، بسه!
- زامپانو (به دلقک): حالا سربه‌سرم بذار! حالا سربه‌سرم بذار! (یقه کتش را می‌گیرد و او را بلند می‌کند و دو مشت به دلقک می‌زند).
- ۵۹۵ MCU: دلقک دوباره روی کاپوت می‌افتد و سرش به آن می‌خورد.

۵۹۶-LS: جلسومینا در مقابل واگن ایستاده است.

جلسومینا: زامپانو! بسه! بسه! دیگه! نه!

۵۹۷-MCU: زامپانو بار دیگر دلقک را که پشتش به دوربین است، می زند.

۵۹۸- مانند نمای ۵۹۵.

دلقک (به زامپانو در خارج از کادر نگاه می کند): تو که واقعاً نمی خواهی منو

بکشی، نه؟

۵۹۹-MCU: دلقک که کاملاً در جلو تصویر روی کاپوت اتومبیل افتاده، لگدی به زامپانو

می زند و زامپانو از دوربین دور می شود. سپس دلقک می ایستد و زامپانو باز هم او را می زند.

۶۰۰-CU: نیمرخ راست دلقک، درحالی که بار دیگر سرش به بدنه اتومبیل برخورد می کند.

۶۰۱-LS: جلسومینا به سوی آن دو می دود و سرانجام می ایستد. زامپانو از سمت چپ جلوی تصویر وارد کادر می شود و دوربین آنها را در MCU قاب می گیرد. زامپانو کلاهش را که افتاده بر سر می گذارد.

جلسومینا: بسه! بسه!

زامپانو (به دلقک): اینم هدیه ای از "پُفنگ"!

۶۰۲-CU: دلقک درد می کشد.

جلسومینا (خارج از کادر): بسه دیگه! ولش کن. تورو خدا ولش کن!

۶۰۳-MS: جلسومینا زامپانو را هل می دهد و او را از دلقک - که خارج از کادر است - دور می کند.

زامپانو: دفعه دیگه بدتر می کنم!

جلسومینا: بیا بریم! بیا بریم!

دلقک (خارج از کادر): بدتر از این دفعه؟

۶۰۴-MCU: دلقک در حال پاک کردن خون از روی صورتش، متوجه می شود که ساعتش شکسته است. دوربین به عقب و سپس به چپ حرکت می کند.

دلقک (درحال تلوتلو خوردن): هی! ساعتو شکستی!

۶۰۵-LS: زامپانو به سوی موتورسیکلت می‌رود. جلسومینا برمی‌گردد و به دلقک نگاه می‌کند.

۶۰۶-LS: دلقک تلو تلو خوران به کنار جاده می‌آید و دوربین با او به سمت چپ حرکت می‌کند.

۶۰۷-MCU: جلسومینا.

۶۰۸-LS: دلقک پشت سرش را لمس می‌کند، زانو می‌زند، و سپس به شکم روی زمین می‌افتد.

۶۰۹-LS: جلسومینا مانند پایان نمای ۶۰۵. او به سوی دلقک - خارج از کادر - می‌دود و از سمت راست جلوی تصویر از کادر خارج می‌شود.

۶۱۰-LS: دلقک روی زمین افتاده است. جلسومینا از سمت چپ جلوی تصویر وارد کادر می‌شود و به سوی او می‌دود. کنارش زانو می‌زند و سپس برمی‌گردد و زامپانو را که خارج از کادر است، صدا می‌زند.

جلسومینا: زامپانو! بدو! زود باش!

۶۱۱-MCU: زامپانو سیگاری روشن می‌کند.



جلسومینا (خارج از کادر): اون زخمی شده! اون زخمی شده!
 زامپانو به سوی جلسومینا که خارج از کادر است می‌رود و از سمت راست جلوی تصویر
 از کادر خارج می‌شود.

۶۱۲-LS: جلسومینا در کنار دلفک است. زامپانو از چپ جلوی تصویر وارد کادر می‌شود.
 جلسومینا: اون زخمی شده!

زامپانو: هی! (لگدی به پای دلفک می‌زند).
 ۶۱۳-MCU: دلفک که روی علفها افتاده، از درد نفسهای بریده می‌کشد.

جلسومینا (خارج از کادر): داره می‌میره!
 ۶۱۴-MCU: جلسومینا وحشت زده است.

۶۱۵-MS: زامپانو کنار دلفک زانو می‌زند.

جلسومینا (خارج از کادر): داره می‌میره!
 زامپانو: خیلی خب، پاشو - دلفک بازی درنیا!
 ۶۱۶-MCU: زامپانو، دلفک را که رو به مرگ است، برمی‌گرداند.

جلسومینا (خارج از کادر): داره می‌میره! داره می‌میره!
 ۶۱۷-MS: زامپانو سعی می‌کند دلفک را زنده کند.

جلسومینا (خارج از کادر): داره می‌میره!
 ۶۱۸-MCU: جلسومینا مشت‌هایش را به گونه‌هایش می‌فشارد و با وحشت، هق‌هق می‌کند.
 ۶۱۹-MS: زامپانو به سوی جلسومینا - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

زامپانو (با خشم): خفه می‌شی یا نه؟ (خطاب به دلفک) هی، تو!
 زامپانو دست دلفک را بالا می‌آورد و ناگهان درمی‌یابد که کاملاً سست است، و آن را رها
 می‌کند.

جلسومینا (خارج از کادر): نه! نه! نه!
 ۶۲۰-MCU: دلفک مرده.

۶۲۱-MCU: جلسومینا در کمال ناامیدی، دست‌هایش را روی صورتش می‌گذارد.

زامپانو (خارج از کادر): خفه شو!
 جلسومینا: نه! نه! نه!

۶۲۲-MCU: زامپانو، خشمگین و ناامید است.

زامپانو: خفه شو! خفه می‌شی؟

جلسومینا (خارج از کادر): نه! نه! نه! نه!

زامپانو می‌ایستد.

۶۲۳-MCU: زامپانو در سمت چپ کادر. دوربین ابتدا کمی به چپ و سپس به راست پن می‌کند تا حرکت او را دنبال کند.

زامپانو: حالا میان دستگیرم می‌کن!

دوربین او را که اینک کاملاً گیج شده، قاب می‌گیرد. زامپانو به طرف جلوی تصویر باز می‌گردد و با درماندگی، به اطراف نگاه می‌کند. دوربین بی حرکت می‌ماند.

۶۲۴-MCU: پاهای دلقک. دستهای زامپانو از سمت راست کادر وارد تصویر می‌شود، پاهای دلقک را می‌گیرد و او را می‌کشد. دوربین پن می‌کند تا حرکت جسد دلقک را که به سمت راست کادر کشیده می‌شود، دنبال کند. دستهای دلقک به اطراف باز شده است.

۶۲۵-MCU: جلسومینا به جسد - خارج از کادر - خیره شده است.

۶۲۶-MS: زامپانو جسد را روی دوشش می‌اندازد و دوربین به سوی بالا می‌رود. زامپانو به سوی زمینه تصویر می‌رود.

۶۲۷- مانند نمای ۶۲۵.

۶۲۸-LS: زامپانو جسد را به زیر یک پل می‌برد.

۶۲۹- مانند نمای ۶۲۷. جلسومینا حق می‌کند و می‌لرزد.

۶۳۰-LS: زامپانو بدون جسد دلقک، از خاکریز جاده بالا می‌آید. دوربین به سمت راست پن می‌کند و سپس با او که به اتومبیل دلقک می‌رسد، به بالا تیلت می‌کند. دوربین از زاویه پایین روی زامپانو که اتومبیل را به سوی پل هل می‌دهد، به سمت چپ پن می‌کند.

۶۳۱-MCU: زامپانو درحالی که اتومبیل را هل می‌دهد، پشت به دوربین، از چپ وارد کادر می‌شود و برای اینکه مطمئن شود کسی او را نمی‌بیند، به پشت سرش نگاه می‌کند. سپس به طرف سهر جلوی اتومبیل می‌رود تا با واژگون کردن اتومبیل، آن را از لبه پل به رودخانه بیندازد. دوربین کمی به چپ پن می‌کند تا حرکت زامپانو را دنبال کند.

۶۳۲-LS: اتومبیل از بالای پل به پایین می‌افتد و دوربین با آن به پایین تیلت می‌کند.



اتومبیل با صدایی وهم آور و تقریباً غیر واقعی، شعله ور می شود.

۶۳۳-LS: جلسومینا روی زمین در خود پیچیده است. درحالی که دوربین کمی به سمت راست حرکت می کند، زامپانو از سمت چپ جلوی تصویر سرعت وارد کادر می شود، دست جلسومینا را می گیرد و او را به سوی موتورسیکلت که کمی دورتر نگهداشته، می کشد.

(دیزالو)

پنج نمای بعدی، تصویرهایی متحرک از چشم اندازهای مختلف است، درحالی که پاییز تبدیل به زمستان می شود. صدای موتورسیکلت روی این نماها ادامه دارد:

۶۳۴-ELS: یک دره از روی جاده ای کوهستانی دیده می شود.

(دیزالو)

۶۳۵-LS: یک جنگل هم سطح جاده.

(دیزالو)

۶۳۶-LS: درختهای بی برگ.

(دیزالو)

۶۳۷-ELS: شهری بر دامنه یک تپه.

(دیزالو)

۶۳۸-ELS: مزرعه‌ای زیر برف.

(دیزالو)

۶۳۹-MS: زامپانو در وسط حلقه تماشاگران، در چله زمستان، راه می‌رود و برنامه اجرا می‌کند. او کت چرمی پوشیده تا خود را از سرما محافظت کند. دوربین با او پن می‌کند.
زامپانو: اگه توی تماشاگرها آدم دل‌نازکی هست توصیه می‌کنم نگاه نکنه. ممکنه قلاب به گوشتم فرو بره و خون بیرون بزنه. طبل سه دفعه به صدا درمیا.

۶۴۰-LS: زامپانو آماده شروع برنامه‌اش است. جلسومینا با کلاهی بر سر و طبل‌ی که بر گردنش آویخته در کنار او ایستاده است.

زامپانو: ممکنه خواهش کنم، خانم جلسومینا... (زامپانو زانو می‌زند و سینه‌اش را پیچ و تاب می‌دهد تا قلاب را پاره کند. حالا با بی‌صبری): خانم جلسومینا!
۶۴۱-MS: جلسومینا، از نیمرخ چپ. بی‌حرکت ایستاده است و مانند آدم‌هایی که ضربه روحی خورده‌اند، به فضای خالی خیره شده است.
زامپانو (خارج از کادر): خانم جلسومینا...

۶۴۲-MS: زامپانو از نیمرخ، در حال فشار آوردن بر عضلات سینه‌اش، برای پاره کردن زنجیر.

زامپانو (عصبانی): طبل...

۶۴۳-MS: جلسومینا به زامپانو نگاه می‌کند.

جلسومینا (می‌نالند): دلقک زخمی شده!

۶۴۴-MCU: زامپانو به جلسومینا - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

جلسومینا (خارج از کادر): زامپانو!

۶۴۵-MCU: جلسومینا مانند یک توله سگ ناله می‌کند.

جلسومینا: زامپانو! دلقک زخمی شده!

(دیزالو)

۶۴۶- ELS : جاده‌ای کوهستانی در جلّه زمستان. موتورسیکلت زامپانو در جاده پیش می‌رود و دوربین از پشت آن را دنبال می‌کند.

(دیزالو)

۶۴۷- MS : سمت راست موتورسیکلت زامپانو که در جاده پیش می‌رود. بر روی روکش واگن، شکل یک جغد عجیب نقاشی شده است.

(دیزالو)

۶۴۸- MS : بخشی از دامنه کوه که پوشیده از برف است. دوربین به راست پن می‌کند تا به موتورسیکلت زامپانو می‌رسد که در جاده می‌راند و به سمت راست جلوی تصویر پیش می‌آید و می‌ایستد (LS). زامپانو پیاده می‌شود و به پشت واگن می‌آید.

۶۴۹- MS : تصویر زامپانو از داخل واگن. او از سمت چپ وارد کادر می‌شود و بدقت به داخل واگن نگاه می‌کند.

زامپانو (به جلسومینا که خارج از کادر، داخل واگن است): چه بلایی به سرت اومده؟ چی شده؟ (با ناامیدی کلاهش را برمی‌دارد و سرش را می‌خاراند.) تو کله‌ات فرو کن که هیچ کس مارو ندیده. هیچ کس دنبال ما نمی‌گرده. هیچ کس حتی به ما فکر نمی‌کنه... من گشتم. تو اینجا بمون، من غذا درست می‌کنم. زامپانو ظرفها را از درون واگن برمی‌دارد، سپس برمی‌گردد و به اطراف نگاه می‌کند تا جایی برای درست کردن آتش پیدا کند.

۶۵۰- MS : جلسومینا در واگن به خود پیچیده و حق می‌کند.

۶۵۱- LS : زامپانو ظرفها را پایین می‌گذارد و سه پایه را روی زمین مستقر می‌کند. سپس به سمت راست که تلی از برف روی زمین است، می‌رود. دوربین نیز با او به راست حرکت می‌کند.

۶۵۲- LS : زامپانو مقداری برف برای آب کردن از روی زمین برمی‌دارد.

۶۵۳- جلسومینا از پشت واگن ظاهر می‌شود.

۶۵۴- مانند نمای ۶۵۲: زامپانو به بالا نگاه می‌کند و جلسومینا را - خارج از کادر - می‌بیند.

۶۵۵- LS: زامپانو برمی‌خیزد.

زامپانو (با نگرانی): هی!

۶۵۶- MS: جلسومینای سرگشته، پشت به دوربین، در طول جاده به راه می‌افتد.

زامپانو (خارج از کادر): کجا داری می‌ری؟

۶۵۷- مانند نمای ۶۵۵: زامپانو در پی جلسومینا می‌دود. دوربین با او، ابتدا به عقب و سپس به راست حرکت می‌کند.

زامپانو: هی! حالا کجا داری می‌ری؟ هی! (به جلسومینا می‌رسد و آستین کتش را می‌گیرد.)

۶۵۸- MS: زامپانو، پشت به دوربین، جلسومینا را به سوی خود می‌چرخاند.

زامپانو: حالا کجا می‌خواهی بری، ها؟

۶۵۹- MCU: زامپانو به جلسومینا - خارج از کادر - خیره شده است.

۶۶۰- MS: جلسومینا مویه می‌کند و به سوی واگن برمی‌گردد. دوربین با او به راست پن می‌کند.

۶۶۱- MCU: زامپانو به جلسومینا که از او دور می‌شود، خیره شده است.

زامپانو: هی! می‌خواهی بری خونه؟ هی!

۶۶۲- LS: جلسومینا نیم‌چرخ به طرف زامپانو - خارج از کادر - می‌زند و سرش را تکان می‌دهد. سپس راهش را به سوی واگن که در زمینه تصویر است ادامه می‌دهد.
(دیزالو)

۶۶۳- ELS: جاده‌ای در جنگل. دوربین از نگاه راننده موتورسیکلت به سوی جلو حرکت می‌کند.

(دیزالو)

۶۶۴- LS: در کنار واگن، آتشی برپاست و زامپانو از کنار آتش به سوی واگن می‌رود.

۶۶۵- MS: زامپانو از داخل واگن. پرده عقب واگن را کنار می‌زند و داخل آن را بدقت نگاه می‌کند. اصلاح نکرده و نزار، آشکارا از رفتار غریب جلسومینا نگران و بکلی درمانده

است.

زامپانو: بیا! (جلسومینا، خارج از کادر، مثل یک توله‌سگ مویه می‌کند). یه چیزی بخور!

۶۶۶- MS: جلسومینا زیر پتو دراز کشیده و مویه می‌کند.

۶۶۷- مانند نمای ۶۶۵.

زامپانو (با خشم): گریه بسه دیگه! تمومش کن! (کمی از واگن که فاصله می‌گیرد، پرده پایین می‌افتد و زامپانو دوباره آن را پس می‌زند). تمومش کن! دیگه نمی‌تونم تحمل کنم!... هوا سرده، دارم می‌رم بخوابم.

۶۶۸- MS: جلسومینا با حالتی هراسان از جا می‌جهد و سرجای می‌نشیند.

جلسومینا: نه!

۶۶۹- MCU: زامپانو.

۶۷۰- مانند نمای ۶۶۸.

جلسومینا: حق‌نداری بیای تو!... حق‌نداری بیای تو!

۶۷۱- مانند نمای ۶۶۷.

زامپانو: ساکت باش!... من بیرون می‌خوابم. (پرده پشت واگن را می‌اندازد).

۶۷۲- مانند نمای ۶۷۰: جلسومینا دوباره به زیر پتو می‌خزد.

(قید/اوت)

۶۷۳- فیداین. ELS: زمینهای پوشیده از برف. موتورسیکلت کنار جاده‌ای در نزدیکی یک بنای نیمه‌تمام ایستاده است. زامپانو از واگن به سوی دیوار ساختمان نیمه‌تمام می‌رود.^{۲۱}

۶۷۴- MS: زامپانو کنار آتش زانو می‌زند تا به آن فوت کند. ناگهان به سمت راست نگاه می‌کند.

۶۷۵- LS: واگن در سمت چپ جلوی تصویر، بر زمینه چشم‌اندازی پوشیده از برف. جلسومینا از واگن پیاده می‌شود و پشت به دوربین، به افق خیره می‌شود. دوربین با او اندکی به راست حرکت می‌کند.

۶۷۶- مانند نمای ۶۷۴.

۶۷۷-LS: جلسومینا به اطراف نگاه می‌کند و سپس به سوی جلوی تصویر پیش می‌آید. چهره‌اش حالت غمباری را که روز قتل دلقک داشت، از دست داده و حالا آرامتر است و لبخندی محو می‌زند.

۶۷۸-MCU: زامپانو، از نگاه جلسومینا، ایستاده است.

۶۷۹-MCU: جلسومینا از نگاه زامپانو.

جلسومینا (با صدایی ملایم): اینجا چقدر قشنگه.

۶۸۰-MS: زامپانو از نگاه جلسومینا.

زامپانو: هوا سرده... بشین اونجا... یک‌کم آفتاب بگیر.

۶۸۱-MS: جلسومینا از نگاه زامپانو، به سوی دیوار می‌رود و کنار آن می‌ایستد. دورین با او به راست پن می‌کند.

۶۸۲-MS: زامپانو هم کنار دیوار ایستاده است.

۶۸۳-MS: جلسومینا که کنار دیوار ایستاده و آرام و آسوده به نظر می‌رسد، کتش را روی زمین می‌گذارد و می‌نشیند. دورین به پایین تیلت می‌کند و سپس کمی عقب می‌رود تا او را بر زمینه دیوار، قاب می‌گیرد (LS).

۶۸۴-MS: زامپانو کنار آتش زانو می‌زند و دورین با او به پایین تیلت می‌کند.

۶۸۵-MS: جلسومینا طوری به اطراف نگاه می‌کند که انگار همه چیز را برای نخستین بار می‌بیند. به کت و چتر موهایش دست می‌کشد. صدای زامپانو را که می‌شنود به طرف او - خارج از کادر - نگاه می‌کند.

۶۸۶-MS: زامپانو کنار آتش.

زامپانو: یه کم سوپ بخوریم، باشه؟ (سوپ را می‌چشد) یه چیزی کم داره...

۶۸۷-LS: زامپانو کنار آتش زانو زده. جلسومینا در سمت چپ جلوی تصویر، برمی‌خیزد و به سوی آتش می‌رود تا به زامپانو کمک کند.

جلسومینا: ولش کن، من می‌پزمش.

۶۸۸-مانند نمای ۶۸۶

زامپانو (آشکارا آسوده شده): بالاخره! می‌دونی که ده روزه تکون نخوردی؟

۶۸۹-MCU: جلسومینا از نگاه زامپانو.



۶۹۰-MS: زامپانو کنار دیوار نشسته و از بالای شانه‌اش چشم‌انداز پشت سر دیده می‌شود. زامپانو: من نمی‌خواستم اونو بکشم. فقط دوتا مشت بهش زدم... که چیزیش هم نشد... فقط یه خرده خون از دماغش اومد... بعدش من ولش کردم و اون افتاد زمین. (بیش از پیش هیجان‌زده می‌شود). یعنی باید به خاطر دوتا مشت، بقیه عمرمو توی زندون بگذرونم؟ من فقط می‌خوام به حال خودم بذارنم تا با آرامش کار کنم!... یعنی حق ندارم زندگی مو تأمین کنم؟

۶۹۱-MS: جلسومینا با ملاقه، مقداری سوپ در ظرفی می‌ریزد و آن را به زامپانو - خارج از کادر - می‌دهد.

۶۹۲- مانند نمای ۶۹۰: زامپانو سوپ را از سمت چپ کادر می‌گیرد.

۶۹۳-MS: جلسومینا سوپش را می‌چشد.

۶۹۴- مانند نمای ۶۹۲: زامپانو نفس عمیقی از سر آسودگی می‌کشد.

زامپانو (کلامش را برمی‌دارد): خیلی بهتر شد! حالا می‌تونیم بریم. توی این شهر کناری یک بازار مکاره هست.

۶۹۵- مانند نمای ۶۹۳.



زامپانو (خارج از کادر): چند کیلومتر بیشتر راه نیست. بعدش می‌ریم اونجا و
 یک پول حسابی درمیاریم!
 جلسومینا ناگهان شروع به مویه می‌کند.
 زامپانو (با نگرانی): باز دیگه چی شده؟
 ۶۹۶- مانند نمای ۶۹۴.

زامپانو (با تندی): چت شده؟
 ۶۹۷- مانند نمای ۶۹۵.

جلسومینا (غمگین): دل‌تک... زخمی... شده!
 ۶۹۸- مانند نمای ۶۹۶: زامپانو از خوردن باز می‌ایستد.
 ۶۹۹- مانند نمای ۶۹۷: جلسومینا در حال پاک کردن اشکهایش، بار دیگر مویه می‌کند. سپس
 به زامپانو - خارج از کادر - نگاه می‌کند.
 ۷۰۰- LS: زامپانو که کنار دیوار نشسته، به جلسومینا - در سمت چپ جلوی تصویر - نگاه
 می‌کند.

زامپانو: هی! (به سوی جلسومینا می‌خزد و زانوی او را تکان می‌دهد.) می‌برمت
 خونه تون... می‌خوای برت گردونم پیش مادرت؟... هی!... نمی‌خوای برت
 گردونم پیش مادرت؟
 ۷۰۱- MS: جلسومینا به فضای خالی خیره شده است.

جلسومینا (اندوهگین): اگه من باهات نمونم، کی می‌مونه؟
 ۷۰۲- MCU: زامپانو بالاخره با ناامیدی از کوره درمی‌رود.
 زامپانو: دیگه نمی‌تونم این جوری ادامه بدم! من مجبورم به فکر گذران
 زندگی باشم! تو مریضی!... تو مغزت خرابه! (خشمگین، با کف دست به
 پیشانی‌اش می‌کوبد.)

۷۰۳- مانند نمای ۷۰۱: جلسومینا حالا به زامپانو - خارج از کادر - خیره شده است.
 ۷۰۴- LS: زامپانو در سمت راست زمینه، و جلسومینا در سمت چپ جلوی تصویر.
 جلسومینا دراز می‌کشد و روی خود را می‌پوشاند.

زامپانو: برگرد توی واگن. داری چی کار می‌کنی؟ هوا سرده! (زامپانو به کنار

دیوار می‌خزد و به آن تکیه می‌دهد.): پاشو سوار شو، پاشو!
 جلسومینا (می‌لرزد): تو اونو کشتی!... اینجا زیر آفتاب خیلی خوبه.
 MS-۷۰۵: جلسومینا کنار دیوار دراز کشیده است.

جلسومینا: می‌خواستم فرار کنم. اون به من گفت که با تو بمونم. (چشمانش را می‌بندد.) یک کم هیزم دیگه لازم داریم. آتیش داره خاموش می‌شه.
 (دیزالو)

۷۰۶- زامپانو هنوز در همان نقطه کنار آتش نشسته و جلسومینا نیز در کنار دیوار ساختمان نیمه‌تمام خوابیده است.

MCU-۷۰۷: زامپانو این بار با حالتی تازه در چهره‌اش - سخت و مصمم - به سیگارش پک می‌زند.

LS-۷۰۸: زامپانو برمی‌خیزد و دوربین با او پن می‌کند تا او را که به سوی پشت واگن می‌رود دنبال کند و او را از پشت در کادر می‌گیرد (MS). وسایل جلسومینا را جمع و جور می‌کند و آنها با یک پتو از واگن برمی‌دارد و به سوی جایی که جلسومینا خوابیده می‌رود. دوربین به چپ پن می‌کند و او را در LS قاب می‌گیرد. زامپانو پتو را روی جلسومینا می‌کشد، زانو می‌زند و مقداری پول زیر بالش جلسومینا می‌لغزاند. سپس ظرفها را جمع می‌کند و سه پایه را از روی آتش برمی‌دارد و درحالی که آخرین نگاه را به جلسومینا می‌کند، می‌رود. دوربین به چپ پن می‌کند و پشت او را در MS قاب می‌گیرد.

MS-۷۰۹: جلسومینا در خواب، از نگاه زامپانو.

LS-۷۱۰: زامپانو به سوی واگن که در سمت راست جلوی تصویر است نگاه می‌کند. شیپور جلسومینا داخل واگن دیده می‌شود. زامپانو بسرعت به سوی واگن می‌آید و وسایل را داخل آن می‌گذارد. وقتی می‌خواهد پرده پشت واگن را بپندازد، متوجه شیپور می‌شود. لحظه‌ای مکث می‌کند، اما سپس شیپور را برمی‌دارد، و متفکرانه به آن نگاه می‌کند. بعد می‌رود و با مهربانی، شیپور را در کنار جلسومینا می‌گذارد. زامپانو به سوی واگن برمی‌گردد تا پرده پشت آن را ببندد. صدای آهنگ جلسومینا روی تصویر شنیده می‌شود.

LS-۷۱۱: زامپانو پرده پشت واگن را می‌اندازد و کلاهش را بر سر می‌گذارد، سپس بدون روشن کردن موتورسیکلت، آن را هل می‌دهد.

۷۱۲-LS: جلسومینا که زیر پتو به خود پیچیده، از نگاه زامپانو. شیپور در کنار اوست. دوربین به سمت راست حرکت می‌کند.

۷۱۳-MS: زامپانو از نیم‌رخ در حال هل دادن موتورسیکلت به عقب، به جلسومینا که خارج از کادر است، نگاهی می‌اندازد. دوربین با او حرکت می‌کند.

۷۱۴-LS: جلسومینا از نگاه زامپانو.

۷۱۵-MS: زامپانو درحالی که موتورسیکلت درجاده پیش می‌رود، روی صندلی راننده می‌جهد. دوربین ثابت می‌ماند.

۷۱۶-ELS: تصویر جلسومینا که هنوز خوابیده، از داخل واگن. صدای روشن شدن موتورسیکلت شنیده می‌شود.

۷۱۷-LS: موتورسیکلت در جاده خلوت، دور می‌شود.

(فید/اوت)

۷۱۸-فیداین. MS: قسمت جلوی یک ماشین روباز که در پشت آن عده‌ای از بازیگران یک سیرک کوچک در کنار هم نشسته و ایستاده‌اند. یک کوتوله پشت بلندگو فریاد می‌زند تا مردم را در مسیر خود خبر کند. یک مرد بسیار چاق و یک زن سبزه‌رو، پشت سر کوتوله و راننده نشسته‌اند. مرد چاق دو سنج را به هم می‌زند و زن بر روی یک طبل بزرگ می‌کوبد. ماشین به سوی دوربین می‌آید و دوربین به عقب حرکت می‌کند.

۷۱۹-MS: سمت چپ ماشین در حال حرکت. دوربین روی آن به چپ حرکت می‌کند و سپس وقتی که ماشین به سمت راست می‌پیچد و به سوی ورودی محل سیرک می‌رود، دوربین متوقف می‌شود. عده‌ای از بچه‌ها در پی ماشین هستند و کوتوله خطاب به جمعیت، برنامه آن شب سیرک مدینی را تبلیغ می‌کند. کلمات او به دلیل صدای سنج و طبل و فریاد بچه‌ها، خوب شنیده نمی‌شود.

کوتوله: همه بیان به سیرک!... همه بیان به سیرک!... امشب یک نمایش بزرگ با پنجاه لیر. از خنده می‌میرید!... همه بیان به سیرک!

۷۲۰-LS: زامپانو از قسمت پشت یک کاروان، در داخل آن دیده می‌شود. ماشین تبلیغ سیرک از سمت چپ جلوی تصویر وارد کادر می‌شود و می‌ایستد. افراد از ماشین پیاده

می شوند و زامپانو از کاروان بیرون می آید.
 صدای کسانی که از ماشین پیاده می شوند: حالا... خفه شین بچه ها! برو
 کنار... بریم ساحل... برو خونه... امشب توی نمایش می بینمت!
 زامپانو کتش را می پوشد، دکمه های پیراهنش را می بندد و از کنار اتومبیل، به سوی جلوی
 تصویر می آید. دوربین روی او به راست پن می کند، می ایستد و سپس به چپ پن می کند.
 زن سبزه رو: هی! کجا داری می ری؟
 زامپانو: می رم به قدمی بزنم.
 زن سبزه رو: می خوای منم باهات بیام؟
 زامپانو: نه، الان برمی گردم.
 زامپانو از سمت چپ جلوی تصویر از کادر خارج می شود و زن در کنار ماشین باقی
 می ماند (MS).
 (دیزالو)

۷۲۱- MCU: زامپانو، از نیمرخ، سیگاری روشن می کند و به سوی یک بستنی فروش
 دوره گرد در کنار پیاده رو می رود. دوربین با او به سمت چپ حرکت می کند. بساط
 بستنی فروش را دور می زند و رو به دوربین می ایستد (MS).
 زامپانو: به قیفی سی لیری بده... به کم لیمویی هم بذار.
 زامپانو به سمت چپ می آید و پشت به دوربین، بستنی اش را می گیرد. دوربین نیز با او
 حرکت می کند. زامپانو با یک گاز، قسمت پیشتر بستنی را در دهانش می گذارد. صدای یک
 زن (خارج از کادر) که آهنگ جلسومینا را می خواند، شنیده می شود. زامپانو با حیرت به
 سوی دوربین می چرخد. صدای زن ناگهان قطع می شود و زامپانو به راهش ادامه می دهد.
 زن (خارج از کادر) دوباره خواندن آهنگ جلسومینا را از سر می گیرد. زامپانو ابتدا به چپ
 و سپس به راست می چرخد و دنبال منبع صدا می گردد.
 ۷۲۲- LS: زن جوانی در یک حیاط بدون دیوار، لباسهای شسته شده را روی بند پهن
 می کند تا خشک شود. سه بچه دستهای یکدیگر را گرفته اند و در دایره ای - در زمینه تصویر
 - می رقصند. بچه چهارم پشت آنها نشسته و تماشا می کند.



۷۲۳- MS : زامپانو آرام به سوی جلوی تصویر می‌آید و پشت حصاری از سیم خاردار، گام برمی‌دارد. پکی به سیگارش می‌زند، و درحالی که از بالای سیم خاردار نگاه می‌کند، دست راستش را روی آن می‌گذارد. زن جوان - خارج از کادر - آهنگ جلسومینا را می‌خواند.

زامپانو: هی!

۷۲۴- LS : زن جوان، پشت به دوربین، سبد لباسهای شسته را برمی‌دارد و به سمت چپ می‌پیچد.

زامپانو (خارج از کادر): هی، خانم!... شما کجا...

۷۲۵- مانند نمای ۷۲۳.

زامپانو: ...اون آهنگو یاد گرفتین؟

زن جوان (خارج از کادر): کدوم آهنگ؟

زامپانو: همون... همون که، همون که الان داشتن می‌خوندین.

۷۲۶- مانند نمای ۷۲۴.

زن جوان: آه... این؟ (آهنگ جلسومینا را یکبار دیگر می‌خواند).

۷۲۷- مانند نمای ۷۲۵.

زامپانو: همینو می‌گم.

۷۲۸- LS : زن جوان به جلوی تصویر می‌آید و سبد لباسها را بر زمین می‌گذارد (MS).

زن جوان: اوه، دختری که سالها پیش اینجا بود، همیشه این آهنگو می‌خوند.

زامپانو (خارج از کادر): ولی چه مدت قبل؟

زن جوان: اوه، خیلی وقت پیش... چهار پنج سال... همیشه این آهنگو با

شیپور می‌زد... به همین دلیل توی ذهن من موند...

زن یک لباس را روی بند می‌اندازد و درحالی که لباس در باد تکان می‌خورد، نیمی از چهره‌اش در پشت آن پنهان می‌شود.

۷۲۹- مانند نمای ۷۲۷.

زامپانو: حالا اون کجاست؟

۷۳۰- MS: زن جوان که ابتدا پشت لباس آویخته روی بند است، به سمت چپ می‌رود و با زامپانو - خارج از کادر - صحبت می‌کند.

زن جوان: اون مُرد، بیچاره... ولی... ولی تو باید یکی از افراد اون سیرک باشی! اونم مثل تو بود، اون یک آواره بود. (زن بار دیگر به سمت راست، در پس یک لباس آویخته به بند، می‌رود) اینجا هیچ‌کس اونو نمی‌شناخت. هیچ‌کس چیزی در مورد اون نمی‌دونست...

۷۳۱- مانند نمای ۷۲۹: درحالی که زن جوان به شرح ماجرا ادامه می‌دهد، دوربین به زامپانو نزدیکتر می‌شود.

زن جوان (خارج از کادر):... اون اصلاً حرف نمی‌زد... به نظر می‌اومد که دیوونه‌ست... پدرم یک شب اونو کنار ساحل پیدا کرد... بیچاره مریض بود، تب داشت.

۷۳۲- یک لباس، کادر را پر می‌کند و هنگامی که در باد تکان می‌خورد، بچه‌ها در حال بازی دیده می‌شوند. زن جوان تقریباً به طور کامل در پشت لباس پنهان است.

زن جوان: آوردیمش توی خونه، اما هیچ توضیحی نمی‌داد... گریه می‌کرد... هیچی هم نمی‌خورد.

۷۳۳- MCU: زامپانو به پایین نگاه می‌کند.

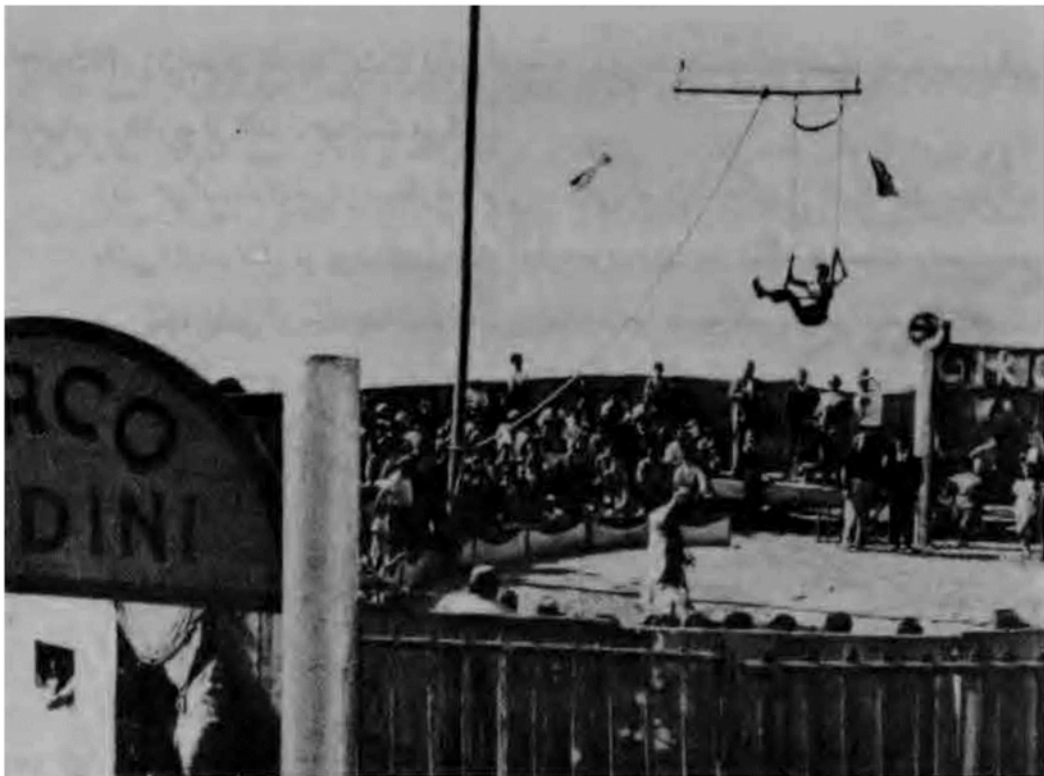
زن جوان (خارج از کادر): وقتی کمی حالش بهتر شد، همیشه بیرون زیر آفتاب می‌نشست... از ما تشکر می‌کرد و شیپور می‌زد...

۷۳۴- MS: زن جوان لباسهای دیگر را روی بند پهن می‌کند.

زن جوان: بعد، یک روز صبح دیگه از خواب بلند نشد... شهردار همه چیز را زیر نظر گرفت، از همه جا پرس و جو کرد که بینه اون کیه، ولی... اگه می‌خواین برین اقامتگاه شهردار...

۷۳۵- مانند نمای ۷۳۳: زامپانو که در افکارش غوطه‌ور است، به اطراف نگاه می‌کند و می‌خواهد از آنجا دور شود، اما دوباره به سوی زن جوان - خارج از کادر - برمی‌گردد و با حالتی از جذب و شور، برای زن به نشانه خدا حافظی دست تکان می‌دهد.

(دیزالو)



۷۳۶-LS: تصویری از زاویه بالا از مرد چاق که در مقابل سیرک مدینی، با یک بلندگو فریاد می‌زند. دوربین به سمت راست پن می‌کند و داخل میدان روباز سیرک را نشان می‌دهد (ELS). یک آکروبات، بندبازی می‌کند و زن سبزه‌رو در وسط میدان سیرک می‌رقصد. هنگامی که آکروبات برنامه‌اش را تمام می‌کند و تماشاگران او را تشویق می‌کنند، رئیس سیرک که اسموکینگ پوشیده، وارد میدان می‌شود.

رئیس سیرک: و اینک، زامپانو اینجا نزد شماست! مردی باریک‌ه‌ای فولادی. پس از آن، یک نمایش کم‌دی اجرا می‌شود که شما را از خنده روده‌بر می‌کند!

۷۳۷-LS: رئیس سیرک به دسته موزیک - که خارج از کادر است - اشاره می‌کند بنوازند. رئیس سیرک: بزن بریم!

زامپانو وارد میدان می‌شود و آن را دور می‌زند. دوربین به راست پن می‌کند. زامپانو که لباس همیشگی‌اش را برای اجرای برنامه پاره کردن زنجیر پوشیده، شنلش را برمی‌دارد. در میدان عقب و جلو می‌رود و دوربین حرکتهای او را دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد که به تماشاگران بی‌اعتناست، و هنگامی که همان حرفهای همیشگی پیش از پاره کردن زنجیر را

می‌زند، چهره‌اش بی‌حالت و صدایش بی‌حال است. یک دور کامل می‌زند و دوربین هم ۳۶۰ درجه پن می‌کند تا اینکه زامپانو در مقابل محل ورود بازیگران سیرک به میدان، می‌ایستد.

زامپانو: خانمها و آقایان، این یک زنجیر و یک قلاب نیم سانتیمتری که از آهن آبدیده ساخته شده و محکمتر از فولاده. با انقباض ساده ماهیچه‌های سینه‌ام - همین سینه‌م - قلابو پاره می‌کنم. (زامپانو می‌ایستد و زانو می‌زند (LS)). او فرسوده و آشکارا پیر به نظر می‌رسد. این تکه پارچه برای این نیست که از من محافظت کنه، برای اینه که اگه قلاب گوشت منو پاره کرد و خون بیرون زد، شما نبینین. اگه آدم دل‌نازکی توی تماشاگرا هست، بهتره تماشا نکنه. (به دسته موزیک اشاره می‌کند). بی‌زحمت!

۷۳۸-ELS: تصویر میدان سیرک از زاویه بالا، که زامپانو در وسط آن زانو زده است.

صدای نواخته شدن طبل.

(دیزالو)

۷۳۹-LS: زامپانو پشت یک میز، سمت راست جلوی تصویر در یک رستوران نشسته و آشکارا مست است^{۲۲}. صاحب رستوران پشت سرش ایستاده و سعی می‌کند او را از میخواری بازدارد و از رستوران بیرون برود.

صاحب رستوران: خب، حالا عرقخوری بسه دیگه... پاشو، دیر شده... برو بگیر بخواب!

زامپانو (او را به عقب هل می‌دهد): ولم کن!

صاحب رستوران: حالا برو بگیر بخواب... تکنون بخور، پاشو...

زامپانو (با عصبانیت، صاحب رستوران را هل می‌دهد): ولم کن، باشه؟

صاحب رستوران: پاشو، پسر خوبی باش، دیگه نخور (روی شانه راست زامپانو می‌زند). بین، خودم کمکت می‌کنم که بری بیرون. (به یک نفر اشاره می‌کند که به کمکش بیاید). می‌برمت به رستوران آمیلکاره که شرابش از شرابای من بهتره. پاشو راه بیفت. بریم! (زامپانو می‌ایستد و آخرین قطره‌های

شراب را از یک تنگ می نوشد. صاحب رستوران، او را بزور به سوی خروجی رستوران می کشاند.) بسه دیگه نخور، بیا، با من بیا. گوش کن، بیا بریم...

زامپانو: خودم می تونم راه برم! خودم می تونم راه برم!

صاحب رستوران: باشه، فهمیدم، فهمیدم! حالا بریم...

زامپانو: ولم کن، به من دست نزن!

صاحب رستوران (درحالی که آنها به سوی زمینه تصویر می روند): لطفاً صورت حساب... اونجا.

یک مشتری: یالاً بندازش تو دریا...

زامپانو با خشم لگدی به صندلی آن مشتری می زند. صندلی از زیر او درمی رود و آنها مستانه با هم گلاویز می شوند تا اینکه صاحب رستوران می آید و آن دو را از هم جدا می کند.

مشتری: هی، از من چی می خوای؟ از اینجا برو بیرون!... گورتو گم کن!

زامپانو سپس روی یک نیمکت پشت سر مشتری، در سمت راست کادر می نشیند و صاحب رستوران کمک می طلبد.

صاحب رستوران: اوهوی!... دست از سر اونا بردار!... هی پسر، مگه تو دیوونه ای؟ (با چند مشتری دیگر که به او کمک می کنند تا زامپانو را به سوی خروجی رستوران برانند، صحبت می کند.) کمک کنین!

زامپانو: بیا بیرون تا بهت نشون بدم که تو کی هستی و من کی هستم. تو دل و جرأت داری! اما جرأت یک آدم ترسو رو. ولم کن!

۷۴۰-LS: در رستوران از میدان مقابل آن، درحالی که زامپانو از آن بیرون انداخته می شود.

زامپانو: بذار برم... گفتم بذار برم!

صاحب رستوران (به دو مردی که با زامپانو کشمکش دارند): آهای، دست از سرش بردارین!... ولش کنین!

آنها به سوی جلوی تصویر می آیند.

زامپانو (در حال کشمکش با بقیه): بذارین برم! بذارین برم! شما واقعا

شجاعین! (یکی از مردها را به زمین می اندازد، سپس خودش هم می افتد و لگدی می خورد.) اینم نوبت من!

صاحب رستوران: ولش کنین!

مردی که داخل رستوران با زامپانو گلاویز شده بود، حالا بیرون می آید و وارد دعوا می شود.

مشتری (به زامپانو): حال منو به هم می زنی!... تو آدم بدبختی هستی! زامپانو می ایستد و از چنگ صاحب رستوران خود را خلاص می کند و به سوی مشتری یورش می برد تا با او گلاویز شود. حالا هر سه مرد به او حمله می کنند و صاحب رستوران سعی می کند زامپانو را از آنها کنار بکشد. زامپانو می افتد و یکی از مردها به پهلویش لگد می زند. صاحب رستوران درحال کمک به زامپانو برای بلند شدن، خطاب به مردها: صاحب رستوران: چی کار دارین می کنین؟... زورتون به یک آدم مست می رسه!

مردها زامپانو و صاحب رستوران را رها می کنند و به سوی رستوران می روند. صاحب رستوران، زامپانو را از آنها به سوی جلو تصویر دور می کند.

زامپانو: ولم کن!... بذار برم!... (با خشم ضربه ای به صاحب رستوران می زند.) صاحب رستوران: چی کار داری می کنی؟ می خوای با منم دعوا کنی؟ منو نمی شناسی؟

زامپانو: من هیچ رفیقی ندارم!

صاحب رستوران (از زامپانو دور می شود و به سوی زمینه تصویر می رود): باشه، ولت می کنم. حالا هرکاری می خوای بکن!

زامپانو به یک بشکه خالی لگدی می زند و تلوتلو خوران، زیرلب با خود می غرد. دوربین کمی با او به راست حرکت می کند.

زامپانو: آره... هیچ رفیقی نمی خوام!

صاحب رستوران: اوه البته... همه چیز و بشکن!

زامپانو (نجوا می کند): رفیق!... چرا... چرا همه تون نمایین بیرون تا همین الان حسابتونو برسم؟

صاحب رستوران (از دور): ای بدبخت بیچاره.

زامپانو: همین حالا بیاین!... همه تونو له می‌کنم! (به یک بشکه دیگر لگد می‌زند). من... من له تون می‌کنم! (بشکه را برمی‌دارد، بالای سرش می‌برد و به سوی جلو تصویر، به خارج از کادر پرت می‌کند). نامردا!... من به هیچ‌کس... به هیچ‌کس احتیاج ندارم! (تلوتلوخوران به سوی جلوی تصویر می‌آید و به دیرک یک گاری دستی تکیه می‌دهد. MS). می‌خوام... می‌خوام تنها باشم... تنها.
(دیزالو)

۷۴۱-LS: یک ساحل خلوت در شب، درحالی که موجهای کف‌آلود به سوی شنها می‌آید.
۷۴۲-MS: زامپانو تلوتلوخوران در طول ساحل به سمت راست کادر می‌رود و دوربین با او حرکت می‌کند. کاروانهای سیرک در زمینه دور تصویر بر بلندی شنها دیده می‌شوند. زامپانو به سوی دوربین می‌چرخد و می‌بینیم که چهره‌اش درهم شکسته است. چشمهایش را با پشت دست پاک می‌کند.

۷۴۳-MS: زامپانو پشت به دوربین به سوی موجهای زمینه تصویر می‌رود (LS). می‌ایستد، خم می‌شود و مشنی آب دریا برمی‌دارد و به صورتش می‌پاشد. سپس برمی‌گردد



و تلو تلو خوران به ساحل، به سوی دوربین که از او دور می‌شود می‌آید و جلوی تصویر روی شن‌ها می‌افتد.

۷۴۴-MCU: زامپانو بر اثر دعوا در رستوران، بکلی خسته و کوفته، و پای چشم راستش کبود است. سنگین و آرام نفس می‌کشد و بی‌حرکت به فضا خیره می‌شود. سکوت عمیق ساحل، تنها با صدای موج‌های اقیانوس درهم شکسته می‌شود. زامپانو آرام به ستاره‌ها و سپس با ناامیدی به اطرافش نگاه می‌کند. شروع به هق‌هق و لرزیدن می‌کند. برمی‌گردد به دریا نگاه می‌کند و ناگهان بغضش می‌ترکد و گریه می‌کند.

۷۴۵-LS: زامپانو که دمر روی شن‌های ساحل افتاده، با ناامیدی به شن‌ها چنگ می‌زند و گریه می‌کند. دوربین از او عقب می‌کشد تا به ELS از زاویه بسیار بالا می‌رسد. صدای آهنگ جلسومینا بتدریج اوج می‌گیرد^{۲۳}.
(فید/اوت)

پایان.



یادداشت‌ها

۱- ده هزار لیر، چه با نرخ سال ۱۹۵۴ و چه امروز، مبلغی بسیار جزئی است.

۲- بخش عمدهٔ سکانس دوم در فیلمنامهٔ کار، از نسخهٔ نهایی فیلم حذف شد. این بخش، کوشش نافرجام جلسومینا برای بازگشت به خانه بود. سکانس حذف شده همچنین - برای خوانندهٔ این فیلمنامه - نمونه‌ای از سبک شاه‌رانه و تا حدودی مبهم فلینی در "فیلمنامهٔ دکوپاژ شده" است. بیشتر فیلمنامه‌اش فی‌البداهه، به هنگام فیلمبرداری هر صحنه، از بنیان تغییر می‌کرد یا در آن تجدیدنظر می‌شد. آشکار است که عناصر تصویری فیلم، بیش از دیالوگ پیچیده، مورد علاقهٔ فلینی است.

خارجی: کافه‌ای در یک جادهٔ اصلی در سحرگاه. موتورسیکلت زامپانو به مقابل کافه‌ای کوچک که ویژهٔ راننده‌های کامیون است می‌رسد و در نزدیکی یک شیر عمومی آب می‌ایستد. دو سه کامیون در فضای جلو کافه - که در ورودی آهنی آن نیمه‌باز است - ایستاده‌اند. زامپانو با خستگی از موتورسیکلت پیاده می‌شود و آرام، شال پشمی‌اش را که دور گردن تا روی بینی‌اش پیچیده، باز می‌کند و به سوی شیر آب می‌رود. خم می‌شود، دست و رویش را می‌شوید، کمر راست می‌کند و با یک دستمال، خودش را خشک می‌کند. به نظر می‌رسد که تقریباً جلسومینا را از یاد برده است. نگاهی به کافه می‌اندازد و به سوی آن می‌رود، اما در راه به یاد جلسومینا می‌افتد و کنجکاو می‌شود. به سوی عقب واگن می‌رود و به داخل آن نگاه می‌کند.

داخلی: درون واگن در سحرگاه. جلسومینا که نیمی از بدنش زیر کهنه پاره‌هاست، آن زیر مانند یک بچه گربه می‌چاله شده و با چشمان پر خواب و نیمه‌بازش به زامپانو نگاه می‌کند.

خارجی: کافه در سحرگاه. زامپانو لحظه‌ای در سکوت به جلسومینا خیره می‌شود، سپس بسرعت می‌گوید:

زامپانو: پاشو، پیاده‌شو!

جلسومینا در آستانهٔ واگن ظاهر می‌شود و به اطراف نگاه می‌کند. مستی او به همراه

سرخوشی‌اش، و همچنین خاطره دقیق آنچه بر او گذشته نیز، از میان رفته است. وحشت‌زده و هراسان است.

زامپانو: هی، بیدار شو! بیدار می‌شی؟

زامپانو بازوهای جلسومینا را می‌گیرد، او را پیاده می‌کند و بتندی به سوی شیر آب هلش می‌دهد. رفتارش هرچند زمخت و بی‌حوصله، اما به شیوه خودش دوستانه است.

زامپانو: صورتتو بشور، حالتو خوب می‌کنه!

جلسومینا تلوتلوخوران، درحالی که هنوز مست است، کنار شیرآب خم می‌شود. زامپانو سر او را بزور زیر شیرآب می‌برد. جلسومینا احساس خفگی می‌کند و با تقلا دستهایش را به اطراف تکان می‌دهد، اما زامپانو می‌خندد و سر او را زیر آب نگه می‌دارد.

زامپانو: بیدار شو! این خوابو از سرت می‌پرونه!

زامپانو جلسومینا را رها می‌کند. از سر و رویش آب می‌چکد، نفسش بند آمده و سرفه می‌کند. زامپانو شال گردنش را به داخل واگن می‌اندازد و به سوی جلسومینا می‌آید تا به کافه بروند.

زامپانو: بیا، خودتو جمع و جور کن!

جلسومینا که سر و رویش خیس است و دوباره قیافه‌اش احمقانه به نظر می‌رسد، بی‌اراده به دنبال زامپانو می‌رود و تا آنجا که می‌تواند صورتش را خشک می‌کند. زامپانو وارد کافه می‌شود و جلسومینا در آستانه در می‌ایستد و ترس شدیدی که مانند وحشت یک سگ ولگرد است، مانع ورودش می‌شود. زامپانو، قدری بی‌حوصله، از داخل کافه او را صدا می‌زند.

زامپانو (خارج از کادر): بیا تو، بجنب!

جلسومینا وارد می‌شود.

داخلی: کافه در سحرگاه. داخل کافه نیمه‌تاریک است و چند کارگر و راننده کامیون آنجا هستند. پشت یکی از میزها، مردی سرش را روی دستهایش گذاشته و خوابیده، و بقیه مشتریها کنار بار هستند. زامپانو خطاب به دختر خواب‌آلودی که از مشتریها پذیرایی می‌کند، با همان لحن همیشگی ذاتی‌اش که حاکی از ابهتی متظاهرانه و صمیمیتی سطحی است، می‌گوید:

زامپانو: دو تا قهوه! با کنیا ک!

زامپانو بدون هیچ احتیایی به جلسومینا، به پیشخوان بار تکیه می‌دهد و به اطراف نگاه می‌کند. جلسومینا که فوق‌العاده پریشان و وحشت‌زده است، به زامپانو و سپس به این مکان غیر معمول نگاه می‌کند. برای یک لحظه، تصادفاً نگاهش در نگاه زامپانو می‌افتد و مطیعانه می‌پرسد:

جلسومینا: اینجا کجاست؟

وقتی دختر گارسون دو فنجان در مقابل زامپانو می‌گذارد، او حواسش پرت می‌شود. یکی از فنجانها را برمی‌دارد و با سر اشاره‌ای به فنجان دیگر می‌کند و مختصر به جلسومینا می‌گوید:

زامپانو: برش دار!

در حالی که به فضا نگاه می‌کند، قهوه‌اش را می‌چشد. جلسومینا جرأت نمی‌کند فنجان را بردارد، اما بعد جسارت می‌یابد و قهوه‌اش را در سکوت، می‌نوشد. زامپانو که قهوه‌اش را تمام کرده، به طرف صندوق می‌رود، پول قهوه را می‌پردازد و در حالی که پیچ‌وتاب می‌خورد به سوی خروجی کافه می‌رود. در راه، بی‌آنکه حتی به عقب برگردد، با دستش علامتی به جلسومینا می‌دهد.

زامپانو: بیا!

جلسومینا بسرعت فنجان را روی میز می‌گذارد و به دنبال او می‌رود. زامپانو از کافه خارج می‌شود.

خارجی: کافه در سحرگاه. زامپانو خارج می‌شود و در پی‌اش جلسومینا. زامپانو در حالی که به سوی واگن می‌رود، به اطراف نگاه می‌کند و دنبال چیزی می‌گردد. در مقابل یک راننده کامیون می‌ایستد و می‌پرسد:

زامپانو: پمپ بنزین کجاست؟

راننده کامیون: صدمتر بالاتر.

زامپانو سر تکان می‌دهد و به سوی واگن می‌رود. جلسومینا به دنبالش می‌رود و کمی دورتر می‌ایستد. زامپانو که گویی منتظر جلسومینا است، به طرف او نگاه می‌کند. جلسومینا از جایش تکان نمی‌خورد. او متقلب است، می‌خواهد چیزی بگوید، اما جرأت نمی‌کند. بعد

بالاخره تصمیم می‌گیرد حرف بزند.

جلسومینا: شاید من برگردم.

زامپانو در سکوت به او خیره می‌شود. جلسومینا ادامه می‌دهد:

جلسومینا: تو به دردسر نیفت، من پیاده برمی‌گردم.

زامپانو لحظه‌ای به خشم می‌آید، اما هنوز رفتارش دوستانه است. ضربه‌ای به پیشانی‌اش می‌زند و گویی با این اشاره نشان می‌دهد که جلسومینا دیوانه است.

زامپانو: هی! (سپس کوتاه و مختصر، و با لحنی مهاجم): یالاً، راه بیفت!

از آنجا که جلسومینا هنوز تکانی نخورده است، زامپانو به سوی او می‌رود و دو ضربه به پشتش می‌زند. حالا آمرانه‌تر، اما با لحن کسی حرف می‌زند که گویی اهمیتی به آنچه اتفاق می‌افتد، نمی‌دهد.

زامپانو: راه بیفت!

جلسومینا را به سوی واگن هل می‌دهد، فرمان موتورسیکلت را می‌گیرد و بی‌آنکه سوار شود، به طرف جلسومینا نگاه می‌کند و کوتاه و مختصر می‌گوید:

زامپانو: بجنب! از عقب هل بده. بنزین تموم کردم. (بعد خشن‌تر) یالاً، هل

بده!

جلسومینا جسارت سرکشی ندارد. دستانش را پشت موتورسیکلت می‌گذارد، پاهایش را روی زمین سفت می‌کند و هل می‌دهد. موتورسیکلت به راه می‌افتد. زامپانو و جلسومینا موتورسیکلت را هل می‌دهند و در طول جاده پیش می‌روند.

۳- ایتالیایی‌ها، وقتی که از آنها خواسته می‌شود هویت خود را بگویند، ابتدا نام فامیل خود را اعلام می‌کنند.

۴- تمامی نمایش کم‌دی زامپانو براساس تحریف در تلفظ کلمات مختلف استوار است: lung rady به جای young lady، rifle به جای rifle، و hinting به جای hunting. این نوع بازی با کلمات، نمونه‌ی بازیهای کودکان است و احتمالاً می‌تواند با آنچه به عنوان بازی pig latin (زبان زرگری) در میان کودکان آمریکایی رایج است، مقایسه شود. سعی شده در ترجمه به انگلیسی، این ویژگی نیز برگردانده شود. (طبعاً در فیلمنامه ایتالیایی، کلمات و نحوه تحریف در تلفظ آنها، متفاوت بوده. در ترجمه به فارسی،

“بالوی جفان” به جای “بانوی جوان”، “تفنگ” به جای “تفنگ” و “شکارچی” به جای “شکارچی” به کار رفته است. م.)

۵- در فیلمنامه کار، نمایش کم‌دی قدری روشن‌تر بود اما چند دیالوگ آن در نسخه نهایی حذف شد.

زامپانو (به فریادش ادامه می‌دهد): خیلی خوبه “بالوی جفان” جلسومینا! تو اون قدر عالی در مورد پرنده‌هایی که شکار می‌شوند داد سخن دادی که حالا من اشتباه می‌کنم و به جای شلیک به بلدرچین، به تو تیراندازی می‌کنم! جلسومینا: ولی اون اردک‌ها کجان؟

زامپانو آهسته به اطراف نگاه می‌کند و با تفنگی که در دستش است، وانمود می‌کند که پرنده‌ای خیالی را هدف می‌گیرد.

زامپانو: باشه. چون اردک‌ها نیستن، تو نقش اردک رو بازی کن، منم نقش شکارچی. (از این لحظه، زامپانو جلسومینا را که میدان جست‌و‌خیز می‌کند، در نیرس دارد.) اگه سرجات نایستی، من چطور می‌تونم بهت شلیک کنم؟ جلسومینا بیشتر به هیجان می‌آید، اما انتظار شلیک قریب‌الوقوع، وحشت‌زده‌اش می‌کند. جلسومینا در نقطه‌ای می‌ایستد، گوشه‌هایش را می‌بندد و حتی پیش از آنکه زامپانو شلیک کند، روی زمین می‌افتد. زامپانو شلیک می‌کند و از تفنگ، دودی برمی‌خیزد. زامپانو بر اثر لگد تفنگ به زمین می‌افتد. صدای شلیک تفنگ. خنده. زامپانو برمی‌خیزد و با حرکات دلفک‌مآبانه، غرغر می‌کند.

زامپانو: اینکه اردک نیست، یک نره‌خره!

۶- trattoria: رستورانهای ساده و ارزان خانوادگی که بدون تزئینات، غذاهای مخصوص محلی را به مردم محلی عرضه می‌کنند.

۷- در فیلمنامه کار، نام این مرد مدینی است که فلینی نام او را به سیرکی می‌دهد که زامپانو در پایان فیلم با آن کار می‌کند.

۸- در فیلمنامه کار، نمای ۹۱ در محلی متفاوت و رستورانی دیگر رخ می‌دهد.

۹- در فیلمنامه کار، ابتدا فلینی یک آهنگ خیلی قدیمی را به عنوان آهنگ جلسومینا در نظر داشت، نه آن آهنگ بسیار محبوبی که نینو روتا برای این فیلم ساخت:

خارجی: میدان شهر، روز. باران شدید می بارد. روز تقریباً به پایان رسیده و همه چیز در خیابان نیمه خلوت شهری که زامپانو و جلسومینا به آن رسیده اند، دلگیر و افسرده است. صدای ملایم یک رادیو، خارج از کادر، شنیده می شود (یک آهنگ قرن هفدهم). زامپانو و جلسومینا کنار یک دیوار، زیر لبه شیروانی خانه ای ایستاده اند تا از باران در امان بمانند. هیچ یک با هم صحبت نمی کند و هر دو به فضای خالی خیره شده اند. هوا سرد است و هر دو، یقه کتھایشان را بالا زده اند. در آن سوی خیابان، در راهروی کارگاهی کوچک، یک مکانیک در حال تمام کردن آخرین مراحل تعمیر موتورسیکلت است. چهره جلسومینا حاکی از دلتنگی بی ست که مدام عمیق تر می شود. چراغ پنجره ای در آن سوی خیابان روشن می شود. چیزی را در اتاق نمی شود تشخیص داد. گاهی نیمرخ زنی دیده می شود که آهسته در اتاق - که صدای آرام رادیو از آن شنیده می شود - حرکت می کند. جلسومینا به پنجره خیره می شود. مکانیک بلند می شود و با صدای بلند، زامپانو را در این سوی خیابان صدا می زند.

مکانیک: درست شد!

زامپانو از دیوار دور می شود، اما جلسومینا دنبالش نمی رود. به نظر می رسد نفهمیده است که آنها باید بار دیگر راه بیفتند. فقط حرکت زامپانو او را به خود آورده است. ناگهان درحالی که اشک در چشمانش جمع شده، و صدایش بر اثر اندوهی بیگانه خفه است، تصمیمش را اعلام می کند:

جلسومینا: من برمی گردم!

زامپانو که قضیه را نفهمیده، می ایستد و به او نگاه می کند. جلسومینا با رنج بیشتری تکرار می کند.

جلسومینا: من برمی گردم خونه!

زامپانو لحظه ای در سکوتی تهدیدآمیز، به او نگاه می کند، اما پاسخی نمی دهد. عرض خیابان را می پیماید و به موتورسیکلت می رسد. وقتی در آن سوی خیابان است، بی آنکه فریاد بزند، قاطعانه و با صدایی محکم می گوید:

زامپانو: راه بیفت!

جلسومینا که از اندوه خاموش مانده است، چند دقیقه دیگر همچنان چسبیده به دیوار

می‌ماند. کار دیگری به نظرش نمی‌رسد جز اینکه او هم عرض خیابان را زیر باران طی کند و به زامپانو پیوندد. دیزالو.

۱۰- این نخستین سطر آوازی محبوب در زمان نمایش فیلم بود.

۱۱- در فیلمنامه کار، فلینی ابتدا سکانس جالبی نوشته بود که در آن، جلسومینا درباره مردن حرف می‌زند و خودش را با برخی از حیوانات اهلی که با آنها برخورد دارد، مقایسه می‌کند:

داخلی: اسطبل، شب. اسطبل بزرگ با چراغی که نور مایل به قرمز دارد، اندکی روشن شده است. حیوانات، برخی ایستاده و برخی نشسته، در یک صف قرار دارند و درحال نشخوار کردن هستند. صدای رادیو و فریادهای یک جوان، از بیرون می‌آید و جلسومینا روی توده‌ای علوفه چمباتمه زده و با کشاورز پیری صحبت می‌کند که روی سکویی چوبی که بین سقف و کف اسطبل ساخته شده، دراز کشیده است. موهای مرد کاملاً خاکستری است، چشملایش را تندتند برهم می‌زند، چهره‌اش پرچروک است و هوشیار به نظر می‌رسد. جلسومینا یک‌یک حیوانات را نشان می‌دهد و پیرمرد، نام آنها را می‌گوید.

پیرمرد: اون کلمباست.

جلسومینا: و اون یکی که اونجاست؟

پیرمرد: اون بلاویتاست.

جلسومینا: و اون یکی، چرا می‌لرزه؟ چی شده؟

پیرمرد: اون کاپوراله‌ست. همیشه شبها می‌لرزه.

جلسومینا (متعجب): چرا؟ می‌ترسه؟

پیرمرد: اون دیوونه‌ست. ارواح رو می‌بینه. شب که شروع می‌شه، اونم شروع می‌کنه به لرزیدن.

جلسومینا (تحت تأثیر قرار گرفته): اون دیوونه‌ست! (جلسومینا برمی‌خیزد و با احتیاط به سوی حیوان می‌رود و ضمن تماشای آن، به‌طور غریزی سعی می‌کند حالت چهره حیوان و لرزیدنش را تقلید کند.) چه حالتی! ببین چه جووری می‌لرزه! خیلی می‌لرزه! (به جای اولش برمی‌گردد و ادامه می‌دهد): روزا هم اون می‌لرزه؟

پیرمرد: نه. روزا، نه. کار می‌کنه. (دراز می‌کشد که بخوابد.) حالا می‌خوام بخوابم.

جلسومینا (پس از لحظه‌ای مکث): منم شبا می‌ترسم. بعضی وقتا. تو نمی‌ترسی؟

پیرمرد، زیر لب می‌خندد.

جلسومینا: احساس می‌کنم که دوست دارم بمیرم. من تو این دنیا دارم چی کار می‌کنم؟ من یک کمی... (با انگشتش، پیشانی‌اش را لمس می‌کند. صدای خرخری آرام به گوش می‌رسد. جلسومینا برمی‌خیزد و نگاه می‌کند. آهسته صدا می‌زند): آهای آقا! (سکوت. از پله‌های یک نردبان کوچک بالا می‌رود و می‌بیند که پیرمرد روی سکو به خواب رفته است. در حالی که به چهره پیرمرد نگاه می‌کند، با مهربانی و حالتی صمیمی و متعجب با خودش حرف می‌زند): کی فکرشو می‌کرد؟ حالا اون درست مثل یک سیب رسیده می‌مونه! (چند لحظه همانجا خیره به پیرمرد می‌ماند، سپس از پله‌های نردبان پایین می‌آید. او در آن اسطبل نیمه تاریک، تنهاست. فقط صدای تنفس یا نشخوار حیوانها شنیده می‌شود. احساس عمیقی از نگرانی، بر جلسومینا سایه افکنده است.) همه مون پیر می‌شیم. کی می‌دونه ما چه جوری می‌میریم... و بعدش... کی می‌دونه چی پیش میاد؟ (پس جلسومینا به سوی گاو "دیوانه" کشیده می‌شود. آرام به سوی گاو می‌رود و در چشمان او نگاه می‌کند. درحالی که کمی ترسیده، به مسیر نگاه گاو خیره می‌شود، با این امید که آنچه را گاو می‌بیند، او هم ببیند. با لحنی که هم تهاجمی و هم مادرانه است، آرام از گاو می‌پرسد): آخه چه‌ت شده؟ به چی خیره شدی؟ (دست به پیشانی خود می‌زند، گویی می‌خواهد به گاو بگوید که او دیوانه است.) ولی تو... ها؟ (جلسومینا متوجه نمی‌شود که زامپانو وارد اسطبل شده و با بدگمانی، کنجکاوانه به او نگاه می‌کند. حالا جلسومینا او را می‌بیند، به گاو اشاره می‌کند و با لحنی طبیعی می‌گوید): اون دیوونه‌ست... ارواح رو می‌بینه. (جلسومینا به سوی زامپانو می‌آید، و در حالی که بسیار هیجان‌زده و سرشار از اشتیاق برای گفتن داستانش است، به صحبت ادامه می‌دهد.) روزا کار

می‌کنه... وقتی که شب می‌شه، شروع می‌کند به لرزیدن، سرتاپاش می‌لرزه. این جورِی. (مثل دلقکها، لرزیدن گاو را تقلید می‌کند. ذوق تقلید کمیک بر او غلبه می‌کند و باعث اغراقهای دلقک‌مآبانه خنده‌آور می‌شود.) دُمبش می‌لرزه... شاخه‌اش می‌لرزه - تیک، تیک، تیک - شاخه‌اش به هم می‌خوره. (جلسومینا با خنده، از پشت روی یونجه‌ها می‌افتد. زامپانو که روی حلقها نشسته، هیچ پاسخی نمی‌دهد. سپس روی پارچه بزرگی که از درون کتش درآورده، دراز می‌کشد، جلسومینا ناگهان از او می‌پرسد): تو به ارواح اعتقاد داری؟

زامپانو که مشغول باز کردن کتش است، جوابی نمی‌دهد.

جلسومینا: زامپانو!

زامپانو متوجه می‌شود که جیبهای کتش قلبه است. مقداری کیک از جیبهایش درمی‌آورد و درحالی که به آن نگاه می‌کند، با خودش می‌خندد.

جلسومینا: زامپانو! تو به ارواح اعتقاد داری؟

زامپانو با ناراحتی شانه‌هایش را بالا می‌اندازد، کیکها را در دستان جلسومینا می‌گذارد و می‌گوید:

زامپانو: برو اونجا... بخور، یالا!

جلسومینا ناخودآگاه درصدد برمی‌آید که به نحوی در جلب توجه زامپانو موفق شود. یک تکه از کیک جدا می‌کند و با هیجان می‌گوید:

جلسومینا: حالا تماشا کن زامپانو! (تکه کیک را بالا می‌اندازد و در هوا آن را می‌بلعد. می‌خندد و می‌پرسد): تو هیچ وقت خواب پدر و مادر بیچاره مُرده‌تو می‌بینی؟ پدر و مادرت هنوز زنده‌ن؟

زامپانو محو باز کردن بقچه - که یک جلیقه و یک کلاه در آن است - شده، اما سؤال جلسومینا دارای نیرویی هست که برای یک لحظه توجه او را جلب کند.

زامپانو: نه!

جلسومینا که ناخودآگاه از پیدا کردن موضوعی برای گفتگو خوشحال شده، با شوقی صمیمانه، همین موضوع را رها نمی‌کند.

جلسومینا: اونا چندوقته که مرده‌ن؟

زامپانو فوری جواب نمی‌دهد، و اشاره‌ای خفیف می‌کند. جلیقه را پهن می‌کند و در حال وارسی آن، آرام می‌گوید:

زامپانو: پدرم از من بهتر بود. بزرگتر بود. از نردبانی که پله‌هاش به تیزی شمشیر بود بالا می‌رفت، زنجیر سه‌لا و پاره می‌کرد، روی قطار در حال حرکت پرشهای مرگبار انجام می‌داد. بالاخره از یک بلندی هفت‌متری افتاد پایین، از دهنش خون اومد و مُرد. خودم بلندش کردم. ارواح چه مزخرفیه؟ (در حالی که جلیقه را در دست دارد، می‌ایستد و با دست دیگرش، ادای پول شمردن درمی‌آورد.) مسأله همه‌ش اینه! وقتی مُردی، مُردی!

۱۲- در فیلمنامه کار، موسم کریسمس است و توصیف مغازه‌ای که جلسومینا از کنارش می‌گذرد، بکلی متفاوت است:

ویرین برخی مغازه‌ها هنوز باز است. جلسومینا در مقابل یک مغازه بزرگ ابزارفروشی می‌ایستد. پشت شیشه‌های مغازه، دهها چراغ سفید بدمنظره، به شکلی بسیار مرموز و وهم‌آور، روشن است. از تکه‌های کوچک پنبه به عنوان برف استفاده شده، تزیینات نقره‌ای رنگ و یک درخت کوچک کریسمس که چراغهای کوچکی روی آن روشن و خاموش می‌شود، تصویر را بدنماتر کرده است. جلسومینا با وجد به مغازه خیره می‌شود، سپس به راهش ادامه می‌دهد.

۱۳- در فیلمنامه کار، نام صاحب سیرک، کولومبایونی است، نه جیرافا.

۱۴- کلیسای سن‌پل که خارج از واتیکان قرار دارد، یکی از چهار کلیسای اصلی رم است.

۱۵- در فیلمنامه کار، دلقک همان آهنگ قرن هفدهمی را می‌نوازد (نگاه کنید به یادداشت ۹).

۱۶- Carabinieri، پلیس شبه‌نظامی ملی ایتالیا است و همچنان که از نام آنها پیداست، تفنگهای کارابین (نوعی تفنگ لوله کوتاه قدیمی) با خود دارند و در اصل، تفنگچی و در خدمت خاندان "ساووی" به عنوان پلیس سلطنتی آنها بودند. آنها مانند ارتش منظم در پادگانهای مخصوص زندگی می‌کنند و به خدمت وظیفه فراخوانده می‌شوند.

۱۷- در فیلمنامه کار، نمایش جالبی وجود دارد که در فیلم نهایی اجرا نشد. از آنجا که این نمایش به این سؤال می‌پردازد که رفتار مردها با زنها باید چگونه باشد، برای تحلیل

شخصیت زامپانو مفید است:

میدانی در یک شهر، روز. ساعت خرید است، با همان آشفتگی مرسوم در میدان کوچکی که چنین بازاری در آن قرار دارد. در گوشه‌ای از میدان، زامپانو و جلسومینا برنامه‌شان را اجرا می‌کنند. زامپانو که طنابی در دست دارد، جلسومینا را که روی یک چهارپایه نشسته است، می‌بندد.

زامپانو (با لحن آدمی که از اطمینان دیگران سوءاستفاده می‌کند): لطفاً توجه کنین! حالا من به شما نشون می‌دم که وقتی به زنی واقعاً علاقه و توجه دارین، چطور با اونا رفتار کنین. (زامپانو با انگشتانش به زیر گلوی جلسومینا اشاره می‌کند، به نشانه اینکه بگوید چقدر خوشحال می‌شود اگر گلوی او را ببرد. زامپانو و بعضی از تماشاگران می‌خندند. زامپانو به بستن جلسومینا ادامه می‌دهد.) خانمها و آقایون، وقتی که یک زن مردی رو می‌گیره، برای سراسر زندگی دست و پاشو می‌بندد. برای اینکه تقریباً "یر به یر" بشن، مرد باید حداقل روزی پونزده دفعه زنشو ببندد، درست همون کاری که من حالا می‌کنم. زن هم باید راضی باشه که شوهرش همین کاری رو بکنه که من می‌کنم. ولی حالا سریع دارم به مطلب اصلی می‌رسم: دلم می‌خواد یک زن پیدا کنم که عاشق شوهرش باشه و واقعاً به اون توجه داشته باشه - لطفاً دستاتونو بلند کنین! (زامپانو رو به تماشاگران می‌چرخد، همه می‌خندند.) دیدید چطور هیچ‌کس دستشو بلند نکرد؟ (به سوی جلسومینا اشاره می‌کند.) حالا ببینین که اون چه جوری دست و پاش بسته شده. فکر می‌کنم که باز شدن این گره‌ها مقداری کار می‌بره. حالا من یک لحظه به شما نشون می‌دم که این خانم جوان چطور خودشو از زنجیر خلاص می‌کنه. ولی هنوز کارمون تموم نشده... (زامپانو شمشیرها را در دست می‌گیرد)... یک ردیف شمشیر در اطراف بدنش قرار می‌گیره. (زامپانو شمشیرها را اطراف جلسومینا می‌گذارد.) حالا ببینین اون چطور بسته شده! این شمشیرها با هر حرکت او یکی یکی بیرون می‌پرن. خطر این عمل در خروج از میان شمشیرهاست! لبه‌هاشون تیزه، یک فشار زیر سینه یا گلو کافیه که باعث مرگ بشه... و کار من به زندون بکشه. بله

خانمها و آقایون. حالا اگه اجازه بدین، قبل از اینکه شروع کنم، باید یک دوری توی جمعیت بزنم و اگه فکر می‌کنین این کار پنج یا ده لیر می‌ارزه... چه بتونین کمک کنین چه نتونین، ازتون متشکرم. (زامپانو شروع به دور زدن می‌کند و نگاهی به جلسومینا می‌اندازد.) در این مدت، خانم جوان راحت. درسته یا نه؟

همه می‌خندند.

جلسومینا: بله آقای زامپانو!

(دیزالو)

۱۸- هیچ شهری به نام مالیانا (Magliana)، چه در انسیکلوپدی قدیمی Treccani (رم، مؤسسه انسیکلوپدی ایتالیا، ۱۹۲۹-۳۷) و چه در Grande Dizionario Enciclopedico UTET (تورین، مؤسسه UTET، ۱۹۶۹) فهرست نشده است. در هر دو منبع، چند شهر به نام مالیانو (Magliano) در اطراف گروسه‌تو، ریه‌تی و رم وجود دارد. به همین ترتیب، در تمام فیلم، فقط کلیسای سن‌پل در رم (نگاه کنید به یادداشت ۱۴) یک محل جغرافیایی تأیید شده است.

۱۹- راهبه‌ها را اغلب، "عروسه‌های مسیح" می‌دانند و این اشاره طنزآمیز راهبه‌ها به همین دلیل است.

۲۰- در ایتالیا و سایر کشورهای لاتین، این رسم مشترک وجود دارد که برای پذیرفته شدن دعای حاجت، نذری یا یادگاری‌هایی در محراب زیارتگاهها بگذارند که حتی در مورد افراد پولدار ممکن است از فلزهای قیمتی ساخته شده باشند (مانند همان اشیاء نقره‌ای که زامپانو سعی می‌کند بدزد).

۲۱- در فیلمنامه کار، فلینی تصریح کرده که ساختمان نیمه‌تمام باید یک زیارتگاه باشد، اما این ویژگی در جایی که در فیلم از آن استفاده شده، نشانی ندارد.

۲۲- osteria نوعی میخانه یا شراب‌فروشی است که همچنین می‌تواند یک رستوران یا trattoria (نگاه کنید به یادداشت ۶) تلقی شود.

۲۳- توصیف فلینی از آخرین سکانس در فیلمنامه کار، برای همه کسانی که صحنه مؤثر پایان فیلم را دیده‌اند، جالب و مفید است:

خارجی: ساحل، شب. زامپانا تلوتلوخوران در ساحل تاریک و خلوت به سوی دریا می‌رود. با کفش و جوراب وارد آب می‌شود و هنگامی که آب به ساق پایش می‌رسد، می‌ایستد. خم می‌شود و دوسه بار چند مشت آب برمی‌دارد و به سر و رویش می‌ریزد. مثل یک گاو، با صدا نفس نفس می‌زند. در حالی که آب از سر و صورتش می‌چکد، به همان شکل به ساحل برمی‌گردد و خودش را روی شن‌ها می‌اندازد. همچنان که نفس نفس می‌زند، آرام صورتش را با آستین و لبه کتش خشک می‌کند. به همین شکل، بی حرکت می‌ماند و به فضای خالی خیره می‌شود. در اطراف او سکوتی عمیق حاکم است. صدای موجها شب را پر کرده است. تنفس سنگین زامپانو کم‌کم فروکش می‌کند. آرامشی سنگین، جای خود را به اضطراب و مستی او می‌دهد. آرام به اطرافش نگاه می‌کند، اما بجز تاریکی - و در تاریکی، موجها را با لبه سفیدشان - چیزی نمی‌بیند. حالا زامپانو تقریباً دیگر نفس نمی‌کشد. او با ناامیدی به هراس آشوبگری که در تمام طول روز آزارش می‌داده، آگاه می‌شود. آرام سرش را بلند می‌کند و به آسمان خیره می‌شود. ماه در آسمان نیست. ستاره‌ها کورسو می‌زنند. زامپانو مدتی طولانی با وحشی شدید، مانند حالت جانوری وحشی که برای نخستین بار آسمان و افلاک را می‌بیند، همچنان خیره می‌ماند. یک بار دیگر برمی‌گردد و به دریا نگاه می‌کند. حق‌هقی از سینه‌اش برمی‌خیزد و باعث می‌شود تمام بدنش تکان بخورد. زامپانو می‌گرید. پایان.





"جاده" چگونه ساخته شد

مقاله‌ها و یادداشت‌هایی از

فدریکو فلینی

تولियो پینلی

انیو فلایانو

مارالدو روسی (دستیار کارگردان)

لوییجی جاکوزی (مدیر تولید)

جولیتا ماسینا

پیدایش «جاده»

فدریکو فلینی

چه کسی می تواند توضیح بدهد که ایده یک فیلم چگونه متولد می شود؟ کی و از کجا می آید، و مسیرهای اغلب پنهان و بی ارتباطی که از آن عبور می کند، چیست؟ سالها از زمانی که جاده را ساختم گذشته، و برایم دشوار است که این موضوع را به خاطر بیاورم. وقتی که فیلمی تمام می شود، به نظر می رسد که مرا رها می کند و همه چیز، از جمله خاطره ها را، با خود می برد. همچنان که پیش از این هم گفته ام، به طور مثال، فیلم ممکن است زائیده جزئیات بی معنا، مثلاً تأثیر یک رنگ، خاطره یک نگاه یا صدایی باشد که چندین روز به طور مداوم و وسوسه کننده در گوشتان زنگ می زند. همچنان که ایده زندگی شیرین ابتدا بر اثر دیدن شکل و شمایل زنی که با لباسش همانند یک گیاه به نظر می رسید و یک صبح آفتابی در خیابان «وِنِه تو» قدم می زد، به ذهنم آمد. وقتی چنین چیزهایی را می گویم، صداقت خودم را عمیقاً باور ندارم، اما وقتی یک دوست روزنامه نگار، حرفهایم را برای خودم تکرار می کند، احساس می کنم که آنچه گفته ام مسخره است. نمی دانم چگونه ارتباط بین این لباس و آن فیلمی را که بعد ساختم، جزء به جزء توضیح بدهم. اما شاید بی حوصلگی من در برابر این نوع پرسشها، از این واقعیت ناشی می شود که اغلب، شرح انگیزه های اصلی دوره خلایق - بخصوص وقتی که به عنوان دلایل قاطع برای بررسی های نشانه شناسانه، به شکل بسیار روشنی به کار رود - ناگهان می تواند بسیار نامعقول،

گاهی حتی خنده آور، به طرز غیرقابل تحملی خودنمایانه، دروغ پردازانه یا بالاخره تراشیدن معناهای عمیق و بی دلیل جلوه کند.

چرا من این فیلم یا آن فیلم را به جای فیلم دیگری می سازم؟ آرزو نمی کنم که علتش را بدانم. دلایل، مبهم، غیرقابل توضیح و گمراه کننده اند. تنها دلیلی که آدم می تواند صادقانه ابراز کند، امضای یک قرارداد است: قراردادی را امضاء می کنم، پیش پرداخت می گیرم و بعد، چون نمی خواهم آن را پس بدهم، باید فیلم را بسازم. و سعی می کنم طوری آن را بسازم که به نظر برسد خود فیلم آرزو داشته ساخته شود! در آغاز خلق جاده، صرفاً احساسی گنگ از فیلم؛ و یک یادداشت مدتها مسکوت مانده وجود داشت که احساسی مبهم از افسردگی در من برمی انگیزخت. احساسی از گناه که مانند سایه پخش می شد؛ احساسی مبهم و توان فرسا، که آمیزه ای از خاطره ها و نشانه های هشداردهنده بود. این احساس، سفر دو موجود را که بر اثر تقدیر همراه شده اند، بدون اینکه حتی دلیش را بدانند، مصرّانه به من القاء کرد. داستان، خیلی ساده متولد شد. شخصیتها که خود به خود ظاهر شدند، بقیه را هم به دنبال خود کشیدند؛ گویی که فیلم مدتهایی طولانی آماده بود و فقط نیاز به این داشت که دوباره کشف شود. پس چه باعث شد که آن را کشف کنم؟ پیش از هرچیز، فکر می کنم دلیش جولیتا بود. مدتها بود که در فکر ساختن فیلمی برای جولیتا بودم. به نظر من، او - به عنوان یک بازیگر - به طرز خاصی در نمایش خودانگیزخته جذایتهای حیرت انگیز یک دلقک، تواناست. حالا می رسم به اینکه جولیتا واقعاً یک بازیگر/دلقک است؛ یک دلقک مؤنث واقعی. این تعریف، که برای من مایه غرور است، بازیگرانی را می رنجاند که شاید «دلقک» را به عنوان چیزی تقلیل دهنده، باعث کسر شأن و حتی توهین آمیز می بینند. آنها اشتباه می کنند: به نظر من، هنر دلقک بودن در نزد یک بازیگر، گرانبهاترین قابلیت او و نشان دعوتی پرشکوه به هنرهای نمایشی است.

به این ترتیب، جلسومینا در هیأت یک دلقک بر من ظاهر شد، و بلافاصله در کنار او، و به عنوان یک شخصیت متضاد، یک سایه سنگین و سیاه ظهور کرد: زامپانو. و طبیعتاً جاده، و سیرک با پارچه های رنگارنگ، موسیقی تأثیرگذار و اندوه زاء، و

فضای افسانه‌وش و بیرحمش. من درباره سیرک بارها صحبت کرده‌ام و عاقلانه نیست که بیشتر بر آن تأکید کنم.

وقتی به تولیو پینلی درباره فیلم - که حتی در آن موقع هنوز مبهم بود - اشاره‌ای کردم، گوشه‌ایش از حیرت سرخ شد و بعد خیلی زود به من گفت که در طول تعطیلات تابستانی‌اش، هنگامی که در حال اسب‌سواری در املاک بسیار وسیعش در حومه توسکان بوده، او هم مشغول خیال‌پردازی درباره داستانهای آواره‌هایی بوده که در جاده‌های خاک‌آلود و روستاهای کوچک قدیمی پرسه می‌زنند؛ قصه‌های عامیانه کولیها و آکروباتها. ما تمام بعدازظهر را هیجان‌زده با یکدیگر صحبت کردیم؛ طوری بود که گویی جلسومینا و زامپانو داستان دربدریها، برخوردها و زندگی خود را برای ما بازگو می‌کردند.

حومه‌ها، روستاها و دره‌هایی که آنها سفر می‌کنند، در ذهن من، کوههای آپنینه - بین توسکانی و رومانا - بود. وقتی که بچه بودم، زمستان که می‌شد، شکارچی‌های گراز درحالی که چاقوهای تیز شده‌شان را به کمر آویخته بودند، از آن کوههایی که قله‌شان به رنگ سرب درآمده بود، پایین می‌آمدند - درست مانند نقاشیهای بروگل - و جیفهای ترسناک گرازها که از اعماق آشیانه‌هایشان صدای پیشروی آنها را شنیده بودند، خبر از حضور شکارچی‌ها می‌داد.

برای مدتی، می‌بایست دفترچه‌ای همراه می‌داشتم تا هر چیزی را که به نظرم می‌آمد ارتباطی با فیلم دارد، در آن بنویسم؛ ملاحظات یا یادداشت‌هایی کم و بیش شبیه این: "در یک سکوت جادویی، روی دریا برف می‌بارد. ترکیبهای درهم ابرها. در یک شب روشن، صدای آواز بلبلی، آسمان را پر می‌کند و ناگهان قطع می‌شود. جن‌های کوچکی که در یک نیمروز ماه‌اوت، باعث آزار کسانی می‌شوند که با دهان نیمه‌باز در زیر درختهای بلوط، سعی می‌کنند بخوابند..." نخستین یادداشت‌ها درباره فیلم، از این نوع بود. اما اینها چه معنایی داشتند؟ این چه جور فیلمی بود؟ در گامبه‌تولا، پسر کوچک یک کشاورز به ما می‌گفت که وقتی گاو در طویله ماغ می‌کشید، مقدار بسیار زیادی رشته‌فرنگی قرمز را می‌دید که از دیوار بیرون می‌آید، و نوعی فرش خیلی بزرگ در هوا شناور می‌شود، از توی سر او و زیر چشمش

می‌گذرد و اندک اندک در انعکاس نور آفتاب ناپدید می‌شود. پسرک می‌گفت که او حتی یک‌بار دوگوی تیره نقره‌ای رنگ بزرگ را دیده است که وقتی ساعت برج دو ضربه نواخته، از برج بیرون آمده و از میان سر او گذشته‌اند. او بچه عجیبی بود، و جلسومینا می‌بایست کمی شبیه او باشد.

اگر من بی‌حیاط‌تر از این بودم که هستم، حتی می‌توانستم دلایل دیگری را هم - شاید ریشه‌های عمیق‌تر را که یقیناً به شخصیتها و روایت داستان آنها در ذهن من، زندگی بخشید - خاطر نشان کنم: احساس پشیمانی، نوستالژی، تأسفها، افسانه معصومیتی که به آن خیانت شده، امید مالیخولیایی برای جهانی پاک و ساخته شده از روابط قابل اعتماد، و نامحتمل بودن و از دست رفتن همه اینها، و خلاصه همه آن حس مبهم و درهم گناه که با حق‌السکوت مداوم کلیسای کاتولیک تغذیه شده، تشدید شده و استحکام یافته است. اما برای بازگشت به این ریشه‌ها، نیاز به همکاری یک روانشناس با نبوغی عظیم است.

فکر می‌کنم این فیلم را به این دلیل ساختم که عاشق آن *bambina-vecchina** شدم؛ کسی که کمی دیوانه و کمی مقدس است. آن دلقک زولیده، بامزه، ناشی، و خیلی مهربانی که جلسومینا نامیدمش؛ کسی که حتی حالا هروقت آهنگ شیورش را می‌شنوم، ذهن مرا با حالتی مالیخولیایی به خود معطوف می‌کند.

۱۹۷۹

* ترجمه اصطلاحی که فلینی به زبان ایتالیایی به کار برده، کیفیت شاعرانه آن را ادا نمی‌کند. معنی این اصطلاح

زنی است که هم بچه است و هم پیر، و بر حالت‌های جلسومینا تأکید می‌کند که سن و سال معینی ندارد.

سابقه یک همکاری: تفاوت مکمل

تولید پینلی

مانند پاییز هر سال، داشتم از پیه دمونت برمی گشتم. روزهای بازار مکاره در روستاها قدم زده بودم، از راه رسیدن و عزیمت گاریهای دستفروش ها را دیده بودم و از نزدیک، آنها را از نظر گذرانده بودم؛ و به داستانهای قتلهای مرموزی در طول جاده های طولانی گوش داده بودم. این داستانها با همان رایحه افسانه ها، طوری بازگو می شد که گویی به جای بزرگراههای اصلی اطراف تورین، در خاور دور رخ داده اند. به محض اینکه فلینی را در رم دیدم، به او گفتم: "ایده ای برای یک فیلم گیر آورده ام." و او جواب داد: "من هم."

او نیز همان ایده را داشت، هر چند با لحنی کمتر نمایشی و بیشتر با حالتی احساسی. این اتفاق، سه سال پیش افتاد؛ و با گذشت این مدت، حالا جاده می توانست جلوی دوربین برود. خلق ایده داستان، مدتی طولانی از وقت ما را گرفت؛ از همان آغاز، این فیلم برای هر دوی ما حکم یک تعهد سنگین را داشت. نزدیک به چهار ماه نوشتن فیلمنامه و دیالوگها طول کشید. البته ما صرفاً تحت تأثیر جنبه های منحصر به فرد بیرونی محیط نبودیم؛ برعکس، آنچه بخصوص بر ما تأثیر گذاشته بود، قابلیت های این داستان بود که می توانست به نیازهای درونی تر ما پاسخ بدهد. در جاده براساس طرحی تقدیری، داستان برخورد دو موجود را می گوئیم که هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند و دوام زندگی مشترک نامعقول و بی معنی آنها

از طریق ماجراها و برخوردهایی که معمولاً به دور شدن آنها از یکدیگر می‌انجامد بیشتر می‌شود؛ تا کشف استحالة تقریباً نامحسوس آنها به یکدیگر.

این احساس ماوراء طبیعی در زندگی روزمره - همراه با لذت زندگی - مهمترین نقطه‌های ارتباطی بود که با فلینی، براساس دوران طولانی دوستی و همکاری‌مان، داشتم. فکر نمی‌کنم دو نفر متفاوت‌تر از این وجود داشته باشند، با این حال، این تفاوت، تفاوتی موفق و مکمل است. اغلب اتفاق می‌افتد که هنگام کار یا صحبت، هر دو تقریباً همزمان به یک نتیجه می‌رسیم یا کشف و دریافت مشترکی داریم.

این، همچنان که گفتم، چیزی بود که در مورد ایده جاده اتفاق افتاد... این درک و تفاهم آسان و سریع، نتیجه عادت نیست، بلکه درست از همان آغاز ارتباط ما رخ داد. باید اعتراف کنم که پیش از دیدار با فلینی، هیچ چیز درباره او نمی‌دانستم. یک بار برخورد کوتاهی با او در یک استودیو داشتم؛ فقط همین. یک روز، وقتی که هریک از ما داشتیم صفحه‌های پشت و روی روزنامه‌ای را که بیرون یک دکه فروش مطبوعات آویزان بود می‌خواندیم، بار دیگر همدیگر را ملاقات کردیم. تمام بعدازظهر را به صحبت گذراندیم و خیلی زود شروع به تقسیم کارهایی کردیم که سفارش کار بر روی آنها را گرفته بودیم. آن موقع، سال ۱۹۴۶، هنوز زمان "کشف" سینما بود؛ در آن فضای هیجان‌زده‌ای که عواقب جنگ ایجاد کرده بود و هنوز همه آن را به خاطر دارند. به این ترتیب، ما بزودی خود را در ماجراهایی شریک یافتیم که حاصلش ایجاد و تحکیم یک دوستی بود.

از "جاده" بد می‌گفتم

انیو فلایانو

من معتقدم فیلمهای بسیار اندکی همچون جاده، این همه شکیبایی و ایمان طلب کرده‌اند. ایده داستان فلینی و پینلی را از همان نخستین مراحل آن در سال ۱۹۵۱، می‌دانستم و هنگامی که سرانجام در سال ۱۹۵۳ از من خواسته شد که برای نوشتن فیلمنامه همکاری کنم، خود را ناگزیر یافتم که نقش طرفدار شر را بازی کنم. مدت سه ماه؛ بدجوری درباره جاده صحبت می‌کردم و این، به‌طور خلاصه، طبیعت مداخله من بود. از فضای مبهمش و از عاداتی که شخصیت‌هایش به آن مبتلا بودند ایراد می‌گرفتم. اصرار داشتم که درست به خاطر قصه‌اش، که حتی خیلی هم زیبا بود، باید ماجرا زمینی باشد و سمبولیسم آن در روایت داستان مستحیل شود.

با فلینی و پینلی در بسیاری از جاده‌های لاتریو سفر کردیم، سیرک‌های کوچک را تماشا کردیم، با هنرمندان دوره گرد حرف زدیم - و چه برخوردهای غیرمنتظره‌ای! - و درحالی که درباره شخصیت‌ها، نمایش‌های مضحک، بده‌بستان‌های خصوصی، شوخی‌ها، و روشنگری شخصیت‌های فرعی یادداشت برمی‌داشتیم، بیش از پیش متقاعد می‌شدیم که این چیزها باید در خیابانها دریافته شود و دقیقاً باید در این جور جاها دنبالش گشت.

اعتبار جاده، از آن نویسندگان - فلینی و پینلی - است. و نیازی نیست اضافه کنم که بیشترش از آن فلینی است که پس از تلاشش، برای فیلمنامه، به تنهایی می‌بایست بر

عناصر، شخصیتها، و حال و هوای داستان مسلط شود تا از همه اینها یک فیلم بسازد؛ و بیش از همه تعادلی میان دنیای واقعی جاده و جهان شاعرانه افکارش پیدا کند. درک این نکته دشوار است که اگر این فیلمنامه توسط شخص دیگری کارگردانی می‌شد، ممکن بود بسادگی تبدیل به فیلمی متظاهرانه شود...

بنابراین نقش من در داستان، کمک و ناگزیر کردن فلینی و پینلی، از درون شور و هیجان آنها، به این بود که همه چیز را خیلی جدی بگیرند. پس از تجربه مشترک موفق و لغزدها، مسأله ما این بود که زیاد یکدیگر را ناامید نکنیم.

۱۹۵۴



فلینی و اسب شب‌وار

مارالدو روسی

در بهار سال ۱۹۵۲، یک شب که با اتومبیل در یکی از خیابانهای باریک و کوتاه - که بتدریج از منطقه رویه توسعه بین کاسیا و فلامینیا به سوی حومه رم کشیده می‌شود - می‌رفتیم، فلینی درباره فیلمش جاده با من صحبت می‌کرد... فضای الهام‌بخشی وجود داشت که دنیای فانتزی زنده و خلاق فلینی را تغذیه می‌کرد. پیشروی ما با یک توقف ناگهانی - بر اثر وجود یک مانع - قطع شد. فلینی سعی کرد دور بزند، اما چون خیابان خیلی باریک بود، موفق نشد. وقتی که بالاخره سروته کرد، حدود بیست متر عقب رفتیم تا به درخت بزرگی رسیدیم که به نظر می‌رسید بر همه چیز در اطراف ما سایه انداخته، به همین دلیل آنجا خیلی تاریک بود. در همین اثنا او داشت درباره اسب عجیبی که چند لحظه قبل در مقابل چراغهای جلوی اتومبیل ظاهر شده بود، با من حرف می‌زد: اسبی تنها و یک‌دست سیاه، که آرام در زمینهای کنار جاده می‌لنگید و پیش می‌رفت. فلینی متوجه شده بود که روی بدن اسب، لکه‌های بزرگی - مانند علامتهای یک بیماری خطرناک - به طرز عجیب نقش بسته است. منظره تأثیرگذاری بود، اما بعد، با آنکه ما با اصرار همه محوطه را کاملاً نورافشانی کردیم، حتی سایه اسب هم دیده نمی‌شد. گویی که آن حیوان شب‌وار، واقعاً توسط تاریکی بلعیده شده است.

پس از آن، فلینی به صحبت‌هایش درباره فیلمش ادامه داد. فکر می‌کنم از همان

شب احساسهای مثبت من درباره جاده و گستره وسیع آن دنیای شاعرانه که از ترکیب موفق عناصر واقعی و خیالی خلق می شود، آغاز شد.

دو سال باید می گذشت تا روزی که نخستین نمای این فیلم بسیار پرزحمت فیلمبرداری شد، فرا برسد. دو سال پس از پرانتر موفق و لگودها، فیلمبرداری جاده را در یک صومعه قدیمی و نیمه ویران در بانیورجو شروع کردیم. سه راهبه ریزاندام که سن شان به اندازه محلی که در آن زندگی می کردند به نظر می رسید، صومعه را که آخرین نفسهایش را می کشید، سرپا نگه داشته بودند. آن سه راهبه، آخرین بازمانده های یک خاندان ثروتمند و پرجمعیت بودند.

در میان دیوارهای آن دیر، که برایم پر از خاطره های روشن است، در تنگنای آن اتاقهای کوچک راهبان و در طول آن راهروهای مرموز، فلینی بارها و بارها به کشف دنیایش ادامه می داد و با پشتکار و شجاعت یک کاشف، به همه چیز معنای بیشتری می بخشید. در آنجا فلینی پیرایه های مادی را از شخصیتهایش زدود و به آنها را شکل داد: و در همان حال می کوشید با صبوری یک راهب، بین آنها و واقعیت تعادل را نگه دارد. با دقت فوق العاده ای به کوچکترین جزئیات توجه می کرد، خودش نقش بازیگران را بازی می کرد، قابلیت های برانگیخته شده جولیتا ماسینا را - به عنوان هنرمندی که با چهره اش احساسها را منتقل می کند - درمی یافت و سپس منتقل می کرد، و برخی ویژگیهای شیوه پر قدرت بازیگری آنتونی کوین را ملایم می کرد و صیقل می داد؛ که اگر این کارها را نمی کرد، کمی عجیب به نظر می رسید...

بعدها هنگام نمایش فیلم، وقتی که سکانس صومعه را دیدم، متوجه نتایج مثبت کوششهای کامل کننده او شدم.

در بانیورجو و سایر روستاهای ایتالیا که در طول ماههای پرهزینه فلینی از آنها بازدید می کردیم، بیش از مدت برنامه ریزی شده، وقت صرف کردیم زیرا همیشه در این پرهیزدنها، مسائلی پیش می آید. بعد موتورسیکلت زامپانو و جلسومینا به میدانهای دهکده ها می رسید و در آنجا آنها برنامه شان را اجرا می کردند. آتش روشن می کردند، زنجیر فولادی پاره می کردند و نمایشهای هیجان انگیزی برای مردم روستایی به اجرا درمی آوردند.

و البته همدل‌ترین و کنج‌کارترین تماشاگر این نمایشها، مثل همیشه، خود فلینی بود.

۱۹۵۲

دشوارترین تجربه یک کارنامه طولانی

لوییجی جاکوزی

وقتی که فلینی اولین بار درباره جاده با من حرف زد، فکر می‌کنم احتمالاً در دشوارترین لحظه تمام دوران کار هنری‌اش بود. در واقع مدتی کوتاه پیش از آن، شیخ سفید به نمایش درآمده بود و به رغم ارزشهای انکارناپذیر فیلم، تهیه‌کنندگان همچنان به فلینی بیشتر به عنوان یک فیلمنامه‌نویس نگاه می‌کردند تا کارگردان.

پروژه جاده در اولین ارزیابی خیلی دشوار می‌نمود، زیرا همچنان که همه توافق داشتند، فیلمی غیرمعمول و بکلی خارج از قاعده رایج بود. من جاده را به یک تهیه‌کننده پیشنهاد کردم و با موفقیت توانستم او را ترغیب کنم که نماهای آزمایشی بگیریم. به دلیل گرفت‌وگیرهای مختلف، فیلم متأسفانه بعداً متوقف شد، اما در عوض ما پروژه جسورانه دیگری - **ولگردها** - را با همان تهیه‌کننده، محقق کردیم. اما فلینی فکر جاده را رها نکرد.

با موفقیت **ولگردها**، فرصت تازه‌ای فراهم شد و استودیوی کارلو پونتی و دینو دلارنتیس، تنها استودیویی بود که به سرعت به فلینی اعتماد کرد و مهمتر اینکه برای پروژه بعدی‌اش، از آغاز تا انتها به او آزادی کامل داد. تا آنجا که به مرحله فیلمبرداری مربوط می‌شود، باید اقرار کنم که، دست‌کم از دیدگاه من، جاده بی‌هیچ تردیدی مشکلترین و پردردسرت‌ترین پروژه دوران طولانی فعالیت سینمایی‌ام بود. این واقعیت که بیشتر صحنه‌های فیلم، خارجی بود و در لوکیشن‌های واقعی - و هوای

نه چندان دلچسب - فیلمبرداری می شد، تأثیر منفی بسیاری بر برنامه ریزی تولید گذاشت، اما به دلیل آرامش فلینی در غلبه بر مشکلات و موانع، و اینکه همه اعضای گروه به طور خستگی ناپذیری خود را وقف فیلم کرده بودند، همگی در هر شرایط آب و هوا، آماده فیلمبرداری بودند.

در طول فعالیتیم، چنین هماهنگی بین یک کارگردان و همه اعضای گروه - که به او اعتماد کرده بودند - ندیده بودم؛ این یک مورد استثنایی بود. چنین به نظر می رسید که ترکیب متنوع اعضای گروه، از افراد فنی تا کارگران صحنه، به ارزش همکاری شان آگاهند؛ آگاه به این واقعیت که همکاری آنها به خلق یک اثر غیر متعارف می انجامد، و به همین دلیل این فیلم تبدیل به اثری بزرگ شد. جاده دقیقاً در چنین فضایی از تفاهم عمیق انسانی و همکاری مشتاقانه خلق شد. فیلمبرداری جاده با لحظاتی تقریباً متهورانه توأم بود و هیچ قسمتی از آن را نمی توانم به یاد بیاورم که برایم تکان دهنده نباشد. به عنوان مثال، یک شب آماده شده بودیم که صحنه عبور «دلچک» از روی طنابی که برفراز عرض خیابان و بین دو ساختمان نصب شده بود، فیلمبرداری کنیم. سرانجام پس از دشواریهای فراوان، یک آکروبات را که قرار بود بدل ریچارد بیسهارت باشد، پیدا کردیم اما ناگهان یک تلگراف اضطراری از طرف استودیو برای او رسید. با نگرانی آن را باز کردم. تلگراف از مادرزنش بود که اطلاع داده بود همسر او به بیمارستان منتقل شده و هر لحظه منتظر تولد فرزندش است. یاد می آید که در تمام طول روز، دوست بیچاره ما، با پریشانی می پرسید که کی کارش تمام می شود و قطار کی حرکت می کند، زیرا می خواست هرچه زودتر خود را به همسرش که آخرین ماه آبستنی اش را می گذراند، پیوندد. تلگراف را خواندم و در جیبم گذاشتم. آکروبات، چهار ساعت روی هوا بود، صحنه خطرناکی را تمرین می کرد و هر لحظه جانش در خطر بود. در این اثنا، تلگراف دوم رسید که در آن خبر داده شده بود بچه به دنیا آمده و بچه و مادر، هر دو سالم هستند. این تلگراف هم در جیبم ماند. صبح فردا، من و فلینی به سراغش رفتیم تا به خاطر مهارت و استعدادش - هم به عنوان آکروبات و هم به عنوان یک پدر - به او تبریک بگوییم و دو تلگراف را به او، که روحش از قضایا یا خبر نداشت و در تمام شب با جانش بازی کرده بود،

بدهیم. تلگرافها را از دستم قاپید و پس از آنکه سرعت نگاهی به آنها انداخت، بی آنکه حرفی بزند، آنها را در جیبش گذاشت. احساس ناخوشایندی داشتیم و بلافاصله در ذهنمان نگرانی او را در روز قبل، با بی تفاوتی فعلی اش مقایسه می کردیم. وقتی که با عکس العمل خونسردانه او روبرو شدم، احساس ندامتی را که از نگفتن قضایا به او داشتم (حتی به رغم دلایل واقعاً قابل درک)، تقریباً محو شد. در یک لحظه، ناگهان غیبتش زد و بعد او را کنار آب نمای وسط میدان شهر پیدا کردیم که داشت مثل بچه ها گریه می کرد. او را با سرعت با یک اتومبیل به رم فرستادیم تا بتواند بچه اش را ببیند؛ بچه ای که پدرش آرزو داشت یک حقوقدان شود.

۱۹۵۴



جلسومینا زندگی درختها را حس می‌کند

جولیتا ماسینا

یکی از بزرگترین لذتهای زندگی‌م را درست وسط جاده‌هایی تجربه کردم که بچه‌های روستایی، به این خیال که من یک آکروبات واقعی‌ام، تا حدی با مهربانی و تا حدی با آزار و اذیت، دورم حلقه می‌زدند... تجربه تکان‌دهنده و تأثیرگذاری بود، بخصوص آن معرکه‌گیری‌های وسط راه که اهالی همه جمعیت روستاها به طور خودجوش دورمان جمع می‌شدند، حرفها و فریادهایشان اطراف را پر می‌کرد، اما بیشترشان روی نوار صدای فیلم بازسازی نشد... (در ایتالیا رسم بر صدابرداری سر صحنه نبوده است. م)

جلسومینا مدتی طولانی، هم مرا مجذوب خودش می‌کرد و هم مرا می‌ترساند. بگذارید منظورم را همین جا توضیح بدهم: بالاتر از همه، من علاوه بر درگیری عاطفی خودم با او، خودم را ملزم می‌دیدم که به واسطه جلسومینا، یک زن ایتالیایی نمونه طبقات فرودست را مجسم کنم؛ زنی که برای بقایش مجبور به انطباق دادن خود با هر نوع کاری‌ست؛ کسی که از گرسنگی، تنهایی، و از احساس بیهوده‌بودن رنج می‌برد اما جلسومینا شخصیتی نبود که بتوان او را در حد بیان لفظی این‌گونه احساسها و موقعیتهای زندگی خلاصه کرد. به این معنا که جلسومینا یک شخصیت "جاندار" بود و هست. به عبارت دیگر، شخصیتی است که هرگز وانمی‌دهد، با زندگی عجیب است، دلم می‌خواهد بگویم که سراپا این جوری است، و کسی‌ست که

درگیر با روابط دشواری است که از عهده حل کردن شان بر نمی آید. او با نوعی حرفه خانه بدوشی که هرگز به او احساس استقرار در یک محل و احساس زندگی عادی انسان را نمی دهد از دیگران دور مانده، چون هر روز صبح چادرهای سیرک برچیده می شود و باید دوباره به راه بیفتد. با این حال، جلسومینا با سماجت و یکدندگی می خواهد دور و بر خودش موقعیتهایی برای یک زندگی بی آلایش و آمیخته به محبت، و دور از انزوا، پدید بیاورد. به علاوه او احساس می کند که نیازمند گفتگو با همه کس و همه چیز است. او زندگی درختها و آسمان و بادها را حس می کند. ولی اینها همه بیشتر از هر چیز دیگری مثل بغضی در گلو صرفاً رویای یک زندگی هماهنگ است. خاموشی زامپانو بر این وضعیت سنگینی می کند؛ خاموشی بی که تنها نشانه حضور یک انسان دیگر در روزهای غمآلود جلسومینا است؛ زامپانویی که معرف تمامی آن فاصله اندوهناکی است که غالباً میان یک انسان و انسان دیگری وجود دارد. باهمدیگر بودن و نفهمیدن آن، نگاه کردن به همدیگر همچون بیگانه ها، نیاز مفرطی به همدلی و همراهی داشتن و ندانستن اینکه از کجا باید شروع کرد. و سنگینی آن خاموشیها، محاکمات موقتی بی که بزشتی پایان می گیرد و بدل به نفرت و کینه می شود.

من در رابطه ام با زامپانو در همه حال سعی کردم با شیوه بازیگری بعضاً مبالغه آمیز، دشواری برقرار کردن ارتباط با یک نفر دیگر را نشان بدهم. چیزی که اغلب مثل نوعی سرزندگی ساختگی یا احساس قرارنداشتن در جایگاه درست خود از کار درمی آید، ولی بیشتر از همه مثل گیرافتادن در احساس عمیق پریشانی و سرگشتگی است. برای همین است که من غالباً برای زامپانو نقش بازی می کنم، حتی وقتی که معرکه نگرفته ایم، و من از خودم دل خوشی ندارم و انگار در احساس ناراحتی عمیقی گرفتار شده ام. از طرف دیگر، آن گاه که دیگر توان ادامه دادنش را ندارم امکان رفتاری صادقانه را پیدا می کنم، یا آن گاه که کم و بیش مثل نوحه سرایی در یک تشییع جنازه، برای مردن دلقک مویه می کنم، روی خودم تمرکز می کنم تا احساس عمق و ژرفا را در باطنم جستجو کنم، یا به این قصد که سخنگوی احساسات هزاران زنی باشم که پیش از من عذاب کشیده اند.

از سوی دیگر، به نظرم می‌رسید که لازم است در شخصیت جلسومینا چیزی از رقیق‌القلبی و احساساتیگری متعارف را جلوه گر کنم. بگذارید توضیح بدهم. من فکر می‌کنم که برای دختر یک ماهیگیر حقیر، واقعی‌ترین عنصر شخصیتش، عناصر مصیبت‌بار، عبرت‌آموز، غرورآمیز، تلخکام یا عناصر خودآگاهانه نیست، بلکه موضوع بیشتر از اینها جنبه ظریف و ساختگی دارد. همان‌طور که داستانهای مصور (مجله‌ها) زمینه‌ساز شکل‌گیری شخصیت برخی از دختران کم سن و سال است، در برخی از مناطق خیلی محروم هم، ذهن مردم و مخصوصاً ذهن یک دختر کم سن و سال، تحت تأثیر روابط نکبت‌بار و سخت جعلی شکل می‌گیرد. در نتیجه، جلسومینا غالباً نقش "یک دوره‌گرد" را بازی می‌کند و حتی دل خودش هم برای او می‌سوزد.

بنابراین، آشکار است که جلسومینا چه در روابطش با دیگران و چه در رابطه با خودش هیچ‌وقت کاملاً میزان و روبراه نیست بلکه سرشار از منعیابی است که از آنها رنج می‌برد و آکنده از کمبودها و بحراناهاست. بنابراین غالباً می‌کوشد به ورای محدودیت‌هایش برود. به این معنا که خودش را "کس دیگری" خیال‌کند و حتی برای خودش هم نقش بازی کند (مثلاً وقتی به صومعه می‌رود و پشت سر راهبه براف می‌افتد، خودبه‌خود شروع می‌کند تا مثل او قدم بردارد، یا در برابر یک درخت که ادایش را درمی‌آورد و دستهایش را مثل شاخه درخت باز می‌کند).

جلسومینا دائماً در جستجوی، در تمنای، و متمایل به آمیزش مهرآمیز اشیاء و نیز انسانهاست، ولی این "بینش اخلاقی" را به سطحی نهفته و فاقد پیچیدگی می‌رساند، و این را من در شخصیتش حس کردم. اگر چه نیازش به عشق و به وحدت همه چیز، با لطافتی کم و بیش حیوانی با دل و جانش آمیخته و اشاره‌ها و حرکاتش شدت یافته و مبالغه‌آمیز است (حتی اشاره‌ها و حرکات بی‌اهمیتش)، و زندگی و لطافت را از راه چلانیدن هر موقعیتی به چنگ می‌آورد و بیشتر از کلمات، متکی به شیون و اشاره است، که از رزفای درونش سرچشمه می‌گیرد.

این راه‌ورسم، البته محکوم به شکست است، و جلسومینا بزودی این را درمی‌یابد. او، درحالی که سر سودایی‌اش را در ابرها رؤیا می‌بیند، وقتی گذرش به

شهرستانی می افتد و بندبازی را در آنجا می بیند که به آرامی و در پرتو نور طلایی روی بندی در فاصله دو عمارت راه می رود، می اندیشد که شاهد تجسم عینی رؤیاهایش است و برای اولین بار به گونه برتری از نژاد انسان برخورده که با چهره متبسم رو به او می کند و سرانجام با او سخن می گوید. او "دلچک" است، ولی او هم فرشته ای است که تقدیرش محروم ماندن از توفیق و رحمت است. او نیز نقشی از وهم است، زیرا بر اثر ضربه های زامپانو خواهد مرد و به این ترتیب نشان خواهد داد که خودش هم سخت شکننده و میرا است و بادوام تر از رؤیاها نیست. ولی جلسومینا چیزی در این اثنا آموخته یا فکر می کند که آموخته است. دلچک به نحوی به نیاز او به عشق نظام داده و به او القا کرده که می تواند به رغم همه چیز به باقی ماندن در کنار زامپانو قناعت کند، زیرا زامپانو هم تنهاست و حتی اگر خودش هم نداند به او احتیاج دارد. من باید می کوشیدم تا این لحظه را همچون لحظه رهایی عاطفی غیر مترقبه ای جلوه بدهم و نه همچون نوعی "ادراک" یا عملی که از روی تصمیمی اخلاقی و هوشمندانه صورت می گیرد. در نتیجه شیوه ای از بازیگری را انتخاب کردم که هم به نحوی پرشور و هم دمدمی و بی دوام است، مثل چوب پنبه ای که از سربک بطری پر شده، با فشار بیرون می پرد؛ و در این گیرودار، دلچک که همیشه گریزپاست و علاقه ای به دادن پند و اندرز ندارد، روراست به من می خندد.

امروز هم که دیگر این نقش را بازی نمی کنم (نقشی که مدتهای مدیدی انتظارش را کشیده بودم)، تصویر دلچک در خاطرم باقی است. هنوز هم مرا مجذوب خود می کند، چون معرف مجازات بسیار مطبوعی بابت آن همه نقاط ضعفی است که به نظرم نه فقط از آن من، بلکه از آن نسل من بوده است. او آدمی رمانتیک است، کاملاً رهاست، سخت اثری است ولی در همان حال درسی از زندگی، از واقع بینی، از شکیبایی و از اعتماد می دهد. از چشم من، واقعاً و همیشه چنین است که چیزی نمانده او از روی بند مرتفعش، از فراز امنیت اثری و عزلتش، پایین بیاید تا نکته هایی از شهادت دلپذیر را برایم اظهار کند.





«روزنه کار» منتشر کرده است

● فرهنگ جهانی فیلم

تألیف بهروز دانشفر

● پانصد غزل عطار

به کوشش دکتر محمد پیمان

● جاده (فیلمنامه)

فدریکو فلینی

ترجمه هوشنگ گلمکانی



«روزنه کار» منتشر خواهد کرد

● فرهنگ جهانی فیلم (جلد دوم)

تألیف بهروز دانشفر

● دنباله‌رو

نوشته آلبرتو مورایا

ترجمه شهریار بهترین

● ...به روایت ناصر تقوایی

گفتگوی سی‌ساعته احمد طالبی‌نژاد با ناصر تقوایی



۳۶۰ تومان